

إِنَّا أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ

لَا يَمُوتُونَ بَلْ يَمُوتُونَ مِثْلَ الْفِئَاءِ إِلَى دَائِلِ الْعَالَمِ

از تالیف علامه دین محمد فرید الدین عطار نیشابوری

از

آرشاد اصحاب

عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالْبَرَكَاتُ

سجده فرمایش برادران نبوی و صحابان نقشبندی

بَطِيحِ غَزِيرٍ دَكِينٍ يَا هَيْهَاتُمَا حَمْدٌ غَزِيرُ الدِّينِ

ماک و مہم مطبع ند ا طبع یافت

۱۱۵۱	۱۳۰۳
۲۶	۱۳۰۴
۲۹	۱۳۰۵

فہرست کتاب مذاوات جہاد و اعظیہ الرحمہ والبرکات - معہ تعداد صفحہ

نمبر	بیان	نمبر	بیان	نمبر	بیان	نمبر
۳	مال بیزان	۲۰	اقسام فرست	۵۹	سن شریف	نکتہ
۴	شان	۲۱	اجتماع مہدین	۶۰	ماہنامہ ارشاد مہدی	کرامت
۵	تلاوت سہ قسم اند	۲۲	تعریف عقل	۶۱	حدیث	سجدہ زمان
۶	اشک سہ گانہ	۲۳	تضایح	۶۲	حکایت حبیب عجیب	نکتہ
۷	فاطمہ	۲۴	خلق	۶۳	لطیفہ	حکمت علی
۸	اقسام منافقین	۲۵	استغفار	۶۴	شہادتہ علم فقہ	قائمہ دلجمید
۹	ایمان	۲۶	رشوۃ	۶۵	کرامت	کرامت
۱۰	خرق عیال	۲۷	طیب محمد یوسف	۶۶	تعریف نور	فوج
۱۱	دولہ دوم	۲۸	کتاب داشت	۶۷	معنی لعنت	کرامت
۱۲	ارشاد داخل	۲۹	احوال مہدوح	۶۸	مشہد بریل	سور المؤمنین
۱۳	اقسام ولایت	۳۰	مثل	۶۹	تقویہ شیخ	نماز مسافر
۱۴	تعریف الولی	۳۱	ظہیر	۷۰	کرامت	ستر زمان
۱۵	تعریف آئینی	۳۲	کرامت انظر	۷۱	زیارت قبور	فضائل عمری
۱۶	ثبوت شرعی	۳۳	اقسام جواب مہدوح	۷۲	اقسام تراویح	انتفاضة معراج انبیاء
۱۷	عدم کفایت عقل	۳۴	حکایت سزوی	۷۳	کرامت	معراج روحانی
۱۸	وجہ تشبیہ عقل	۳۵	ثبوت بر شریعت	۷۴	ظلم روح	تقسیم ہفت آیات فاتحہ
۱۹	حکمت بالغہ	۳۶	بیان ضرورت	۷۵	وتر وعیدین	برسخت اعمال

۴۳	مراتب سبب خلقت	۹۰	امثال امر	۱۰۹	صورت سه گانه	۱۲۲	حکایت
۴۴	معراج جسمانی	۹۱	حدیث	۱۱۰	صورت اول	۱۲۳	حق الام
۴۵	حدیث قدسی	۹۲	توافقی صدیق	۱۱۱	مثال	۱۲۴	روایت
۴۶	اسرار صلوات	۹۳	کرامت	۱۱۲	مراتب غیب	۱۲۵	مسئله تحویل
۴۷	قلب المؤمن	۹۴	حقوق مؤمن	۱۱۳	غیب مشترک	۱۲۶	دفعه و وتر
۴۸	نصیحت	۹۵	ارشادات پیکرگانه	۱۱۴	غیب خاصه	۱۲۷	در ویژگی
۴۹	تفسیر معنی	۹۶	کنایه غسل	۱۱۵	غیب مخصوصه	۱۲۸	حقایق فاسده
۵۰	این کسوره	۹۷	سومات اربعه	۱۱۶	غیب مخصوصه	۱۲۹	تکرار دعاء
۵۱	قول علی	۹۸	کنایه چلو و شمش	۱۱۷	حقایق فاسده و ابیان	۱۳۰	ماجرای خود
۵۲	تقبل ابهامین	۹۹	بیان ارشادات غم	۱۱۸	فرق و ابهام	۱۳۱	تنبیه
۵۳	سه فرقه روانی	۱۰۰	ارشاد اول	۱۱۹	صورت دوم	۱۳۲	کرهت
۵۴	قرات سور کتبوت	۱۰۱	نقل	۱۲۰	صورت سیم	۱۳۳	نور باطن
۵۵	تعلیم برداری	۱۰۲	اسباب وضوء	۱۲۱	حدیث	۱۳۴	فضاله وضوء
۵۶	احوال زائرین	۱۰۳	تعداد شیاطین	۱۲۲	اضمار قبل الذکر	۱۳۵	کرهت
۵۷	کرهت	۱۰۴	حکمت فامضه	۱۲۳	ارشاد دوم	۱۳۶	کرهت قبض مکانی
۵۸	جفائی ارزال	۱۰۵	روایت	۱۲۴	ارشاد سوم	۱۳۷	سبب زمانی
۵۹	کرهت	۱۰۶	درجات خورش	۱۲۵	ارشاد چهارم	۱۳۸	کرهت سبب مکانی
۶۰	کرهت	۱۰۷	فضیلت جمع	۱۲۶	پنجم	۱۳۹	مناجات
۶۱	کرهت	۱۰۸	مذمت سیری	۱۲۷	مثال و مصل	۱۴۰	
۶۲	کرهت	۱۰۹	حقایق بعضی صحاب کرام	۱۲۸			

اَعْلَى السَّبِيلِ تَكْبِيرًا لِلْحِكْمَةِ وَالْمُعَظَمَةَ

از آلاء عظمه در سبیل الحصر جناب مولانا مولوی سید محمد رفیع صاحب

السَّلامُ
اشاداً واثماً
عليه الرحمة والبركات

بحسب فرمایش برادران دینی و محبان یقینی با هر سنگ

که در کتب آباء طیبه شنیده
میگردد عزیزان چند زینورین



بِالْحَمْدِ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	رَبِّ الْعَالَمِينَ
--------------------------------------------	---------------------------------------	---------------------

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَثَّرَ لَنَا كَثِيرًا مِمَّا نَسْتَعِينُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى
 رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِثْلَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَوَّلِينَ
 أَتَمَّجَعِينَ أَمَا بَعْدُ أَسِيدُ وَارْفُضِلْهُ عِبِيدُ الشَّيْبَرِيِّ بْنِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ
 سَيِّدِ عَلِيِّ بْنِ سَيِّدِ تَوَاجِدِ نَوْرِ عَفَى اللَّهُ عَنْهُمْ مَسْطُونِ صَوَاتِ مَوْضِعِ كَالْوَجْجِ
 مِي كَوَيْدِ كِي چُونِ دَرِ وَهَلْهُ أَوَّلِ دَرِ مَا ه ۶ ۲۸۶ هجری نبوی اراده بیعت
 شیخ الشیوخ سعدن الاسرار کبج الانوار حضرت المحضرات صاحب صوت
 علیه الرحمه والبرکات شیخ عبدالغفور سلمه الشکور کرم بسبب مسافت
 بعید که از حیدرآباد و کون تا ملک صوات است خطر و اندیشه اهل عیال
 و نفس در دل نظور میکرد که بیان آن طرلا فی است بفضل خدا و بتائید مدوح

از همه خطرات در رو یا مطمئن شده راهی خدمت یا برکت شدم و از بیعت و نصیحت مستفید گردیدم -

درج نواب میر محبوب علی شاه زین الدین دکن

طایف زمان مینت اختران جم شوکت سکندر حشمت کسری سعادت عاتق همت
محب العلماء و الفقراء نواب میر محبوب علی شاه زین الدین دکن ادام الله اقباله
وانتقل الله اعداءه اللهم النصره لاحکام الشرعیه و انصر وزراءه و امرائه
و حکامه نظم شهبه نظیری فریدون وزیرت مه بهرتابی منور ضمیرت
سعی سریرت سکندر مشیرت سلیمان ظهیرت محمد نصیرت نظم دعایه

بر آرم با خلاص دست دعا کنم روی در حضرت کبریا که یارب یا لای تعالی تو
پاسر را سماجی سنای تو که شاه جهان باد فیروز تخت یا قیال همواره با تاج تخت
زمان تا زمان از سپهر پند بیفتخ و کسری باش فیروز مند بمنصورت شد در افاق نام

تو منصور باشی بر اعدا مدام دست حکام بیان ریاست و قواعد مملکتش برای

تدبیر ارسطو نزلت بو علی حکمت فلاطون مرتبت وزیر اعظم مدبر اتم بشیر الدوله
آسمان جاه بهادر مستحکم بود چونکه مرتبه اول بود بسبب غربت دیار و موسم ما

دغیره مشرود و پریشان خاطر شدم چون حضرت معز که مالک از همه قلوب
جمع زبان بهج کلام

رواقف مخفیات صدور انداز پریشانی ام واقف شده بر روز هم حضرت

کردند و درین مرتبه اول بدون بیعت و تعلیم طریقه هیچ مخاطب و مکالمه نشد

در حال و احوال

که فقیر غافل از ملازمت خدمت ملاست مجلس سبب پریشانی و ناواقعی
 خود بود گر اینکه وقتی بطرف بنده مخاطب شده فرمودند که در شهر شما هم
 مردمان و ثوابی اندهیب هستند عرض کردم که قربان البتة هستند فرمودند
 که چه می گویند عرض کردم که قربان اکاذیب و اباطیل مذموب خود بسیار
 می گویند و مماثلت هم می کنند و می گویند که خود الله تعالی فرموده قل انما شر
 مشکم ارشاد شد که حمقاء و دین انده مماثلت و ماکل و شرب است نه فضیلت
 و قرب فقط آینه آیات مماثلته انبیاء علیهم السلام با است ایشان که وارد
 اند از این سبب که است ایشان افراط و تفریط می کردند که بعضی قائل
 بر سالت و نبوت نبودند و بعضی افراط کردند یعنی قایل با الوهیت انبیاء
 بودند لهذا آیات مماثلت در نفعی الوهیت انبیاء و اثبات بشریت نازل
 شدند نه مماثلت در قربت و منزلت زیرا که انفاس قدسیه انبیاء علیهم
 و السلام را از ابتداء مقدس آفریده اند از لوث شرک و عصیان و منزه
 و زکفر و طغیان نه دیگر از او شیطان همتا که مخاطب به عبس القرین است هم
 سبب ایمان برایشان بدل به نعم القرین گردید لهذا انبیاء علیهم
 و السلام خطاب انا اخلصناکم بخالصه ذکر فی اللاد مخاطب شدند
 لهذا عیاده ایشان از دسراسر شیطانی و خطره نفسانی صاف و عاصی است
 و اصل و رعین عبادت نمی شود مثل آب در روغن که خلط هر دو ناممکن است

مثال

مگر حیاتی که شیاطین خارجین متمثل بشیاء محسوسه خارجییه شده محتاط
 اوقات ایشان می شریذ چنانچه از قصه داود علی نبیا و علیه الصلوٰة والسلام
 سبرین است این محض از حواس شریه بشریه است نه نقصان در نفس قدسیه
 بخلاف دیگران که دسراسر شیاطینی در عین عبادت او شان داخل می شود چنانچه
 آب در شیر با وجود یکه اجزاء دهنی در شیر موجود اند مگر مانع از غلط آب
 نیند زیرا که اجزاء مائی و حبیبی بر دهنی غالب اند همچنین نفس شیطان که بر
 عقل ایشان غالب اند عقل بچاره مانع خطراته و دسواس شدن نمی تواند
 پس حجاب عظیم که حایل تجلیات و حایل حسیم که حجاب انوار است این است
 اللَّهُمَّ إِنَّمَا كُنَّا لَكَ فِتْنَةً وَكُنَّا بِكَ عَادِيَةً مُّرْتَدِينَ اُولِيَاءِ اللَّهِ هُمُ الْمُحْسِنُونَ
 را که مائی و حبیبی که مجاز از نفس شیطان است و شیطان مراد از شیطان خارجی
 نیست بلکه شیطان داخلی است که مسمی به نفس القرین است از کسب و
 ریاضت و محنت و عبادت محو گردانیده عقل خالص را که مراد از قلب روح
 است در دل خود جلوه می دهند و مستحق انوار و تجلیات می شوند قد افشاح
 مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مِنْ دَشِيمَا فَرَوِا فِي نَفْسِ دَانٍ چُون طفلک
 هر چه آموزی آن کند لیک فرق است اینکه این شریس آن مطیع نام
 فخرالدین رازی در تفسیر خود می فرماید که علماء سه قسم اند عالم بالله
 غیر عالم بامر الله و عالم بامر الله غیر عالم بالله و عالم بالله و بامر الله قسم اول

عقل و حسیه
 نفس و حیوانیه
 نفس و انسانی
 نفس و نفسانی

تفاوت

آن بنده است که معرفت الهی بر وی او مستولی شده او را در مشا بهره انوار جلال
 و صفات کبریا در جلال مستغرق گردانیده بحیثیکه برای تعلم احکام شرعی
 فارغ نمی شود و قسم دوم آنکه معرفت حلال و حرام و اولی و احکام او را حاصل
 شده و از اسرار عظمت و جلال الهی محروم مانده قسم سیم آنکه عالم باشد و عالم
 یا حکام الله باشد پس او مجالس بر حد مشترک است در عالم معقولات و در عالم
 محسوسات **فَهُوَ مَارَةٌ مَعَ اللَّهِ بِالْحُبِّ كَمَا تَارَةٌ مَعَ الْخَلْقِ بِالشَّفَقَةِ وَالرَّحْمَةِ**
فَهَذَا سَبِيلُ الْمُرْسَلِينَ وَالصِّدِّيقِينَ اللَّهُمَّ اهْدِنَا صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
عَلَيْهِمْ و مثال عالم باشد و با مراد مثال شمس است که نه زاید شود و نه ناقص و مثال
 عالم باشد فقط مثال قمر است که ناقص و کامل می شود و مثال عالم با مراد مثال
 چراغ است که به نفس خود می سوزد و دیگران را روشنائی دهد فتح موصی گفته
 که اگر مریض را طعام و شراب و دوا ندهند بپزد و همچنین از وی اگر منع علم
 و حکمت و فکر کنند بپزد و وقتی طالب علمی تفسیر سے برای شروع کردن نزد
 حضرت علیه الرحمه معدن اسرار قرآنی و مخزن انوار رحمانی آورد و ارشاد شد
 که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** و الصفاة که حمد مومنان
 ملاصق بخلوص و صفا است بخلاف منافقین که حمد ایشان ملاصق بفضول
 و غاب و فقط اسعته حمد منافقین و کل اعمال ایشان برای فریب و
 باز داشت مومنان بود که در کتب مطول از قصه مسجد ضرار و غیره میسر

امثال شمس است

فایده

ایمان است

ایمان

است متفقین بر سه قسم اند متفق که بظاهر مسلمان و در باطن کافر و این خاص
 در زمان رسالت بود و متفق که سرود بین الکفر و الایمان بود و این بعد و تا
 ظهور نبوة و السلام بود که بعضی مسلمان سرود و مرتد شد حتی تدرکیم
 انبیاء باشد و متفق که محبت دنیا بر دل او غالب شده ایمان را
 معیور کند تا آنکه ایشان را موت در یاد و موت که عین الفراق است و معمول است
 که وقت فراق بر شو محبت او غالب ترمی شود پس محبت دنیا اغلب شده
 ایمان را مطلق ساخته از ایمان المرافات محروم کند اگر چه در دنیا از ایمان الحیا
 مومنین مشهور باشد **لَعُوذُ بِاللّٰهِ اِنَّا نَسْتَلِكُ اِيْمَانًا اَلَا يَنْفَدُ**
 و ایمان باعتبار اشخاص سه قسم است ایمان تقلیدی که عام مومنان را است
 و ایمان استدلالی که مجتهدین راست و ایمان کشفی که انبیاء علیهم الصلوٰة و السلام
 راست و ایمان باعتبار مواضع نیز سه قسم است ایمان ظنی که محل آن داری
 است **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** و ایمان عینی که جائے آن عرصات است **يُؤْمِنُونَ**
 انوار الهی را بری العین مشاہد کنند **اَشْرَقَتْ اَلْاَسْرَافُ بِوَدْرِ تَجَا اِيْمَانِ**
 حقی که بعد دخول جنت است که مقام حق الیقین است و بین الموت و البعث
 که مسی لعالم برزخ است مقام کشف حق و باطل و حسن و قبح و ظهور و خمرات و
 و نتایج اعمال است و باعتبار حال دو قسم است ایمان شرعی و ایمان فطری
 شرعی آنکه شرع بر ایمان او حکم کند و فطری آنکه در فطرة هر شیء موجود باشد

آیه کریمه فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا وَحَدِيثِ شَرِيفِ كُلِّ مَوْلٍ وَدِيَوْلِدِ
 عَلِيٍّ فِطْرَةَ الْاِسْلَامِ دَالٌّ بِرَأْسِهَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بِالْاِيفَاضِ الْاِزْرَاقِ
 وَالْمَعْنَى فَقَطٌ دَرِيْنِ عَمُوْمٍ خُصُوْسٍ هِيَ دَرِ الْاِيفَاضِ اِزْرَاقِ عَمُوْمٍ وَدَرِ الْاِيفَاضِ
 خُصُوْسٍ مَا لَيْتَ يَوْمَ الدِّينِ يَغِيْرُ الْمُلُوْكُ وَالْاَغْنِيَاءُ فَقَطٌ تَايِيْحًا اِزْ زَبَانِ
 فَيْضِ تَرْجَمَانِ بَعْ شَبِيْهِ هِيَ وَوَرَفَقَاتِ لَا زَمَةَ اَيْنِدَه شَكَّ زِيَادَتِي دَكْمِي اَسْت
 وَبَا لَا تُوَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَمْطَلْنَا اِيَّاكَ لَعْنَةُ بِلَاسْمَةِ وَالرِّيَاءِ وَاِيَّاكَ
 لَسْتَعِيْنِ لِلطَّاعَةِ وَالرِّضَا فَقَطٌ وَايْنِ اِيَةِ الْبَطَالِ فَرْهَبِ جَبْرِيَةِ وَوَقْدَرِيَةِ
 مِي كَسَدِ زِيَادَتِي كَجَبْرِيَةِ بِرَعْدَمِ خُشْتِيَارِ عِبْدٍ وَرِ اَفْعَالِ قَاوِلِ اِنْدِ وَوَقْدَرِيَةِ بِرِخُشْتِيَارِ
 كَلِي قَاوِلِ اِنْدِ پَسِ اسْتَعَانَتِ سَاغِي بِرِ وِوِ هِيَ هِيَ لَاجِبِي دَلَا قَدَدٌ وَلَكِنِ
 اَمْرِيْنِ اَمْرِيْنِ نَابِتِ شَرَا هِدَانَا الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيْمِ طَرِيْقِ شَرْعِيَةِ الْعَرَا فَقَطٌ
 وَرَا نِ شَا مَلِ بِيْنِ الشَّرْعِيَةِ وَالطَّرِيْقَةِ هِيَ صِرَاطُ الدِّينِ اَلْقَمْتُ عَلَيْهِمْ
 مَثَلِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْاَوْلِيَاءِ غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ كَغَضَبِ الْاَشْقِيَاءِ وَلَا الضَّالِّينَ
 كَصَلَاةِ الْعِسْقَارِ اَمِيْنِ يَا فُو الْفَضْلِ وَالْقُدْرَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ فَقَطٌ وَوَقْتُ
 رُوَاغِي يَنْ عَا جَزْمَرُوْسِ سَمِي بِعِيْدِ الْقَاوِرِ يَزُوْدُ رُوِ پِي بِاِيْتِيَابِ دَاوُكِ
 دَرِ حَضُوْرِ حَضْرَتِ عَلَيْهِ الرِّحْمَةُ نَذْرُ كِرَا نَمِ وَوَجِيْرِي وَرِ طَرِيْقِي بِرَا مِي خُو
 اِرْشَادِ خُوَاهِمِ هَمِچْنِيْنِ كَرُوْمِ قَبُوْلِ نَيْفَادِ وَارْشَادِ شَادِ شَدُ كِهْ اَتَشِ اِيْتِيَابِ
 آهِنِ اِيْتِيَابِ پَسِ كَرْمِ شَدْنِ آهِنِ دَشُوَارِ فَقَطٌ اَعْنِي بَدُوْنِ نَصُوْرِي شَدُ

کلمه فطره در لغت معنی
 آفریدن است و در اصطلاح
 معنی فطرت است و در این
 آیه کریمه فطره الله یعنی
 آفریننده است و در حدیث
 شریف هر مولودی بر فطرت
 علی فطره اسلام است
 و در این حدیث بر این است
 که هر مولودی بر فطرت
 علی فطره اسلام است
 و در این حدیث بر این است
 که هر مولودی بر فطرت
 علی فطره اسلام است
 و در این حدیث بر این است
 که هر مولودی بر فطرت
 علی فطره اسلام است

مرید را در چیزی فائده و حصول عاجل نیست زیرا که تصور مرشد حاصل
 مانع بین القلب والخطرات است و دفاع و وسوس و بدون نفی توکل
 تویر قلب بذكر نامکن چون از حضرت مدوح رخصت شده راهی میان
 شدم در راه بیارگشتم بسخت بیماری هستی که از رسیدن بهکان مایوس
 گردیدم شبی صاحب علیه الرحمه را در خواب دیدم و مصافحه کردم همان
 دست مصافحه گرفته پنج شش گام این عاجز را بطرف مکان برده دست
 را گرفتند و بستم که این برای رفع مایوسی است چون بهکان رسیدم همچنین
 بیمار بودم تا هفت ماه چندان نقابست و ناتوانی طاری شد که از زندگی
 نا امید شدم شبی مخدوم معز را در خواب دیدم که درود شریف خواند
 در حالتیکه لطف بنده متوجه اند می فرماید **اللهم یا کبیر العاجات اللهم**
یا شفیع الاخر اللهم یا کافی المعجات چون بیدار شدم دانستم که این
 تعلیم برای شفاء مرض است اول و آخر درود شریف خوانده این کلمات
 را هزار بار خواندم تا سه یا پنج روز از همان روز بروز من را در آن خطا
 دیدم تا که در عرصه قلیل شفاء کلی یافتم و در حینیکه در خدمت شیخ مغز بودم
 و پراگنده خاطر بودم از شخصی پرسیدم که چه تدبیر باید کرد که تعلیم عجبت
 حاصل شود و راهی وطن شوم گفت که در آخر شب بر در خلوة حضرت
 رفته بگوئید که من فلان شخص ام برای تعلیم سبق آمده ام همچنان کردم

توق عاود

چون آن وقت ذوق و قربت اولیاء اللہ و نزول رحمت و برکت
 می باشد حضرت علیہ الرحمہ برسم شده فرمودند که دور شوای سو ذمی
 کدام کسی پس پاشدم و پیشان گشتم چون صاحب معز علیہ الرحمہ بوقت
 چاشت برای وضو بیرون خلوت تشریف فرما شدند در حالت وضو بطرف
 بیده نظر فرموده تبسم فرمودند و چون از وضو فارغ شدند رفته رفته دست
 رحمت از روسے این کمتر مالیدند اثر بصیرت و نور در چشم خود یافتند
 و بعد بروز دوم یا سیم تعلیم سبق فرمودند و چون از خلوة برای نماز پنجگانه
 در مسجد تشریف می آوردند بیده در اثناء راه برای نظر مبارک کنار
 گرفته می استاد سه چهار مرتبه چنین اتفاق شد که دست این کمتر گرفته
 حضرت معز در صفا اول بار از روسے خود استاده می کردند و تیر سه چهار
 بار چنان اتفاق شد که بوقت رفتن دست مبارک بر سینه این فقیر
 می گردانیدند در سینه خود جوشی و دوشقی می یافتند که در نماز جهریه
 و بوقت استماع تلاوت قرآن که قاریان میخواندند اشک از جریان
 نمی استاد چند روز درین حالت می بودم و بوقت رحمت کتاب ^{الولقی} عروۃ
 فی اسماء اهل الثقی که در آن شجرات و سلاله اسباق و قصاید و غیره است
 عنایت شد چون بخانه رسیدم و از بیماری صحت یافتم چند سے بنحاطر
 خیال ارشاد و اسباق طریقہ نمی گزشت در مطالعہ کتب و تدوین موم

و چند سے بنی ظلم گذشت کہ طالب ترقی و اصلاح با ہوا رہا پید پودنا پیر سے
 مبلغ جمع کرو دو فوج و زیارات حاصل شو و پس دستے بسلام تو اب مختار الملک
 بہادر وزیر اعظم و مدبر اتم نواب میر محبوب علی شاہ رئیس دکن و ام ملکہ و قیام
 می آدم و نیر طواف و تسلیات اولی الخدات و زیارات ذوالعہدات مثل
 گردنڈم می نمودم چون در محکمت از اہل خدمات و اہل توہمات در قانون
 دانی وغیرہ بر یکدیگر فایق و لائق دیدم و قدر قانون دانی مثل عمل خشت
 یافتم و خود را از ان سبب بہرہ دیدم کہ در کچھری ما خود را در جنب اہل قوانین
 بقجوا می **س** تو از تکین من از حیرت نہ ایمائے نہ تقریرے بہ بدان ما
 کہ در بزم است تصویر سے بتصویر سے بہ یافتہ شیلے مایوسی در و لم راہ یافت
 در این اثناء از توہمات حضرت شیخ اعظم و قطب اکرم واقف ہستار
 قدس و جبروت شہباز سیدان لاہوت عالم رموز شریعت الہی کما ہی تیغ
 مصقول دین رسول الہی قاسم عطیات غیبی و معدن فیوضات لاریبی امام
 الصاوقین امام العاشقین نائب خاص غوث محی الدین سرفراز بیت لہور
 حضور حضرت مولانا و مرشدنا شیخ عبدالغفور رحمۃ اللہ ولم از این امور است
 معتق بل از کل امورات دنیوی معرض گشتہ بتوجہ ارشاد شیخ شدم الیچند
 حق صدہ اللہم اعنی ارحمتی علی ترک المعاصی و علی ترک الدنیا مادست
 حیاً قایماً آمین چون عرصہ سے چہار سال گذشت شوتم بدیدار شیخ علیہ السلام

روز بروز رو باز دیدن و نهادن سدر الامم هازم آن شدم و بپه دوم چون
 بر تبه دوم در ماه ۸ سنه هجری نبوی اراده خدمت حضرت علیه الرحمه
 کردم بعضی از معاندین مانع آمدند و با انواع واقسام حیل گری و موشک
 دوانی در پیش شدند حتی که بوقت پارکاب در کوه توالی رفته حکم
 بازداشت فقیر آوردند و در مدافعت آن بواسطه دوستان و عزیزان
 کوشیدم آخر الامر بخواهی ^ط و لا یحییق الکر السی الا باهلله خائب غار
 ماند تا بناید الهی و ببرکت ممدوح راهی شدم و با غیره دعا و ببرکت و رجا
 مراجعت کردم الحمد لله علی ذلک اعوذ بالله مما زمشاء بقیه مناع
 الخیر معتدا ینم عقل بعد ذلک زینم امین یا علیم چون اراده گذران
 رمضان بخدمت حضرت علیه الرحمه کرده بودم چون الله بر روز سلخ شعبان
 بخدمت ممدوح فایز گردیدم و نیز بعضی آیات و احادیث و مسائل
 بالاسنخ و در اول دهم که از صاحب صوات علیه الرحمه و البرکات استفا
 کنم چون از دو میل قریب رسید مسکن شریف و دو در باطن نایان شد
 پیاده باشدم و تقیض العینین و معابین العصر و الظهر داخل خدمت
 شریف شدم چون ممدوح قریب عصر از خدمت برآمدند مصافحه کرده
 مقابل نشستم بعد استقامت و فرمودند که شخصی عبدالله نام دعوی
 خلافت از اینجانب کرده بسیار سے را فریبیده از شهر شام سماع دعوی

خود را
 می گویند
 می گویند
 می گویند

می گویند
 می گویند
 می گویند

می گویند

فراہم کرده درین ملک آمدہ عرض کردم کہ قربان بوده باشد خادم اورا
 نمی داند و حال آنکہ فقیر اذو برنام خلافت مدوح ملاقات کرده بود چون
 عرصہ چهار چہ سال گزشتہ بود وقت استیضاح حضرت فراموش کرده بودم
 چون عرض کردم کہ من اورا نمی شناسم فرمودند کہ اورا دیدی من حیران
 شدم کہ داربا من اورا ندیدہ ام و حضرت می فرمایند کہ دیدی ہاں ساعت
 ماہر اسے مذکور یاد آمد عرض کردم کہ قربان واقعی کہ خادم از ملاقات
 کرده بود فراموش کرد ہم در ان اثناء کسے لیمو ہا تھخہ آور و چہار عدد
 لیمو از ان بفقیر مرحمت فرمودہ فرمودند کہ بس است عرض کردم کہ قربان
 بس تبسم فرمودہ باز یک عدد لیمو عنایت فرمودند و معمول مدوح چنین است
 کہ بعد ظہر و عشا خیلے در مسجد و رنگ می فرمایند و وعظ و نصیحت و مسایل
 شرعی و قواعد و شروط طریقت و وقایق و غرضات اجماع دیت و آیات
 بیان می فرمایند و بعضے اوقات بقطع خصومات ہم مشغول می شوند و عاجز
 حتی الامکان ملازم مجلس شریف می بود شب اول بعد فراغ تراویح کہ
 پس از نصف اللیل می شد تفسیر آیتہ کریمہ **الْاِنَّا اَوْلِیَاءُ اللّٰهِ الْاَخِرَةُ**
عَلَيْهِمْ وَكَانَ مِنْ دُونِ الدِّينِ اٰمَنُوْا وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبَشَرِ فِي الْحَيٰوةِ
الْاٰثِرَةِ وَفِي الْاٰخِرَةِ می فرمودند کہ سلب خوف از اولیاء اللہ کہ بہت فی
 علم اللہ بہت زیرا کہ تغیر و در علم ممکن نیست کہ نقصان در علم واقع می شود

زمان تقاضای
 تعلیم است مانند
 فقط تفسیر
 در حج این ملک
 است
 در خبر از شہید
 کہ تحقیق اولیاء اللہ
 نیست با ایشان
 زانکہ نسبت از ان
 کہ لکن از ان
 در سنہ ۱۲۱۵
 در سنہ ۱۲۱۶
 در سنہ ۱۲۱۷
 در سنہ ۱۲۱۸
 در سنہ ۱۲۱۹
 در سنہ ۱۲۲۰
 در سنہ ۱۲۲۱
 در سنہ ۱۲۲۲
 در سنہ ۱۲۲۳
 در سنہ ۱۲۲۴
 در سنہ ۱۲۲۵
 در سنہ ۱۲۲۶
 در سنہ ۱۲۲۷
 در سنہ ۱۲۲۸
 در سنہ ۱۲۲۹
 در سنہ ۱۲۳۰
 در سنہ ۱۲۳۱
 در سنہ ۱۲۳۲
 در سنہ ۱۲۳۳
 در سنہ ۱۲۳۴
 در سنہ ۱۲۳۵
 در سنہ ۱۲۳۶
 در سنہ ۱۲۳۷
 در سنہ ۱۲۳۸
 در سنہ ۱۲۳۹
 در سنہ ۱۲۴۰
 در سنہ ۱۲۴۱
 در سنہ ۱۲۴۲
 در سنہ ۱۲۴۳
 در سنہ ۱۲۴۴
 در سنہ ۱۲۴۵
 در سنہ ۱۲۴۶
 در سنہ ۱۲۴۷
 در سنہ ۱۲۴۸
 در سنہ ۱۲۴۹
 در سنہ ۱۲۵۰

مامورون بتبلیغ الاحکام و ارشاد الانام مقضیون بتقدیس
 نفوسهم الکرام بعدا لا تصاف بمکالات الاولیاء العظام کذا قال
 ملا علی فی شرحه و آنکه بعضی دل را ببادشاه مشایبه کرده اند لشغل
 برب الانام و نبی را بوزیر تشغله بتبلیغ الاحکام ندانسته اند که جمیع الجمع
 انبیا را حاصل است لایحییهم الکثرة عن الوحده و لا الواحد عن
 الکثرة و هو فوق مرتبة التوحید الذی هو مقام محوم اکا و لیباء
 کذا فی شرح ملا علی تنظیم امر حق را اگر چه بیرون میسر نیامد این رسالت با شما
 غیر حق همان نبی را بار نیست یا با قبول در خلقش کار نیست در اول مالک زار و گشتنی است
 پیری و پرمردگی را راه نیست یا پیش از صد سال یک ساعت کی است یا که در از زکوة از ما منقلی است
 آن در از زکوة کوهی در چها است یا خود در از زکوة اندر جان کجاست یا چون نبی آگه
 گفته است از همان یا گوید آنچه ندید اهل جهان یا انبیا برای بیان
 توحید و تبیان تفرید و تبلیغ احکام بطرف خلق فرستاده شده اند و اثبات
 رسالت خود بر این وجه ظاهره و معجزات قاهره کرده اند و عقل بران
 گواهی داده پس اگر گوئیم که چون وجوب عقلی ثابت نشود وجوب شرعی هم
 ثابت نگردد و این باطل است بوجه اول آنکه چون بنی بطرف خلق آید
 و دعوی نبوت من عدا الله کند و معجزه نماید پس برستمح قبول قول او و مال
 در معجزه او واجب است یا نه و اگر واجب نیست باطل شد قول و دعوی

این سخن در حدیث آمده است که
 انبیا را بوزیر تشغله بتبلیغ الاحکام
 ندانسته اند که جمیع الجمع انبیا
 را حاصل است لایحییهم الکثرة
 عن الوحده و لا الواحد عن الکثرة
 و هو فوق مرتبة التوحید الذی
 هو مقام محوم اکا و لیباء
 کذا فی شرح ملا علی تنظیم
 امر حق را اگر چه بیرون میسر
 نیامد این رسالت با شما غیر
 حق همان نبی را بار نیست یا
 با قبول در خلقش کار نیست
 در اول مالک زار و گشتنی است
 پیری و پرمردگی را راه نیست
 یا پیش از صد سال یک ساعت کی
 است یا که در از زکوة از ما منقلی
 است آن در از زکوة کوهی در چها
 است یا خود در از زکوة اندر جان
 کجاست یا چون نبی آگه گفته
 است از همان یا گوید آنچه ندید
 اهل جهان یا انبیا برای بیان
 توحید و تبیان تفرید و تبلیغ
 احکام بطرف خلق فرستاده شده
 اند و اثبات رسالت خود بر این
 وجه ظاهره و معجزات قاهره کرده
 اند و عقل بران گواهی داده پس
 اگر گوئیم که چون وجوب عقلی
 ثابت نشود وجوب شرعی هم ثابت
 نگردد و این باطل است بوجه اول
 آنکه چون بنی بطرف خلق آید و
 دعوی نبوت من عدا الله کند و
 معجزه نماید پس برستمح قبول
 قول او و مال در معجزه او واجب
 است یا نه و اگر واجب نیست باطل
 شد قول و دعوی

نبی بی نبوت و اگر واجب است واجب بعقل است یا بشرح اگر واجب
 بعقل است پس وجوب عقلی ثابت شد و اگر واجب بشرح است پس این
 وجوب باطل است زیرا که شرع یا خود آن مدعی باشد یا غیر مدعی اگر
 خود آن مدعی است اثبات شئی بنفسه لازم آید زیرا که نبی گوید که دلیل
 قبول بر قول من این است که من می گویم که قول من قبول کنید و اگر
 غیر مدعی است هم علی نه پس لازم آید در یاتسلسل و بها محالان و در جمیع
 چون شرع بیاید و واجب کند بعضی افعال را و حرام گرداند بعضی را
 پس پراگندگی اجاب و تحریم هیچ معنی نیست مگر اینکه گوید که اگر ترک کردی
 این را و در فعل آوردی آنرا هر آئینه عقاب کتم ترا پس ازین قول
 برستم احترام واجب آید یا نیاید اگر احترام واجب نیاید معنی وجوب
 متقرر نمی شود و این باطل است و اگر احترام واجب آید پس بعقل
 واجب آید یا بسمع اگر بعقل واجب آید فهو المقصود و اگر بسمع واجب
 آید معنی وجوب متقرر نمی شود مگر بسبب ترتیب عقاب بر آن و حیثه
 یعود التقسیم الاول و یلزم التسلسل و هو محال و سیم آنکه مذکور است
 سنت است که جائز است که الله تعالی عفو از عقاب کند چون عفو
 از عقاب جائز شد پس مایه وجوب بسبب حصول خوف از عقاب
 شد از عقاب و این خوف حاصل است بر محض عقل پس ثابت شد که

ماهیت و جوب از خوف و خوف از عقل پس لازم شد که ماهیت و جوب از عقل
 است و ثابت از این وجه و جوب عقلی که دفع آن ممکن نیست پس می گوئیم
 که در آیه و قول است اول آنکه اگر جاری کنیم آیه بر ظاهر آن و گوئیم که
 العقل هو رسول الله الى الخلق بل هو الرسول الذي لو لا ما تقررت به
 احد من الانبياء فالعقل هو الرسول الاصلی پس معنی آیت چنین شد
 که ما کنا معذبين حتى نبعث فيهم رسول العقل و و هم آنکه خاص
 کنیم عموم آیت را و گوئیم و ما کنا معذبين في الاعمال التي لا سبيل الى
 معرفة وجوبها الا بالشرع الا بعد مجيئ الشرح اگر چه در تخصیص عموم
 عدول از ظاهر است مگر بسبب قیام دلایل ثبوتی که کوره ضرورت آن بطرف
 تخصیص واجب شد زیرا که اگر نفی و جوب عقلی کنیم و جوب شرعی هم
 منقح گردد و دانشا علم بالضراب کذا قال الامام فخر الدين رازی **حاصل**
 آنکه مجرد عقل کافی نیست بر اساس آیت بطرف افعال منجیه و کفایت
 از افعال مملکه آنه لیس یستحیل بعث الا نبیاء علیهم السلام خلافا للبراهة
 حيث قالوا لا فائدة في بعثهم اذ في العقل من ذواتهم لان العقل
 لا يهدي الى الافعال المنجيه في الاخرة كما لا يهدي الى الاخرة و يهدي
 المضيدة للصحة فحاجة الخلق الى الانبياء كما يحتاجهم الى الاطباء و لكن
 يعرف الصدق الخبيث بالتجربة و صدق النبي بالمعجزة احياء

کما
 فی
 شرح
 فخر
 الدین
 رازی

مصطفیٰ اندر میان آنکه کسی گوید ز عقل بجز آفتاب اندر جهان
 آنکه کسی جوید نهیها بجز البته عقل آنکه معرفت است از ابی صلیف روح مروی است
 که لا عذر لاحد فی الجہل بخالفه بعد الامحال لما یرسی من خلق السموات
 والارض وخلق نفسه واسبیبا رآیات بر این دلالت می کنند آیه کریمه
 قالت رسالہم انی اللہ شک فاطر السموات والارض آیتہ کریمہ ولئن
 سئلتهم من خلق السموات والارض لبقولن اللہ آیتہ کریمہ قل لمن اکبر
 ومن فیہا ان کنتم تعلمون ہ سيقولون لله وآئکہ اللہ تعالیٰ خداوندگار
 عقل را ادوی النهی مصدر و آیتہ کریمہ ان فی ذلک لآیات لا ولی النهی
 یعنی جمع نمیند است بمعنی عقل و نیز مصدر میتوان شد مثل ہی یعنی عقل
 ہی کنندہ است صاحب خود را از قبایح و مخطورات مگر ذوق درستی
 شایع و ہی عقل اینکه ہی شایع ہی تفکر و موعظه و ترمیر و عبرت است و
 ہی عقل فکر است و قیاحت است کہ عقل کفر و معاصی را مکروه می داند و
 مگر رغبت نفس بر کراهت او غالب است در نفس ہر فاسق و فاجبر
 کراست فسق و عصیان مضر است مگر از غلبہ نفس امارہ کارگر نمی شود
 اننا یفضل اللہ لہذا اللہ تبارک و تعالیٰ لیسر نہ کفار معاندین خطاب می کند
 آیتہ کریمہ ام تامرہم احلامہم جہذا ام ہم قوم طاعونہ ای الامر
 می کند عقول ایشان بر اینند ہی را سا عروشا عروہ مجنون ذکاب

این نیست فکر کسی را
 بخلاف خود بی عقلی است
 بسبب آنکه می بیند از خلق
 آسمان و زمین و فضا
 خلق گفته بطلان اینها
 بر عقل است بسیار گفته
 آسمان و زمین را
 خلق اگر سال آنی در این
 گوید که اینها را
 زمین را چه کسی
 پیدا کرده است
 خلق بگوید که اینها را
 زمین را چه کسی
 از خداوندگار است
 بگوید که اینها را
 خلق بگوید که اینها را
 زمین را چه کسی
 از خداوندگار است

می گویند بلکه قوم طاعتین اند یعنی عقول ایشان بر این امر می کند استغناء
 انکاری است بلکه از خدا می گویند و از عقول خود می دانند که نبی بر حق
 است و کتاب منزل همچنین بر مسلمان در هر امر دینی باشد یا دنیوی با تقصیر
 نفس و عباد نامق را پیش کردن میخواهد و حق را پست ساختن و پس پشت
 انداختن مشابیهت بکفار معاندین میدارد و اگر بر این اصرار و مداومت کند
 بر ایمان خود پتربند که آخر الامر رو با لطف آرد و میل بزوال کند اعوذ
 بالله من ذلک احلام جمع علم است یعنی عقل و عقل در لغت زانو بستن
 شتر را گویند شتر را در چراگاه زانو می بندند که گر نیخته شود و قاموس
 و غیره همچنین عقل که سبب وفار و ثبات آدمی است و آدمی را ضبط می کند
 و از حد گذشتن نهد و نیز در علم معنی لطیف است اینکه علم در اصل لغت
 آن است که آدمی در خواب جنب شود و غسل لازم آید و این سبب
 بلوغ است که آدمی تکلف می شود و از حکمت بالغه و قدرت کامله الهی است
 که شهرت را بمقارن عقل ساخته است و نزدیک ظهور شبهة عقل کامل
 می شود لهذا الله تعالی عقل را باسم مقارن اوسمی ساخته زیرا که شهرت
 خبر دهنده و ترساننده کمال عقل است که جمالا قابل تکلیفات شرح شدی
 و از راحت و غفلت بیرون آدمی آگاه باش بر منافع و مضار و او را
 و نواهی کردگار و مراد از عقل عقل معاد است نه عقل معاش زیرا که معاش

در هر امر دینی

عقل معاد

عقل کامل و راستے متین نمی باید معاش از کسب و تجربه حاصل می شود کسب
 عمل جو اربع است و تجربه بجز ار امور حاصل می شود و عقل معاد از نور ایمان
 تعلق می دارد که المؤمنین نظر بنور الله است قرامت بر سه قسم است
 فرشتگان ایمانی و سببها نور یقین الیه فی قلب عبده و فرشتگان ریاضی
 که بجموع و در سهر و تخیل حاصل می شود که حکما را شرافین حاصل کرده اند و
 فرشتگان خلقی و بی الهی صنف فیہ الاطباء و غیر هم و استند لوبا لخلق علی الخلق

فرشتگان

شرط

<p>نیست بالغ بریده از هوا کود کیندور است فرماید خدا بے زکوة روح کے باشی زکی احوز هو قانع شده یا نام هو یاز کاف و لام گل گل چسپده که بود هم گو بود هم همیشم که سن ایشان را همی بهیم عیان</p>	<p>خلق اطفالند جزست خدا گفت دنیا لهو لعب است و شما از لعب بیرون زفته کوه که از هوا ناگر رہی سبے جام هو هیچ ناسے بے حقیقت دیدہ گفت پیغمبر کہ است از استم مر مر از ان نور بیند جان نشان</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

الله تعالی در انسان دو قوت که با هم ضدین اند جمع کرده قوت
 ملکی و قوت بیسی براسے استخوان آیت کریمه لیبلوکم انکم احسن عملا
 اگر فقط قوت بیسی داشتند محل استخوان مستفی می شد که از عدم عقل مکلف

اصح صیران

نمی شدند و اگر محض عقل بودی هم مریض است را صالح نشدی مثل آنکه
 که عصیان از شان ایشان نه که نفس نذاری ^{لنفسه} یعصون الله ما امرهم
 و يفعلون ما یؤمرون آدمی را بر ملایکه شرف از نجیبت است که نفس را
 که دشمن اشده است بر طرف و محکوم کرده با بیان و طاعت رجوع شود نظم
 کاسخه جاہل وید خواهد عاقبت . عاقلان سینند ز اول مرتبت
 حق بھی گوید چه آوردی مرا اندرین مهلت که دایم مرترا
 عمر خود را در چه پایان برده قوت و قوه و در چه حالی کرده
 گوهر دیده کجا فرسوده پنج حس را در کجا پالوده
 گوش و چشم و بوش گوهر با عیش خراج کردی تو خریدی تو ز فروش
 آیه کریمه جعل لکم السمع و الا بصار و الا فکرة قلیلاً ما تشکرون
 سمع و بصر و اقنیده چنین انعامات و مودعات الهی اند که حکما و متقدمین
 و ساخرین و ربیان ما هیت آن حیران اند و کسے بپسے با هیت آن نبرد
 مگر اینکه تعریف عقل بافعال و صنایع آن کرده اند قوه عاقله تدبر کجا
 التصورات و التصدیقات و تسمى تلك القوة العقل النظرية و القوة
 النظرية و قوة عاملة تحرك بدن الانسان الى الافعال
 الجزئية بالفکر و الرویته و تسمى تلك القوة العقل العملی و القوة
 العملية میباید اگر امر اند در تفاسیر و زینت حیران اند در کلمات

مع جبر زانی
 اینست که در کمال
 اینست که در کمال
 اینست که در کمال

اینست که در کمال
 اینست که در کمال

اینست که در کمال
 اینست که در کمال

و ملبوسات و مرکوبات تفاخر بر یکدیگر می کنند و تکاثر جویند اگر طعام
 نذر و نیاز و ولیمه و غیره بزند مقدار یک دران دو صد سیر بخته شود
 و اشباع با نقد مسا کین شود و بصرف مبلغ کثیر پنجاه سیر بزند که ندید
 و خوشترنگ و خوشبو باشد علاوه بر این دعوة اغنیا کنند و طرفه فقرا
 دوستان و خوش آمد گو یا ترا یاد کنند و مستحقان ترا فراموش اگر چه
 دعوة اغنیا در نیاز و ولیمه ممنوع نیست و در نذر و کفارات
 و صدقات ممنوع است و کفارات مثل کفاره ظهار و کفاره صوم
 و کفاره یمن که بدون اطعام مسا کین فارغ الذمه نمی شود و در نذر
 و نیاز و مشروبات اموات که بدیم و چهلم و برسی مشهور است هم مستحق فقرا
 اند و غنیا را ممنوع که با ایشان یک شوند و اگر شریک شوند ^{خورانند} غنیا را نقصان نیست
 هر طعام که برای تفاخر و نام باشد و دران دعوة اغنیا و صبح
 فقرا باشد اجابت دعوة آن سنت نیست در المختار و غیره در عهد
 عمر رضی الله عنه آتش در شهر افتاده نیمه را بسوخت هیچ ندید
 حیل فروز نشست خلق بجانب عمر رضی الله عنه شکایت آوردند

آب بگذارید و نان قسمت کنید
 خلق گفتندش که در یکشوده ایم
 گفت نان بر رسم و عادت داده

فاروق اعظم فروزند نظم
 بخل بگذارید اگر آن منید
 ماسخی و اهل فتوة بوده ایم

<p>بهر نخر و بهر بوس و بهر نماز مال تخم است و بهر شوره منه و بر ترک جمعه و جماعت مداد</p>	<p>از برای حق در سے نکشاده اید تبر برای ترس و تقوی و نماز تیغ در دست هر رهن مرده</p>
<p>می کنند که اگر در مسجد رویم را کسی تعظیم دهد یا نه و در پہلوی عربا ایستادن می باید در قاضیخان و اشباہ و غیره نوشته که هر که مداد بر ترک جماعت کند و جمع را عداً ترک کند مردود الشہادۃ است زیرا کہ فاسق است و در مستاع فانی خود نظر کرده از علم و حکمت و ہنر و خلق و ادب محروم باشند و می پذیرند کہ خلق و ادب ہمین است کہ نزد خود می رفته در حالت رکوع شدہ چہا رستلیم بجا آرد و مقابل او دو ترا نوشتہ بفدوسی و غلام و بندہ سوال و جواب کند و اگر از او امرے قبیح نام شروع شود و یا صادر شود تسلیم آن کند بلکہ در اثبات حسین بودن آن سعی کند این را خلق عرضی و عرضی و خلق جعلی و صغی گویند و خلق حسین نمی گویند حسن خلق آنست کہ او امر الہی را نگہدارد و از نواہی بازماند و در امور شرعی رعایت کسے نکند و در تفریق حق و باطل سعی کند امور نفسی باشند یا غیری در این مقام امر او غریب را یکسان بیند و تعظیم و توقیر اہل علم و تقوی و پیران کند و اگر تعظیم امر او را غنیاء کند بنیت دفع شکوہ و شکایت و فتنہ و شرارت کند نہ بسبب دولت و</p>	

ثروت زیرا که تعظیم کسی بسبب دولت و ثروت او و حصه دین را
می ر باید حدیث نبوی ^{صلی} من تواضع لعنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه
و در حاجت روای خلق هسته الواسع سعی کند از انس رضی الله عنه
روایت است که زنی در راه مدینه نبی علیه السلام را عابلی شد و گفت
که یا رسول الله حاجتی دارم رسول علیه السلام فرمودند که یا ام فلان
بشین هر جا که نشینی با تو نشینم پس در راهی از راه مای مدینه با او نشست
حتی که حاجت او روا کرد و نیز از انس بن مالک روایت است که
ده سال ملازم خدمت رسول الله بودم گاهی مرا فرمود که این چرا
کردی و این چرا نکردی و نیز در حدیث آمده موسی بن حکیم خلق درجه
قیام لیل و صیام نهامی باید و نیز روایت است از انس که با
نبی علیه السلام در مدینه می رفتم و بر حضرت چادر عظیم الحاشیه بود
پس اسراپی در راه طاقی شده روای مبارک را بچندت تمام کشید
حتی که دوش مبارک نمایان شد و گفت که مرا از مال غنایم چیزی بده
پس نبی علیه السلام بطرف او التفات کرده تبسم فرمودند و از غنایم چیزی
در داد او ندانند که انی المعالم و غیره امید و اران و حاجت مندان
که نزد خود آیند از کثرت رومی و خوشگویی پیش آیند و در حاجت
ایشان سعی بلیغ کنند اگر در طاقت و وسعت خود بینند و الا بطلت الوجوه

این روایت از انس بن مالک روایت شده است

و طیب الحديث عذر خواهند نه اینکه حاجت مندان و امیدواران را هیچ نکته
 یاد امید داشته تو عزیز و گران مجلس خود کنند و هر روز آداب و تشبیهات
 گرفته فخر و توقیت خود اظهار کنند اخر الامر ما پوس گردانند کبر متقا عند الله
 ان تقولون ما لا تفعلون و درسیا که فریب الاخره است هر عمل و
 عمل خود به نیت خیر رسائی و حاجت روانی خلق کند یعنی اگر اراده طراز
 در سر کار دارو یا طازم بود خدمت مفوضه خود به نیت خیر رسائی مخلوق
 کند و اگر با جماع اموال پرواز و خیال علت و حرمت کند یعنی بوجه حرام
 جمع نکند زیرا که مال حرام را بنجاست تشبیه داده اند و ران خیر و برکت
 باشد و به نیت نفقه عیال دادای زکوة و حقوق اقربا کند که باین نیت
 همه افعال و اعمال او مهمل بجاوت شریک آید کریمه و ما تنفقوا من خیر
 فلا تقسروا و ما تنفقوا الا ابتغاء وجه الله و ما تنفقوا من خیر یوفی
 الیکم و انتم لا تظلمون ای کریمه ذات ذوالقربی احقه و المسکین و ابن
 السبیل پس ای فرقه انبیاء و امرار چیرا اموال و اعمال و اوقات خود را از دست
 خود منایع می کنند و بیفایده می نمایند ای کریمه اولیایک الذین استن
 و الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفرة اگر چه مورد این آیه خاص
 است مگر سبب اشغال صفت مذکوره افاده عموم می کند و هر وقت
 موت را پیش نظر دارد و دنیا را غائی و گذاشته بیند یکفیل الموت غایب

و طیب الحديث عذر خواهند نه اینکه حاجت مندان و امیدواران را هیچ نکته یاد امید داشته تو عزیز و گران مجلس خود کنند و هر روز آداب و تشبیهات گرفته فخر و توقیت خود اظهار کنند اخر الامر ما پوس گردانند کبر متقا عند الله ان تقولون ما لا تفعلون و درسیا که فریب الاخره است هر عمل و عمل خود به نیت خیر رسائی و حاجت روانی خلق کند یعنی اگر اراده طراز در سر کار دارو یا طازم بود خدمت مفوضه خود به نیت خیر رسائی مخلوق کند و اگر با جماع اموال پرواز و خیال علت و حرمت کند یعنی بوجه حرام جمع نکند زیرا که مال حرام را بنجاست تشبیه داده اند و ران خیر و برکت باشد و به نیت نفقه عیال دادای زکوة و حقوق اقربا کند که باین نیت همه افعال و اعمال او مهمل بجاوت شریک آید کریمه و ما تنفقوا من خیر فلا تقسروا و ما تنفقوا الا ابتغاء وجه الله و ما تنفقوا من خیر یوفی الیکم و انتم لا تظلمون ای کریمه ذات ذوالقربی احقه و المسکین و ابن السبیل پس ای فرقه انبیاء و امرار چیرا اموال و اعمال و اوقات خود را از دست خود منایع می کنند و بیفایده می نمایند ای کریمه اولیایک الذین استن و الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفرة اگر چه مورد این آیه خاص است مگر سبب اشغال صفت مذکوره افاده عموم می کند و هر وقت موت را پیش نظر دارد و دنیا را غائی و گذاشته بیند یکفیل الموت غایب

اگر شاه ملک است و گر ملک شاه
 که دانند که این خاک دیرینه دو
 کهن کیسه شد خاک پنهان شکنج
 که دانند که این دشمنه دام و دو
 چه نیزنگ بالبحرزان ساخته است
 فلک نیست یکسان هم آغوش تو
 مکن زیرا این لایبوروی بساط
 که رویت کند کبریا و ار زرد
 گهت چون فرشته بندی و ده
 بنذار کز گنبد لاجورد
 مگر گوهر مروی گشت خرد
 اگر نقش مردم بخوانی شکوف
 باین زواق زیر عهد نوشته اندیز
 مجورستی عهد از جهان است نه
 نشان عهد و فانیت در تقسیم کل

همه راه رنج است یا رنج راه
 پیر خارکے اندر چه دار و زغور
 که سرگز برون نارد او از گنج
 چه تار سینه با پاره و از نیک و بد
 چه گردن کشا ترا سر انداخته است
 طراز و دوزنگ است بر دوش تو
 باین مہرہ کبریاگون نشا
 کیبوت کند جامہ چون لاجورد
 گهت با دوان دست بندی و ده
 رسد جامہ بے کیبوتی مرد
 که در مردمان مروی ما برد
 بگوئی که مردم چنین است حرف
 که جز کنونی اہل کم سخن اہر ماند
 کہ این عجزہ عروس ہزار دام است
 بنان بلبل مسکین چه جاسے فریاد است

شعرا

و رحم بر صفا اثر و مملو مان و عاجزان و تعظیم پیران کند کہ در حدیث

نبوی آمده من کرم برکم صغیرنا و کم یوقر کبیرنا فلیس منا کبیرنا
 رحم بر خردان ما و بزرگی پیران مانند او از زمانست در دعوت را در
 هیچ افعال و اعمال و اقوال و حرکات و سکنت و گویائی و سستی خود
 ره نهد که دعوت از قسم حق است و اطباء هم دعوت را از اقسام حق
 ششبرده اند و بسیار احادیث و آیات بر قیج آن دلالت کنند پس اگر
 این حق در اصل خلقت باشد فلا علاج له و اگر بر من است علاج کند و اگر
 بصنعت و اختیار است ترک آن کند و آنچه خلاف شرع شریفست
 از قوانین انگریزی و غیره حتی الوسع بعل نیار و و اگر احیاناً بجهل آید و
 از آن گزیرے باشد استغفار کند و استغفار را در هر حال لازم گرد
 در بعضی روایات آمده که استغفروا عن سیناتکم انا ضامن لسناتکم
 یعنی طلب امرزش کنید از گنا مان خود من ضامن ام نیکیهای شما را
 کسی که عمرے در غفلت و بدیها گذراند او را از تسبیح و تهلیل و
 استغفار ثواب زیاده است زیرا که در استغفار ندامت بر غفلت و
 معاصی ماضی است و ندامت و افسوس یک ساعه مقابل صد ساله
 عبادت است - کسی در دولت و خواری و ندامت و بیکاری رشوت
 خواران سخن می گفت که جناسے رشوة خواری بر رشوت خواران ظاهر
 است پس چرانی ترسند و باز نمی مانند نقیر جواب داد که حُبَّكَ الْاَشْيَاءُ

استغفار

استغفار

بعضی و یصم یعنی حب ایشیا کورو کر می کند آدمی را هیچ مهلک و مضای
 بنظر او در دنیا بد بچنین حب دنیا اینها را کورو کر و اینده چنانچه هر یک فرقه
 بر جزا سے اعمال بعد موت قابل اند که جزا سے خیر خیر است و کیفیت شرح
 و به یقین می دانند که موت هم بهر سنده است پس چرا در تبه آن نمی شنند
 همین حب دنیا و خواست نفس بر لذات و شهوات اینها را در غفلت انداخته
 بچنین رشوت خواران را حب مال از ما کورو کر و اینده هر چند که تو اینده
 حب دنیا را کمتر کنید که در دنیا و آخره دلیل کننده است۔

<p>خرد نیک همسایه شد زان بدست تو نیز از بهی با پر گرون زدوش فلکها که چون لاجوردی خزند درین پرده کج سر و دوسه گوی</p>	<p>که همسایه کوی نابخروست ز گرون زمان بر بیماری خروش همه چاشمه لاجوردی زرند درین خاک شوریده آبی مجوی</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

و از بعضی و کینه حسد و عناد و عذر و حیانت خود را دور دارد که
 بسیار سے احادیث و آیات بر قباحات این دلالت کنند و نیز شتائت
 این بیهی است۔ و رحمت و دوستی بنشان که کلام دل ببار آرد و
 بهال دشمنی بر کن که رنج بے شمار آرد، مگر از ظالم کینه دشمن که امری
 است درست است و از حدیث صحیح ثابت است که **اللَّهُمَّ تَنَاءَ دَنَا**
عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا وَ نِيْزَازِ فَاسِقٍ وَ سَاعِي بِالْعَسَاوِ وَ فِتْنَةِ الْغِيْزِ وَ بِيْ سَتْرَم

گزاره کردن و کینه داشتن ضرور است از بسیار احادیث ثابت است
 حاصل آنکه هر کار که مترود بین الخیر و الشر باشد یعنی کاریکه شامل باشد
 نیکی را و بدی را مثلا فراهم کردن مال که اگر بوجه عیال و به نیت ادای زکوة
 و حج و فطره و قسربانی و نفقه عیال و بنای مساجد و رباط و سرای و
 خیرات و صدقات و مشروبات باشد شامل بخیر است و اگر بخلاف این است
 شر است پس باید که در این چنین امور نیت و اراده غیر کند و الا ترک
 آن بهتر است و **علم خواندن** که در نفس الامر است حین
 اگر به نیت فخر و توقیت و بحث و تکرار و زینت مجلس و طلاق لسانی خوانده
 مبدل بشر شود و طلب که فن شریف است زیرا که موضوع آن بدن
 انسان است و بدن انسان اشرف الموضع است اگر به نیت اجتناب
 اموال بفریقین خلافت خواند که معناه اطباء این زمان است مضیع ثواب
 است بلکه خزنده عقاب طیب محمد یوسف هروی در سراج بجا هر از
 محمد بن محمد طیب شیخ کامل ابو نصر فارابی و بعلم ثانی که افضل حکماست
 اسلام بود نقل کرده ترجمه آن کرده می شود که هر که اراده خواندن
 طلب کند باید که جوان صحیح المزاج باشد و سادب با ادب صالحین بود
 و معانی قرآن و لغت دانسته باشد و تحصیل علوم شرع کرده باشد
 و تحفیف و مساوی بود و از فسق و فجور و غدر و حیانت و کفر و حیل

در سراج بجا هر از
 محمد بن محمد طیب شیخ کامل

روگردان باشد و فایز البهال از مصالح معاش بود و مقبل بر اداب و وظائف
 شرعی باشد غیر فعل بود برکنه ازارگان شرعی و بادپه از اداب آن
 و معظم علم و علماء باشد و قدر علم و علماء از هر شئی نزو او زیاده باشد
 اگر بخلاف این باشد در شمار حکما نیست حکیم زور است ^{محقق} و قال من لا
 یجذب أخلاقه فی الدنیا لا یستعد نفسه فی الآخرة و تمام
 السعادة بکامیم الاخلاقی کما ان تمام السجدة بالثمة و قال
 من دفع نفسه فوق قدرها صادت نفسه فجو به عن نيل
 کماله و در هر امر لحاظ شرع شریف کند اللهم تبنا علی طریقه
 بیگ فقط اوقاتیکه برای خدمات مفوضه مقرر اند همچنان برای
 مطالعه کتب فقه و عقاید و سایر بقدر حوصله خود وقت معین سازند
 که العلم یحی القلب امره است یعنی علم دل را زنده می کند چون
 در این زمان حیل در طرق و مذاهب مردمان بسبب نالی علمی بسیار
 پیدا شده خود را از ان نگاهدارند بسیار واقعات در باد می نشیند
 چیزه و دیگر آید و از غرض و تحقق چیزه دیگر نامه چنانچه معارف
 بن عثمان رضی الله تعالی عنه با قاتلان خاسران خود و معارفه طلحه و زبیر
 رضی الله تعالی عنهما و ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها و معارفه
 رضی الله عنه با سلطان الرجال و منظر انوار ذوالجلال حضرت علی کرم الله وجهه

بجای آنکه
 در این زمان
 حیل در طرق
 و مذاهب
 مردمان
 بسبب نالی
 علمی بسیار
 پیدا شده
 خود را از
 ان نگاهدارند
 بسیار
 واقعات
 در باد می
 نشیند
 چیزه و
 دیگر آید
 و از غرض
 و تحقق
 چیزه
 دیگر نامه
 چنانچه
 معارف
 بن عثمان
 رضی الله
 تعالی عنه
 با قاتلان
 خاسران
 خود و
 معارفه
 طلحه و
 زبیر
 رضی الله
 تعالی
 عنهما و
 ام المؤمنین
 عایشه
 رضی الله
 تعالی عنها
 و معارفه
 رضی الله
 عنه با
 سلطان
 الرجال و
 منظر
 انوار
 ذوالجلال
 حضرت
 علی کرم
 الله
 وجهه

که در باوی النظر عداوت و بغاوت ادشان با حضرت امیر معلوم میشود
 و فی الحقیقه چنان نیست بلکه خطائے و را جهاد ادشان است
 زیرا که این حضرات هر یک مجتهد بوده اند در آیات و احادیث اجتهاد
 می کردند قبول قول یکی بر دیگری در امور اجتهادی بے دلیل واجب
 نبود با وجودیکه فضیلت یکی بر دیگری بود چنانچه قبول قول حضرت
 علی کرم الله و علیه بر حضرت معاویه واجب نبود با وجودیکه معاویه قابل
 فضیله حضرت امیر منیر بود زیرا که معاویه راهم درجه اجتهاد و حال
 بود که خطائے و را جهاد واقع شد چنانچه از کتب تواریخ ظاهر است
 که چون حضرت علی کرم الله و علیه در معرکه نزدیکه و زبیر رضی الله عنهما
 رفته حدیث نبوی بر خطائے و را جهاد ادشان و بر صواب بودن
 خود با و دمانندند طلحه و زبیر تا دم شزار زار گریستند و از معرکه رجوع
 کردند که بعد از آن ایشان را کسے در معرکه ندید همچنین ام المؤمنین
 عایشه رضی الله عنهما چون بر مقام خوب رسیدند و آواز سگان
 شنیدند از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم با و آمد
 خدامت و پیشانی چنان گریستند که چادر مبارک تر شد و واپس شدند
 علی بن ابی طالب معاویه رضی الله عنه پس بیچگاه بدقتی در حق صحابه رضی الله
 عنهم نباید کرد که بسیار احادیث در این باب وارد اند که اجتهاد

کتاب
 اگر چه در بعضی ممالک و بلاد
 مستحقین نامی است که در
 و بعضی این حضرت بیان
 نمی است که در بعضی
 و بعد از آن بود و در این باب
 بغاوت کردن معاویة
 است اگر چه اینست
 در جناب حضرت
 معاویه رضی الله عنه
 مختلف شد که نسبت
 بیان که زمانه آن
 زند اجتهاد بود

احوال معلوم

آن درین مختصر نگیند و ایراد الموفق و المعین فقط چون بعضی ناواقفان
 در تعلقات فلطان و حالات و اخراجات حضرت صاحب مشرف علیه الرحمة
 و البرکات متروک و متعجبانه که در این شرح از آن در معرض بیان آورده میشود که اگر کسی
 در کتب شان احوال او را بداند و شیوخ کامل و صرف اوقات و مقامات او را
 ملاحظه کرده بلکه کتاب همراه داشته حالاً و مقامات و اوقات مدوح برامطالع
 کند سرسواران متجاوز نخواهد دید و علی بن ابی اثبات با سر شهرت هم فوس که
 مهربانان جمیع قاصد و راه و محیلات و منصات دنیوی تباوه کنند و گاه بیگانه
 رویکارات این و آن مصروف باشند و در چنین امور عاید خود را
 متروک سازند پس این بدان ماند که شخصی بر روز روشن در
 حجره بیره و تاریک یا در چاه بی ژرف و عمیق نشست گوید که شب
 تاریک است و مردمان روز روشن می گویند روز روشن را
 طلوع آفتاب ضرور است و آفتاب نمی بینم پس بوجد روزیم قایل نیم
 گریه بر روز شسته چشم چشمه آفتاب را چه گناه **نقطه**

سوی درویشان منکر است	کار درویشی و رای نیم تست
و بدم از حق مرایشان را عکاست	زانکه درویشی در رای کار باست
آن ز راهی کشف و این ز راهی حجاب	فرق بسیار است ناید در حساب

تعجب از شفقین متروکین که رسالجات فارسی و هندی که در حالاً

و اوقات و مقامات مشایخ کرام متقدمین مثل عوث اعظم و قطب اکرم سیدالمرکز
 شیخ عبدالقادر جیلانی و نظام الدین اولیاء و بایزید بسطامی قدس سرهم و غیرهم
 که تدوین شده اند آن هم نزدیکه اند که در ریاضات این بزرگان هزارها
 مردم می خوردند و اخراجات ایشان مثل سلاطین و امرا بود ایا ایشان را چیزی
 جاگیر و منصب و مایه دار و روزینه از رؤسا و امراء معین بود یا دست غیب
 یا تسخیر موکلات نحو ذی الله در کتب سلوک ملاحظه فرمایند که چون کسی بدین
 شینیت رسد یعنی سلوک تمام شود و نفس اماره از مغلوب گردد و بجد و
 جهد و ریاضت و عبادت و تجلیات الهی در اول او جاگیرند فتوحات غیبی و
 عطیات رحمانی برای او مقرر شوند زیرا که عبادت و وقسم است مالی و
 بدنی چون در عبادت بدن که اختیاری است سبب بلوغ کرده حضور حاصل
 کرد و وجد و جهد را با قس الغایه رسانیده نفس را مغلوب ساخته مستحق
 تجلیات الهی شد و عبادت مالی که غیر اختیاری است از صدقات و خیرات
 و اطعام مساکین و زائرین از جناب الهی باو عطا شود و حسب غیر ممنون
 مراد ازین است چون حسب دنیا از ایشان زایل شده و منقطع گردیده پس
 حصول دنیا ایشان را چه ضرر رساند دنیا نزد او شان ناچیز شده است
 انجوارف و غیره یا متعجبین قابل ختم ولایت اند مثل نبوة این هم خلاف
 ظاهر و مخالف عقیده اهل سنت است که ولایت الی یوم القیامة جاری و مستمر

است مَنْ كَانَ لِلَّهِ كُنُوزٌ كَثِيرَةٌ چُون شَدِي مِنْ كَانِ لَشَدَا زَوْلَهُ
 حق تر باشد که کَانَ اللهُ لَهُ شَخْصٌ از مقربان سلطان خدمت سلطان
 را لازم گیرد و همیشه حاضر و راسخ باشد اگر سلطان و طایفه او از باور چنانچه
 خود مقرر کند یا بر مانده خودش اندازد چنانچه است چون این جای تعجب
 نیست در عطیات الهی چه تعجب است بسیار امور که ساقی و مخالف عادت اند
 مثل معجزات انبیاء و کرامات اولیاء و وجود طایف و ثابت از برای این خارج
 اند و عقل بر وجود آن گواهی میدهد در جهان در سبب ظاهری پدید آمدن
 امری بے سبب ظاهری بنیاد تعجب کنند نظم تو ز طفلی چون سببها
 دیده اند در سبب از جهل بر چسبیده اند یا سببها از سبب غافلانه سوسه
 این روپوشها زان طایلی اند چون سببها رفت بر سر میزنی اند رتبا و رتبان
 می کنی؛ رب می گوید بر دوسوی سبب اند چون ز صنم یاد کردی ای محبت
 حاصل آنکه در سبب پدید آمدن معذوری همین را دیده اند در عجز
 و غیره کتب سلوک نوشته است که چون سلوک سالک تمام شود و بدرجه
 شیخیت رسد پس نظر آنکه دَاءٌ وَ كَلَامَةٌ شِفَاءٌ الحق که نزدیک است
 شیخ ما علیه الرحمه انواع خلافت میانه پیشم خود دیدم که بیاران از عمر
 ستاد و امراض متعسر علاج بر میزدند و بطریق شیخ پخته اند اطلاع بر احوال اولیاء
 بر مخالف کتب سلوک موقوفه است بعضی از آنها کرامات کرده اند و

بعضی افتخار دوست داشته اند چنانچه مدوح ماعلیه الرحمة افتخار دوست
 دارند بسیار کرامات و خرق عادات مدوح مشهور اند که احصای آن در اینجا
 دشوار چون مردم حال کرامات مدوح با یکدیگر ذکر کنند مدوح از آنان پسند
 میدارند که از اظهار کرامات و اذنی خرق عادات مدوح این است که
 چون سائیل یا مسترضی اراده سوال در علمی با وقایق و نکات و عوارض
 مشکلات ذهنی خود کند مدوح علیه الرحمة قبل از اتمام سوال بود بلکه در
 ابتداء سوال سائل که یک دو لفظ از سوال خود گفته باشد بجواب می پردازند
 همیشه یک دقیقه و نکته مرکز خاطر سائل فرود گذاشت و مهمل نشود
 بدلائیل اصولی و کلامی و مسائل فقهی و آیات و احادیث و قواعد سکوک
 و غیره بیان می فرمایند که مستمعین حیران مانند که یارب این الهامات
 ربانی است یا کلام انسانی یعنی ابتداء تقریر جواب بقدر حوصله سائل اگر
 کم استعدا و بود می باشد بعد از آن برای استفادہ دیگر علماء و فضلا که هر وقت
 جمع کثیر علماء در مجلس مدوح حاضر می مانند نظری تقریری فرمایند بحدیکه اگر سائل
 در اصطلاحات منطقی و ریاضی و حکمت و غیره اتفاق افتد هم بقدر حوصله و
 حاجت بیان می کنند که گویا کس عبارت کتب حفظ کرده است میخواند و
 انشاء الله تعالی بیان آن در ارشادات خواهد آمد و بعضی اوقات تقریر
 بحدی رسد که از فهم سامعین بیرون باشد این را علم موهوبی و

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

علم لدنی گویند کہ علم کے درجہ میں آن نا چیز و نابو نماید ^{شاید}

<p>وہم وحس و فکروادراکات ما علمہای اہل دل حال شان علم چون بر دل زندیاری شود گفت ایرزدیکم اسفہارہ علم کان بنود زہو ہوا سطرہ</p>	<p>ہمچونے دان مرکب کوک ہلا علمہای اہل تن احوال شان علم چون بر تن زندیاری شود بار باشد علم کان بنود زہو آن بنا بد ہمچو رنگ ماشطہ</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

جواب ہر سوال

جواب مدوح ما علیہ الرحمۃ بر چہار قسم است یکے آنکہ اگر سائل
 ذی استعداد و باشد و سوالی کند کہ سہل الادراک باشد یعنی از کتب
 بآسانی معلوم می شود اول باو خطاب می کنند کہ تو گرگ کدام جاہلی
 و گرگ بزبان پستترتہ درخت وہیمہ بزرگ را گویند و این ہفت
 درخت می فرمایند نہ بغضب غصہ و اگر بغضب و غصہ باشد ہم مردمان
 اور ارحمت و شفقت دانند **و** ظہور چشم بزرگان تہی نباشد
 از رحمت و غبار چہرہ گروون دلیل با زبان است و بعد از ان
 جواب میدہند دوم آنکہ اگر سائل کم حوصلہ باشد کہ جواب سوال او
 از فهم او خارج باشد یا لایق آن نباشد سیفرمایند کہ کری شہ نار است
 یا نامرد یعنی دور شوای سست و کابل و نامرد فقط خیر الکلام ما
 قل و دل این است یعنی تر از سستی و غفلت خود از کتاب علم

مخروم مانند سے و باز ایسا دوسے سوال خارج از ادراک خود می کنی اگر
 تحصیل علوم می کردی در ^{پنج} خور این سوال می شدی پس دور شو سیم آنکه
 اگر سایل برای امتحان سوال کنی یعنی بر جواب سوال خود واقف باشی
 و امتحاناً سوال کنی که حضرت هم معلوم مرام مسلم می دارند یا چیز سے دیگر می فرمایند
 در جواب آن چنین ارشاد می شود که و شوه کتبه یعنی شده است یعنی
 جواب این آنچه در اول تست آنست چهارم آنکه اگر سایل ذمی استعدا
 و شایق باشد و سوال او هم دقیق و مشکل باشد بسیار خوشوقت شده و
 التفات بطرف او نموده و ادرا و عا سے خیر کرده و جواب می پردارند
 که دل سایل از ان باغ باغ شود و گوید که مقام ایتناہ رحمة من عندنا
 و علمنا که من لدنا علما این است سبحان الله من یوتی الحکمة
 فقد اوتی خیرا کثیرا حکایتیه شیخ محبوری رحمة الله علیه گفت
 افطار برگ پز کرده اند و برای کشتن گرسنگی هم آن برگ می خوردند
 حتی که رنگ بدن سبز شده بود برای ذل نفس می کردند چون سوال
 ویدار کردند برای گروانیدن زنبیل در شهر غسنه من اشاره غیبی شد
 دو سال زنبیل گروانیدند و یک روز بجانه امیر سے چهار بار رفتند امیر بسیار
 تفت و تشنیع کرد و شیخ فرمود و تقلم

بجای

زاتشم که نه چندین مکوش

گفت امیر اینده فرمانم خموش

<p>بهرمان در خویش حرص را دیدی هفت سال از سوز عشق و چشم تر</p>	<p>اشکم تا نخواره را پریدم در بیابان خورده ام من برگزید</p>
<p>امیر دانت که عاشق ایل است نه از گدایان تباہ بگریست و گفت که شیخا بر خزان من برو و هر چه خواهی بگیر و از قصور من در گذر شیخ گفت باین طور رفتن مامور نیستم س گفت فرمانم چنین بود ایل که گدایان برو چیری بخور گدایان از آن در خواستیم و رنه از اموال بی پر و دستیم بعد از آن بدان مامور شدند و از گرفتن ممنوع س حکم</p>	
<p>بعد ازین سیده دل از کس مجزاه بعد ازین از حیر نامنون بده روید الله فوق ایدیم تو باش حاجت خود گرفته آن فقیر خلق گفته شش چه دانسته که او او گفته خانه دل خلوة است خانه را من رو قسم از تنگ و بد هر چه بینی اندر و غیر خدا در تکب آب ار به بینی صورتی بسی صدفی کن درون خویش را</p>	<p>ما بدادیت ز غیب این و سگاه هر که خواهد هر گوهر مکنون بده همچو دست حق کز آن ذرق باشت او بدانسته و دادی از حصیر این قدر اندیشه دار و ای عمو خالی از کدی مثال حبت است خانه ام پر گشت از نور احد آن من نبود بود عکس گدا عکس بیرون باشد آن نقش الف تا بدانی سر هر در و پیش را</p>

با چنین احوال مدوح ما است علیه الرحمۃ بکاه و دوازده روز در خدمت
 مدوح ملازم بودم چشم خود دیدم که کتف و پدایا که مردمان می آردند اکثر
 سواک و شانه ما و تسبیح و مصیبه و بوزیا و بنک و غیره اشیای کم قیمت
 میباشند و نقدی و اشیای قیمتی بسیار کم میباشند از بعضی بخشش تمام
 میسازند و در حق او دعای خیر می کنند و دیده ام که بعضی چند فلوس
 آورده نظر کرده اند و مدوح آنرا بخشش تمام گرفته و عای خیر کرده اند
 و از بعضی رو می بختند و اگر در بیت گرفته باشد یا نذازند مانند شئی نجس
 هرگز نمی سوزانند و او و دوش مدوح از آمدن صدقه حصه زیاد است
 چشم خود دیده ام که ده ده روپی بجاست مندان و سایرین عطا
 فرموده اند و در لنگر صبح و شام هزار نامردم می خورند و جاهها هم چنان
 تقسیم می شود و عند نبات و میوه ما بگردگان و ادویات بر بعضیان عای
 هر یک محتاج ما محتاج خودی بود و حال بریاضت مدوح از زبانی
 قدامت اینها شنیده شد که مدوح مدتها بر تخم کاه قناعت کرده اند
 و آب منی آتش میدند بلکه اکنون هم منی آتش میدند شیر جایی میباشند
 رعدر سے مان یا برنج در شیر نمیده سببه شکر می خورند و باقی هر چه
 لازم طریق است لازم گرفته اند که بیان آن طول است مگر جملاً
 چند لوازم بیان کرده می شود دوام الصوم - دوام التذکر

دوام الخلوۃ - دوام الرضوخ - دوام الربط - دوام نفي خوف
 دوام الاعتراض - دوام قلة الطعام - دوام السكوت
 عن الكلام این لوازم سالکان است و بعضی از این لوازم صوفیان
 یعنی آنان که سلوک او شان تام شده و شبانه و قیام مدوح
 بر شریعت قدرے از بیارے و مشتے نمونه از خردوارے مبروض
 بیان آورده می شود که برای هر یک نماز پنجگانه و دست و پا و شکر و شکر
 و چاشت و ضوی تازه می کنند و زواجلی هم بقیام ادا می کنند و در
 تراویح ششتر سپاره و در تسبیحات چهار سپاره خوانده می شد و سجده
 تلاوت که در تسبیح می آمد بخورد و ادا می فرمود و ضرور در سجده تلاوت
 مستحب است - ضرور آنکه چون نشسته قرآن خواند یا استماع قرآن کند
 و آیته سجده آید بر خاسته و راست ایستاده شده پس ازان بسجده
 افتد و بعد از سجده باز بر خاسته و راست ایستاده شده بنشیند
 علی هذا هر یک مستحب است با آنچه واجب ادا می کنند پس باین قیاس
 باید کرد که واجبات را بچیز حرم و احتیاط می کنند همان الله تعالی
 ان یتدبیریه بشرح صدده للإسلام ومن یتدبر ان یفضله
 یجعل صدده ضیقاً حرجاً کانما یقتل فی الشک یا وجوب
 سن شریف حضرت علیار حقه قریب بعد سال بلکه صد ساله

این لوازم سالکان است و بعضی از این لوازم صوفیان
 یعنی آنان که سلوک او شان تام شده و شبانه و قیام مدوح
 بر شریعت قدرے از بیارے و مشتے نمونه از خردوارے مبروض
 بیان آورده می شود که برای هر یک نماز پنجگانه و دست و پا و شکر و شکر
 و چاشت و ضوی تازه می کنند و زواجلی هم بقیام ادا می کنند و در
 تراویح ششتر سپاره و در تسبیحات چهار سپاره خوانده می شد و سجده
 تلاوت که در تسبیح می آمد بخورد و ادا می فرمود و ضرور در سجده تلاوت
 مستحب است - ضرور آنکه چون نشسته قرآن خواند یا استماع قرآن کند
 و آیته سجده آید بر خاسته و راست ایستاده شده پس ازان بسجده
 افتد و بعد از سجده باز بر خاسته و راست ایستاده شده بنشیند
 علی هذا هر یک مستحب است با آنچه واجب ادا می کنند پس باین قیاس
 باید کرد که واجبات را بچیز حرم و احتیاط می کنند همان الله تعالی
 ان یتدبیریه بشرح صدده للإسلام ومن یتدبر ان یفضله
 یجعل صدده ضیقاً حرجاً کانما یقتل فی الشک یا وجوب
 سن شریف حضرت علیار حقه قریب بعد سال بلکه صد ساله

كَرَامَاتِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ^{بصالح} و در علم الهی برای
 خیرات و عبادات سابق و مقرر اند توقع که این کلمات دانا یا نرا خوش و
 خوب آیند و از این عبرت گیرند و نادانان را باز بچسبند و گرسد باب
 حکمت پیش نادان چه بخوانند آیدش باز بچسبند در گوش چه شعر چه سودا در جان
 پراز گفتار و ارم چه که یک دانه از آذوقه دل نیست عیب در خود دارند و
 گمان دست غیب بر حضرت علیه الرحمه کنند قدر و منزلت زایرین نزد خود
 ما علیه الرحمه بقدر نیست او شان است اگر زیارت ایشان برای حاجت دنیویست
 یعنی در امورات دنیا دعاء میخواهند اگر چه برای او دعا کنند مگر قدر و منزلت او
 مثل عوام باشد اگر چه شاه باشد بود و اگر کسی از عوام باشد و هیچ حاجت
 دنیوی ندارد و محض براسه ویدار بر او از حضرت علیه الرحمه آمده باشد
 البته از دیگران بر و نظر بیشتری باشد و اگر فقط حاجت دینی داشته
 سابق دین است حضرت علیه الرحمه هر وقت بظرف او متوجه باشند بتوجه
 ظاهری و باطنی شعر بنامیدی ازین در مر و بزین فاسی چه بود که قرعه دولت
 بنام افتد و افغانستان که جایی ظلم و فساد و بدعت و شرارت است
 از وجود مبارک حضرت علیه الرحمه ظلم و فساد و رسوم بدعت بیان نمودیم
 و زایل شده که از نور آفتاب ظلمت شب زایل و نابود شود **منظوم**

از کسانند
 شسته می کشند
 و بکسی یاد نمانند
 بر جان
 بکسی سبب
 و علم بر آن

اگر ضیاء الحق بصدق راسه تو	خلق بختد سنگ را حلوا سے تو
----------------------------	----------------------------

اگر تعریف ممدوح کتم بدتر تا تمام نشود و بمرابا غنم زسد نظم

در بنی و سی خلقها سنگ و ضعیف

گر بنی و سی خلق محجوب و کثیف

غیر این منطلق لبی نکشاد سے

در مدحیت واد معنی واد سے

و آنچه مشهور است که حضرت علیہ الرحمہ از مردمان عشر می گیرند

فقط و غیره اربع است ممدوح را بشر چه حاجت است ع آنکه خاک

را بنظر کیمیا کنند و الله تعالی سایه ممدوح را بر سر عقیدت مند

گسترده دارد و پدر و فرزند ان ممدوح را که عبد الحنان بزرگ و عبد

حزواند درجه عالی باشد آین یارب العالمین الذین آمنوا و کانوا

یتقون ارسفا و شد که اتقایی عوام از حرام و معاصی است و اتقا

خواص از دنیا است و اتقایی و اصلین از ماسوی الله است

که هم بشری فی الحیوة الدنیاء و فی الآخرة ما خوشخبری در میوه

دنیا بر جمع خلق است فقط یعنی الله تعالی خلق خود را بطرف

مخلصین خود رجوع کند و عوایج و خدایات او را بے درخواست او

از ایشان بگیرد و ابی عمران از عبد الله بن مسعود روایت می کند

که قال قال ابوذر یا رسول الله الرجل یعمل لنفسه و یحببه الناس

قال قلت عابن بشری المؤمن یعنی او رسول الله آدمی عبادت

برای نفس خود می کند و مردم او را بے دست می دارند چه وجه است

برای نفس خود می کند و مردم او را بے دست می دارند چه وجه است

اتقایی از دنیا و سابق حدیث

بنی علیہ السلام فرمودند که این خوشخبری سر دست مومن است معالیه
 و هم در آن شب حکایت حسن بصری رضی الله عنه و حبیب عجمی بر محل
 و مثل فرمودند حکایت ارشاد شد که حبیب عجمی مردی رباخوا
 و قمار باز بود روزی آن خورش پخته بودند که در آن کرسی افتاد
 از کراهت آنرا نخوردند و بیخفتند سایه بر درشان سوال کرد سایل را
 چیز از محصول ربا یا قمار دادند از آن گفت آواز شد که امر بنده
 من از خورش کرم افتاده کراهت کردی و برای من بجایست پسندیدی
 همانوقت همه متاع خود را صرف کرده و از حسن بصری بیعت کردند
 حالا مخلصاً بعبادت رجوع کردند چونکه عجمی بودند در قنات
 ایشان جودت بنو و روزی امامت می کردند و حسن بصری
 اقتدار کرده بودند چون قنات شروع کردند حسن بصری را قنات
 شان پسندید و اعلاطی که از مفسدات است شنیدند سلام
 و نماز جدا خواندند و بعد از نماز حبیب عجمی را فرمودند که اگر قدری
 جودت در قنات داشته بسیار خوب بود پس بعد از آن حسن بصری
 رحمت الله سبحانه الهی عرض کردند که ایها الاعمال مرا خالص بیاوردت
 خود گردان و از اعمال من مرا خیر کن که کدام عمل از من خالص خواهد
 شده است تا خوشوقت گردم از آن گفت اگر از آنکه افتاد تو حبیب عجمی

حبیب عجمی

عملی نماند بود چکنم که ابطال آن کردی حسن بصری بسیار تا دم و پشیمان
 شده و عرض کردند که الهی قراءت غلط بود که از آن نماز فاسد می شد
 از تائف آواز آمد که لیسانه عجمی و قلبه فقط و در شرح شریف
 صحت قراءت را اعتبار است عبدالحمنان صرفه الله الی العرفان که فرزند
 کلان ممدوح که حافظ جمید اند پنج شش شب در عشا و تراویح امامت کردند
 چون عذر سے در پیش شد حافظ غلام جیلانی مشهور بفقیر صاحب خانه
 و سر و خانه امام شدند مگر قراءت او شان بچودت نبود و دیگر حافظ
 که برای فتح پس او شان بودند از امامت او شان خیلے مکر شدند
 چا بجای بر غلط صحیح فتح و اون شروع کردند فقیر که در صنف اول یا دوم
 می استاد بگوش خود می شنید که بعضی جا چنان غلط می خواندند که
 حکم فساد نماز می آید و ممدوح هیچ نمی فرمودند فقیر تعجب می کرد که حضرت
 علیه الرحمه باین حرم و احتیاط چگونه این فساد را روا میدارند چند روز
 در این تخیر گذشت که اتفاقاً کسی سکنایت حافظ سامعین پیش حضرت
 علیه الرحمه آورد که قرآن در شب گذشته فلان فلان بعد فراغ
 از تراویح دو گانه از تراویح گزارده شده اعاده کردند صاحب علیه الرحمه
 و غضب و خشم شده آن اثر که دو گانه اعاده کرده بودند طلبیده
 فرمودند که شاید سبب اعاده کرده دید اگر فساد دیدید ما را چنان گفتید

که ما هم اعاده می کردیم بلحاظ و خوف صاحب علیه الرحمه همه انکار و زید
 که قربان بچیک از مایان اعاده نکرده هست و مدوح همچنین سه چهار روز
 در غضب و عصبه بودند و خبریات تو این صوفی و قواعد سخوی و علم قرآنی
 بیان می فرمودند که اگر این کلمه قرآن را باین طرز خواند نماز فاسد شود
 و باین طور کرده و التو این معنی قرار باختلافات و اتفاقات او نشان
 در قرآن بیان می فرمودند که عقل با سمین حیران میماند که و هابا این چه
 نکه و چه حافظه است که مصرعه لبش در سخن موج طوفان زند **ذَلِكَ**
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ بعد ازین فقیر دانست که مدوح علیه السلام
 را در نماز مقام محویت و استغراق حاصل است سبحان الله بنی هو آیات
بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ استر شاد کردم که قربان که
سَدِيقِ نَبِيِّ الْعَالَمِ وَمُرْتَبَةُ الْأَنْبِيَاءِ چون میراث علم است
 پس آنچه بر انبیاء که مورث اند واجب بود که دعوت قوم است بر
 داریتین هم واجب است که در عصر خود با دعوت کفار و مشرکین کنند
 ارشاد شد که آنچه فاسق و گنہگار را ترا کنند و غلط و نصیحت گویند و با
 است و بکفار هم البته ۱۲ وارث که حق او در هر جزو از مال مورث مقادیر
 شود پس هر چه مورث راست و ارث را می شود استر شاد نمودم که
 قربان آیه کریمه **مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادَتِي** ○
 بپیدا کردم جن و انس را جز برای عبادت من

مع یکدیگر است
 بیعت اندک و کثیر
 این که او را شکر شده است

ع

یعنی ناسخ همانست که اول را منسوخ گرداند پس می باید که جمیع آیات
منسوخ در قرآن اول باشند و آیات ناسخ بعد از شاد و شد و برگ
هستی یعنی تند و سخت و همه سترگ یعنی این امر از کتب باسانی معلوم می
گردد و کاتبی کرده نهیدی بنی علیه الصلوة والسلام بر اصحاب خود قرآن و در بار
تلاوت کرده اند بجز ترتیب به ترتیب نزول و بجز ترتیب لوح محفوظ
و این جمع عثمانی که هست به ترتیب لوح محفوظ است به ترتیب نزول نیست
ترتیب نزول حسب مصالح عباد و واقعات دنیایی است فقط استر شاد
منووم که قرآن آیه کریمه امن الرسول بما انزل الیه من ربه
والمؤمنون ۰ از لفظ امن حدیث معلوم می شود که المؤمنون معطوف
بر امن الرسول است در حکم معطوف و معطوف علیه یکی باشد و مؤمنین
قبل از ایمان در جهالت بودند و حال رسول اینچنین نیست بطرف فقیر
التفات کرده دعاء خیر کردند که الله تعالی ترا کامل و کلان کند و بخشد
و من آمن امین می گفتم بعد از ان ارشاد و یک شد خیلے از درک من بخیر
بود و معمول مدوح است که بوقت ارشاد و نهیدی می فرمایند
فقیر از ادب تسلیم می کرد چون مدوح از جاسے ناز بر خاسته بطرف
حضرت خود تشریف فرما شد نه و فقیر در حجره خود آمد بها وقت خادم
خلوة را بطلب فقیر فرستادند فقیر سبعت تمام خود را بجز نور مدوح

علیه الرحمة والبرکة رسانید و بدید که اندرون دروازه حلوة تشریف میدارند
 فقیر را به نشستن مخاطب فرمودند و ارشاد شد که ایمان رسول بجا ^{لقت}
 و مخلوقیت قدیم است و بما انزل حادث چون به خالقیت و مخلوقیت قدیم
 شد به حالت راجع خلقی فانه فقط استر شاد و نمودم که قربان آیه
 کریمه خالق الموت و الحیوة چون موت و حیات هر دو مخلوق شدند شش
 ثالث قبل خلقت این هر دو میباشد آن چیست ارشاد شد که حیوة به
 نسبت ذمی اجسام مخلوق است و موت هم که ضد حیات است فقط
 استر شاد و کردم که قربان جعل الثیبات و النور چون خلقت و
 هر دو مجبول اند قبل از جعل آن شکر ثالث می باید ارشاد شد که مراد
 از نور نور ذمی الا برام است یعنی نور آفتاب و مهتاب و کواکب و
 نور آبی قدیم است و خلقت خود مند آن فقط فرق در خلق و جعل آن
 است که در خلق معنی تقدیر است و در جعل معنی تضمین و تفسیر چنانچه
 انشاء شکر من شکر و تفسیر شکر شیئا و اعمدی از این عباس نقل
 کرده که مراد از خلقت شرک و کفر و نفاق است و مراد از نور اسلام
 و ایمان و نبوت و یقین است و ذکر خلقت بر نور مقدم زیرا که خلقت عبارت
 از عدم نور است از آن جسم که از شان او قبول نور یا شده تا اگر کیفیت
 وجودیه مهیا و نور است تفسیر کبیر ^{شخصی} گفت که قربان در ویدیا

مرد سے امامت می کرد و ما اقتداء باومی نمودیم پس از بدست شخصی
 دیگر آمد چون امام سابق مایان و این شخص هر دو متحد الذہب بودند از کتاب
 و مخاطبہ ہر دو مار معلوم شد کہ امام ما و ابی است پس چه حکم است مدوح تبسم
 فرمودہ ارشاد کردند کہ دعا یہ است او گفت صیغہ مفرد و ناقص اوی
 است مدوح فرمودند کہ ایشان یعنی ^{نورانی} ابی الذہب ہم حکم ناقص دارند
 یعنی در مفرد و او کہ حرف علت است حذف شود و در تثنیہ کہ دعوات
 او باز آید ہمچنین آن امام تا مفرد بود ذہب او پوشیدہ بود چون دیگر
 یاد سے ہم شد تثنیہ شدند ذہب ایشان کہ ہر حرف علت است در تثنیہ
 ظاہر شد فقط روز سے صاحب علیہ الرحمۃ ارستگا و می کردند کہ در بعضی
 کتب سلاک زسنہ است کہ علم فقہ کہ ہر دیگر علوم شرافتہ دارد از سر باب
 است و در سہ باب در سہ سند باب طلاق و باب نکاح و
 باب حکم در باب طلاق سند مطلقہ بنی کہ مطلقہ بنی در امت
 کے راجعاً نیست ہمچنین دنیا کہ مطلقہ بنی است یعنی بنی اورا ترک
 فرمودہ اند و امت ہم کے راجعاً از وجہ نیست یعنی دنیا را در
 امت کے را اختیار کردن بر آخرتہ جائز نیست و در باب نکاح
 مسند حرمت اجتماع و خواہر عقد نکاح ہمچنین دنیا و آخرتہ کہ ہر دو
 خواہر اند نزد شخصی جمع نشوند یعنی اگر دنیا را اختیار کند آخرت ہست

نقص

در باب حکم در باب طلاق

نیاید و اگر آخره مختار کند دنیا شاید و در باب سلم مسکه راس المال
 و مسلم فیه که راس المال قلیل و معجل است و مسلم فیه کثیر و موجل همچنین اعمال
 صالحه دنیا که قلیل و معجل اند مثل راس المال اند و جزای اعمال که کثیر و
 موجل است مثل مسلم فیه است فقط استر شا و کردم که قرآن آیه کریمه
 اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَشْكُوفَةٍ فِيهَا مِضْبَاحٌ ط
 اند و نور آسمانها است و زمینها را روشن میکند و مانند کاشکی است که در آن چراغ است
 و الله تعالی که بی مثل و بی مثال است چگونه تشبیه نور خود بنور مشکوه
 که شش محدود و محسوس و حادث و فانی است و ادا ارشاد و شد کاین
 استدلال امر معنوی غیر محسوس با محسوس است برای تقییم فقط شخصی
 استر شا و نموه که قرآن مردمان می گویند که در شیر نمک آمیختن منع
 است بچوب سبب ارشاد که آیه کریمه ^{لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ} تَسْقِطُكُمْ مَعَهُ فَيَفْضَحُ مِنْ بَيْنِ
 فَرْثٍ وَدَمٍ لَمَّا خَالِصًا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ ۵ الله تعالی کمال قدرت
 و خلوص نعمت خود بیان می فرماید که اسے بندگان من نعمت شیر را برای
 شما خالص گردانیدم که تولید شیر بین الفرث که فصد سده را گویند و
 دم که خون را گویند می شود و نعمت شیر را از میان این دو که بدین آورد
 که در آن نهومی فرث باشد و نه رنگ خون پس شما هم عبادت خود را
 که بین النفس و الشیطان است خالص کنید که در آن نه سو اس شیطان
 باشد و نه خطرات نفسانی الله تعالی طعم شیر را خالص فرموده لهذا اگر

در بیان این که در این کتاب
 از آنکه در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 از آنکه در این کتاب

خلط نیک ممنوع باشد عجیب نیست فقط چون قایم خدمت شیخ
 علیه الرحمه شدم فرمودند که تراویح اینجا خبیله دراز می شود شریک خوابی شد
 عرض کردم که از توجهات حضرت آسان خواهد شد شریک خوابم شد چون
 تراویح تا نصف اللیل و بعضی اوقات بعد نصف اللیل تمام می شد شب
 اول که فقیر از مسافت و کسافت سفر در مانده بود چون از تراویح فارغ شد
 در اول خود گفتم که وقت تهجد هم پس از نصف اللیل است و نقل است
 و این تراویح که بعد نصف اللیل تمام شده اند و از نوافل اند بعد از فضل اللی
 نیست که این تراویح نیایت تهجد کنند اینچنین و سوکسن در اول گذراندند
 از تهجد محروم مانده استراحت کرد چون مدوح برای نماز چاشت از غلظت
 پر برکت خود شریف بیرون آوردند فقیر هم در حلقه که وقت وضوء پُر
 وضوء بسته می شد حاضر بود بطرف فقیر متوجه شده فرمودند که تراویح
 خواندید عرض کردم که قربان گزاردم فرمودند که گزار دید و کمر شما شکست
 خاموش ماندم و حیران شدم که یارب این عتاب از چه است بعد ساعتی
 در اول گذشت که این عتاب نگذارون تهجد و شینه است بسیار
 ناوم و پشیمان شدم که لفظ بجز ندانم و امن می کشید که از اینجا بر
 خیز و پالینگ مشوق دیدار پرانوار و قلاده ذوق گفتار پر بهرار
 که در گردن داشت نیکداشت ۱۲ وقتی در تعریف روز تقریر طولانی

لعن الله القروج و لعن اوائی الخسر و شجره ملعونه و غیره فقط فقیر از دست
 در جستجوی سسکه ریل در حق نماز بود مگر صراحتاً از کلامی جان یافت در دل
 قرار داد که مقیس علیه این البتہ جہاز میتوان شد کہ علت و منبای ہر دو یک
 است کہ اضطرابی است یعنی سواری ریل همچو جہاز اضطرابی است
 اگر چه در اول حال یعنی تانہ سوار شدن اختیاری است چون سوار شد
 اختیار از دست رفت پس حکم جہاز لاحق شد یعنی در حق تیمم دست نیال
 قبلہ آنچه در جہاز است در ریل ہم آن است از ممدوح استر شاد
 این سسکہ کردم ارشاد شد کہ دشواری کننہ یعنی آنچه در دل خود داری
 آنست فقط وقتے برسین ذکر ارشاد می کردند کہ مردمان طریقہ
 چہارنہم اندہ صوفی سہالک و اقف راجع صوفی آنکہ
 بجد و جہد نفس را بکشند و منہل بگردانند و سہالک آنکہ در کشتن نفس
 سہالعی یا شدہ و در بردن کوشش در تزیاید بود و اقف بر جد
 بایستد یعنی در طریقہ قدم ہند و ذکر و اشغال شروع کنند پس مردمان
 تعریف او کنند کہ فلان کس بسیار تزیاید و عابد ہست و خوش خلق و عالی است
 پس ازین ستایش نفس خوش و فریب شود و بجد سے بایستد و ترقی کرد
 نمی تواند راجع آنکہ در طریقہ قدم ہند مقبولات و مشکلات آن دیدہ و تجربہ
 کند یعنی باز گردد و گوید کہ اللہ تعالی شریعتہ را آسان گردانیدہ پس چہ

مستحق

تاریخ
تاریخ
تاریخ

در مشکلات و خطرات خود را اندازم پس باز گرد و بسیار خدمت این ششم
 چهارم بیان فرمودند فقط در اول دوازدهم که از حضرت علیه السلام
 استر شاد و گفتم که تصور شیخ بوقت ذکر و غیره تا بکے باید کرد و تعداد ذکر
 تا چند بی استر شاد و ارشاد شد که تصور شیخ حایل است بین القلب
 و الخطرات و تعداد ذکر بتدریج را دو از ده هزار بار و متوسط و در کس
 راسی هزار بار و شیخ کامل را هفتاد و پنج هزار بار فقط **شخصی** در باب بیست
 قبور استر شاد و نمودار شاد و شد که زیارت قبور بر قسم است کفر و
بدعت و مستحبت کفر آنکه بر قبر رفته سجد کند و حاجت خود از
 صاحب قبر خواهد بی آنکه او را واسطه و سید کند و خاک آنجا بر خود مالند
بدعت آنکه بر قبر رفته طواف کند و چراغ و غیره همراه برود و مستحبت آنکه
 وضو کرده بر قبر رود و برای قبر سلام گوید و اول فاتحه خوانده چون
 حاجت خواهد صاحب قبر را اگر از صالحین است بدرگاه الهی او را واسطه
 و وسيله گردانیده حاجت خواهد فقط **و شخص کی زیارت می کند**
 آمدند صاحب علیه السلام فقیر را خوانده فرمودند که این هر دو را در
 حجره فرودگاه خود بجا دهید که از زبان پشتو دانک تا واقف اند
 بصحبت شما که از زبان آشنا اید البته گذراوقات سحرش
 خواهد شد فقیر سامان کیان را بدوشش فرمان در حجره خود پروراند

شب از تراویح فارغ شدند صاحب علیه الرحمه تقمص حال یکیان از مردمان
 کردند که یکیان در تراویح دراز اند یا کوتاه تراویح در مسجد مدوح ما علیه السلام
 بر سه قسم می شود یکی دراز که ششسپاره در تراویح و چهار در تسبیحات
 خوانده می شود و دوم متوسط که در آن یک و یک و نیم یا دو سپاره خوانده
 می شود سوم بیورت مای کوتاه مردمان بد ریافت حال یکیان ششافتند
 حضرت علیه الرحمه مردمان را از دریافت حال پادشاهان باز داشتند و فرمودند که
 بگذارید و بوده باشند یا از کسافت سفر مقصرین ازین آیه کریمه خوانند ^{بسیارند}
 ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ۝ فقیر سوادین
 آیه از زبان اسرار بیان شنید دانست که یکیان چیز سے حاجت دنیوی
 دارند چون در جره خود آیدیم فقیر از یکیان سبب قدوم رسید گفتند که ما
 تا جبر بوده ایم در کج تجارت خسارت یا فقیم در کلکته آیدیم و تجارت کردیم در اینجا
 هم نقصان یا فقیم هم در مرض مبتلا شدیم عرصه سه سال شده که فرحت رو
 نه شود و نکبت پشت نگر و ایند لهذا در خدمت اخوند بابا علیه الرحمه آیدیم که
 برای ما دعای خیر کند که از این تباہی خلاصی یا بیم فقیر در دل خود گفت
 که سبحان الله فرمان حضرت علیه الرحمه و بیان ایشان چه سطا بقده
 دارد که طالب النفل بالنفل بر این صادق آید و نیز یکیان چنین گفتند
 که ما در دل خود فال گرفته ایم که اگر اخوند بابا علیه الرحمه ما یا ترا چیز سے

تجارت تراویح مدوح
 کرامت

بجای نبودن قیاس

در کتب معتبره از ائمه کرام
در کتب معتبره از ائمه کرام
ان الله اول ما خلق
ان الله اول ما خلق

نقدی و غیره دهند قال نیک که دلیل بر حال نیک است انکاریم چشم خود
دیدم که بوقت رخصت پنج بجزو پیه مرمت فرمودند چون او شان بذریع
فقیر از مدوح درخواست سواری کردند چهار روپیه دیگر عطا فرمودند
وقتی در خدمت ظالمی تکلم می فرمودند شخصی پرسید که تعریف ظلم چیست
ارشاد شد که **وَضَعُ الْقَدَمِ غَيْرَ مَوْضِعِهِ فَقَطْ** وقتی در روح
تقریر دراز می فرمودند بعد از آن در جواب کسی ارشاد شد که
حدیث **اَنَا صِدْقُ بَيْتَةِ الْعِلْمِ وَآيَةُ كَرِيمٍ وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**
در این هر دو معارض نیست که محل هر دو جدا است حدیث **اَنَا بَيْتَةُ الْعِلْمِ**
مورد این عالم صغری است که علم بنی علی اسلام در عالم صغری محیط است
و مورد آیه کریمه **وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا** عالم کبری است که در عالم
کبری علم بنی علی اسلام محیط نیست **فَقَطْ لِبَعْضِي** اعتراض کنند که
روح اعلی شان و اعظم مکان از معرفت الهی ندارد چون معرفت الهی
اومی را حاصل است پس برای معرفت روح چه مانع است و روح
مخلوق است که حدیث اول ما خلق الله روحی دال است بر حدیث
و مخلوقیت و نیز قل الروح من امر ربي دلالت بر مخلوقیت دارد
جواب این بعضی مسکینین چنین داده اند که سوال بود از روح
بسیار وجوه را شامل بود ماهیت و حقیقت را و قد است و حدیث

را و سعادت و شقاوت را که ایار روح از اشیا می خارجیه و اجسام
 موجوده است یا متولده است از امتزاج طبایع و اخلاط در داخل بدن
 و سعید است یا شقی لهذا ما او تیم من العلم الا قلیلا خطاب
 فرمودند یعنی آنچه شما تصور کرده اید از این معایر است که علم شما بران
 محیط نمی شود که جوهر بسیط مجرد مخلوقه است معایر است از این اجسام
 و اعراض ^{نظرا} و از شخصی از مریدان مدوح بحالتیکه مدوح بحالت
 باب خانه تشریف می بردند در راه ملاقی شده اذن چله کشی و اجازت
 حجره مخفی خواست مدوح بنا پنجه بر روی آوردند و هیچ نفرمودند اجازت
 خواستند و ما حیران بعد از آن معلوم شد که او شان اجازت از این
 می خواستند بی لیاقت و استعداد آن بعد از آن شخصی ^{دیگر} دیگر بی خبر
 از حال اول بذریعه عالمی اجازت از پدیده خواست ارشاد شد که
 اسی نور چشمان من من می خواهم و بعد از روی جویم که از شما کسی
 قابل این امر شود این امریت مشکل زیرا که در این هر یک امر ^{مخفا} مخفی
 خواهش نفس است از جمع و سهر و سکوت و عبادت در ریاضت بر بعضی چنان نفس شیطان ^{غلبه} غلبه کند
 که در فرایض بازماند بلکه که توحید فراموش کنند و خیالات نادان خلوت نشین
 بهم بر کند عاقبت کفر و دین ^{مهم} مهمت و لیاقت این امر پیدا کنید بعد از آن اجازت ^{مقتضا} مقتضا
 دین و لامر ^{کثیر} کثیر را تعلیم قبانی فرمایند هر کسی را که تعلیم سبق کند و عرض نماید و شما شود که سبق

در نیت

در نیت واجب است که در نیت نیت باشد و در نیت نیت نیت باشد و در نیت نیت نیت نیت باشد

بمعنی تعلیم و تعلم لا محال می آید فقط روزی در بیان سبایل فقهی ارشاد شد
 که در ترا به نیت مطلق نباید گزارد زیرا که مطلق مقید را شامل نمی شود مطلق
 ادنی است و مقید اعلی ادنی اعلی را شامل می شود و ایات می بینید که فرض به
 نیت مطلق ادانی شود یعنی اگر کسی نیت کند که چهار رکعت نماز
 می گزارم از برای خدا پس باین نیت فرض ادانی شود نفل خواهد بود
 و به نیت فرض نفل ادانی شود یعنی اگر کسی نیت کرد که دو یا چهار رکعت
 نماز فرض می گزارم از برای خدا و حال آنکه آن فرض بمراد نیست
 پس باین نیت نفل ادا خواهد شد زیرا که اعلی است و ادنی ادنی
 را شامل می شود و نیت عیدین هم علی بن القیاس سینه نماز عیدین هم
 به نیت واجب باید گزارد حاصل تقریر آنکه در نیت عیدین فقط نیت
 امام ابوحنیفه رحمه الله واجب است و نیت باقی ائمه سنت لهذا علما
 می فرمایند که به نیت مطلق باید گزارد یعنی واجب و سنت هیچ نگویند
 اگر واجب بود واجب ادا خواهد شد و اگر سنت سنت و نیت فرض
 عملی و واجب اعتقادی و سنت ثبوتی است در المختار و در کفایه
 گفته در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 و مدوح می فرمایند که در نیت واجب باید گفت زیرا که در اسم عیدین
 است که مقابل زوج و حجت است پس واجب گفتن نیت و نیت فقط

وقتی ارشاد شد که چون مسح سر کنند دست بر مقدم راس نهاده نباید کشید
 یعنی دست بر مقدم سر اول نهاده بعد از آن پس رویه نباید کشید بلکه
 بکشش بطرف پس باید برود زیرا که از نهادن دست فرض مسح که پنج
 راس است ادا می شود و از سقوط فرض تری دست مستعمل شود از
 تری مستعمل است که مسح تمام سر است ادا نمی شود و الناس عنها غافلون
 چون فقیر اراده خدمت مدوح کرد خرج راه کافی نبود متعلقه فقیر از زیاده
 خود اعانت نمود برای مساوی تحفه مرمت شد اینک ارشاد شد که زمان
 که حالت تورک سجده کند یعنی هر دو پا که بطرف راست بر آورده سجده
 کند نماز صحیح نمی شود زیرا که سجده بر سفت اعضا فرض است و تورک
 در حالت سجده بر سفت اعضا نمی شود پس نماز صحیح نمی شود و باید که
 تورک در سجده کند و در سجده زانهاست هر دو پا معده چیری از انگشتان بر زمین
 نهند که متابعت این زانهم بر زمین آیند و الا هر دو زانو از زمین جدا مانند
 پس این تحفه جاریست و شاعلم که در معرض فساد بود و تا دم و اسپین اصلاح
 ان پس این نعم الهیه شد که بهتر ازین هر دو دیگر نیست بلکه برای هر زن چه
 راست از این نکته اکثر علماء و فضلا هم غافل اند زیرا که هر جا معمول زمان
 همین که سجده در حالت تورک کنند و بچکس اینا تراست نمی کنند می دانند
 که سجده بر سفت اعضا یا شش اعضا بر خلاف قولین فرض است باین میان

بسیار

کتاب

سجده زان

که فقہا الصاق شکم را باران در سجده زمان ستمن دہشتہ اند کہ بنامی این
 برتر است و الصاق در حالت تڑک می شود و این خیال نگردد کہ بدون
 تڑک ہم الصاق ممکن است ^{فقط} صحیحی کہ بلای ترا مشہور و ترا موطنی است
 در علاقہ پشاور مردمان بد مذہب آنجا از ایشان بسیار مخالفت و عداوت
 می دہشتند حتو کہ در پراڈیت ایشان بودند صاحب مذکور از طرف
 حضرت علیہ الرحمۃ ما ذون النہون برای رحمت نزد حضرت آمدند حضرت
 علیہ الرحمۃ ایشان را وصیت فرمودند کہ چون طوطی را سخنان آموزند
 در قفسے کہ چہار طرف آن آئینہ باشد سیدارند و آموزند و خود را پہنان
 دہشتہ بکلام می در آید چون طوطی چہار طرف ہمجنس خود بیند و اول از
 کلام شنود سید اند کہ ہمجنس من می گوید پس بطوع و رغبت بزود می
 سخنان آموزد فقط یعنی بتدبیر و حکمت علی از ہم مذہب و ہم شریعت
 را باید نہانید یا بام باید آورد ۱۲ و قتی شخصی ہمین مخاطبت حضرت
 علیہ الرحمۃ بطرف خود گفت صاحب چنانچہ معمول مردمان است کہ لفظ
 صاحب را بکثرت استعمال و استعمال سباب می گوید حضرت ارشاد
 کردند کہ سباب سب کنندہ را گویند یعنی دشنام دہندہ فقط شخصی
 مشرک نزد مدوح آمدہ گفت کہ مرشد من مرا چیز سے تعلیم کردہ بود
 کہ از خواندن آن اہبار عیبی میرسد و چیز سے نمایان می شد چون پیر

حضرت علیہ الرحمۃ

دشت که این ممنوع را در جنب فضیلت صفا اول که قرینت بحضرت است
 اختیار کرده اند که شفاعت این در مقابل فضیلت آن ناچیز است
 جوی زر ز جوینده روی یافت فرودید ز جنت گنجینه یافت
 کس این ماجرا پیش مدوح برد حضرت همچین ارشاد کردند که تعیین
 مواضع در مساجد ممنوع است البته فقط آن شخص گفت پس ایشان چرا
 تعیین مواضع کنند حضرت فرمودند او شازما معلوم فقط روز سه
 ملاهی منطقی از ملاهی شرعی معارضه نمود که صانع الاوانی را خالق الاوانی
 گفتن می تواند بیان دلیل و این هستی که معارضه شان قدر سه بود
 بستی کشیدند و حضرت علیه الرحمه آمده عرض کردند ارشاد شد که صانع
 را خالق گفتن جائز نیست زیرا که خالق آنست که اجزای معدوم را بوجود
 آورد و ما تزی فی خلق الرحمن من تفاوت و دیگر دلایل از آیات و
 احادیث ارشاد کردند که بیان آن خیل دراز است و نیز چیزی از آن
 فراموش شده بود که بر سبیل ذکر او بیار ایستاد ارشاد شد که در فلان
 کتاب نوشته که حال صاحب بعد او معروف گری در جلدین در حیات
 و مات یکسان است فقط بقیه چون کلامی معقولی و گایم معقول خود که
 پیش و لایل و تقریر صاحب علیه الرحمه نامعقول بود در پیش کرد مدوح
 در غضب شده فرمودند که ای مرد و مرده شدی ترا بدست خود قتل

اینکه در این ممنوع را در جنب فضیلت صفا اول که قرینت بحضرت است
 اختیار کرده اند که شفاعت این در مقابل فضیلت آن ناچیز است
 جوی زر ز جوینده روی یافت فرودید ز جنت گنجینه یافت
 کس این ماجرا پیش مدوح برد حضرت همچین ارشاد کردند که تعیین
 مواضع در مساجد ممنوع است البته فقط آن شخص گفت پس ایشان چرا
 تعیین مواضع کنند حضرت فرمودند او شازما معلوم فقط روز سه
 ملاهی منطقی از ملاهی شرعی معارضه نمود که صانع الاوانی را خالق الاوانی
 گفتن می تواند بیان دلیل و این هستی که معارضه شان قدر سه بود
 بستی کشیدند و حضرت علیه الرحمه آمده عرض کردند ارشاد شد که صانع
 را خالق گفتن جائز نیست زیرا که خالق آنست که اجزای معدوم را بوجود
 آورد و ما تزی فی خلق الرحمن من تفاوت و دیگر دلایل از آیات و
 احادیث ارشاد کردند که بیان آن خیل دراز است و نیز چیزی از آن
 فراموش شده بود که بر سبیل ذکر او بیار ایستاد ارشاد شد که در فلان
 کتاب نوشته که حال صاحب بعد او معروف گری در جلدین در حیات
 و مات یکسان است فقط بقیه چون کلامی معقولی و گایم معقول خود که
 پیش و لایل و تقریر صاحب علیه الرحمه نامعقول بود در پیش کرد مدوح
 در غضب شده فرمودند که ای مرد و مرده شدی ترا بدست خود قتل

خواهم کرد اگر ازین بزرگروی مردمان او را براندند ۱۲ روزی شخصی
درمان خورش هفت کس که در یک ظرف شربک بودند زهر انداخت چون
و شان بخیر از این بعد مغرب خوردند آنجا که سم باقی می شود از حرارت زهر
اسهال خونی پیدا شد و غشی افتاد اطیبامی گویند که چون سموم را اسهال خونی و
و غشی افتاد امید خلاصی باشد زیرا که رطوبت اصلی بد می رود و تاثیر سم
در بدن میضاد و قهر و غلبه است بطبیعت و تصرف نام در بدن و قه
و افتاء و ابطال حرارت غریزی و قوی و ارواح و رطوبات است و کیز
آنها هر با عن الصدیوسی مبداء و مینوع خود که قلب است و اعضا و دو خاموش
شدن آنها در آن و انقیاض مجاوسی و انقباض و مبداء در آن حین رنگ شیره
در سایر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه می شود صاحب علیه الرحمه بر عا
سمومین بوقت چاشت خبر یافتند از ششاد شد که یک حصه تک و نه حصه
گا و مخلوط کرده دهند که قی آورده بعد از آن شیر گاو نوشانند ۱۲ همچنین کرده
در چند روز صبح و نذر است شدن این هم از کرامات حضرت علیه الرحمه
است که بعد گزشتن یک شب کامل و یکپاره روز بعد اسهال و غشی نجات یافتند
اطیبامی نویسنده که فعل سموم حاره در بدن بعنوان اذایه رطوبات و قه
نمودن آنها است و دریب آنها مانند دریب زعفران است و آب که
در یک لحظه تمام آب را رنگین گرداند و تغییر می سازد و فعل سموم بارده

بسیار خطرناک

و

بدن بجزوان تجسید و العباد خون و رطوبات و ارواح لطیفه اعضا است
 که توأم حیات و صحت مزاج بدان است و در سبب اینها مانند در سبب انقراض
 و بایه است که چون بر شیرینند از اسبته و منفقد سازد و در اندک زمانه
 سبحان الله که این روغن و نمک کار توفیق و فواید است نمود فقط
 وقتی در ذکر ذبح جانوران ارشاد شد که رگها که از قلب می آیند و
 رنگ آنها اصرنا صغ می شود و آنها که از جگر سیاه می آیند رنگ آنها سیاه می آید
 و آنها که از دماغ می آیند رنگ آنها سفید می شود و قطع اینها هم در ذبح ضروریست
 و الا دم مسفوح تمامه اراقبت نماید و این رگها سوای مری و دوجان اند
 که فقها قطع آنها ضروریست اند فقط در و هله اول دیدم که مدوح در
 زاین اقتدا به نابینا می فرمودند حیران بودم که همه فقها بکراهت این
 امر اتفاق دارند بلکه از علماء آسنا هم در ریافت کردم او شان هم حیرت
 خود ظاهر کردند از ادب استفسار کردن هم نمی توانستم چون بجان آدم
 روزی کتاب حموی با استخراج روایتی کشادم ناگاه دیدم که در آن
 نوشته است که اگر اعمی در حسب و نسب وجودت قرارت از دیگران
 بهتر است حق امامت او است چون بی تحسین دیدم حیرت و تروه
 سابق زایل شد محض کرامت حضرت انگاشتم ۱۲ چون فایز خدمت حضرت
 فیض رحمت شدم پشت دست حضرت علیه الرضت بمروم بود که خون

از آن روان بود مردمان در بندش خون مشغول بودند که وقت نماز عصر
 قریب بود و خون نمی آید و صاحب علیه الرحمات ارشاد کردند که شما بگذرید
 این حکیم صاحب که از حیدرآباد آمده اند علاج خواهند کرد و دست مجروح
 بطرف فقیر دراز کردند فقیر از شرم و لحاظ چشم فرو کرده عرض کرد که قربان
 خادم چندان طبیب معاذق نیست و نیز چرات اقدام نمی دارم ارشاد شد
 که چنانست البته بوده باشی عرض کردم که فی الحال اگر برای بند کردن
 خون مرهمی بنامده شود بهتر نماید ۱۲ روز می بگذرد می آمده فریاد کرد که قربان
 شبها از درد و الم نمی خشم و روزها از بیقراری و جح نمی آسایم متوجه حال
 من شوید و امید دارم که چیزی که دواهم میسر شود ارشاد شد که این دوا
 بنام ختم و بطرف فقیر اشاره کرده فرمودند که این طبیب صاحب کار
 حیدرآباد آمده اند البته علاج کردن میتوانند و در آنوقت فقیر در بنگاه خود
 جو بپهل و تب و غیره میداشت این هم از قبیل کرامات است ۱۲ روز
 شخصی پرسید که قربان سوره المؤمنین شفاء درین حکم زمان هم داخل اند
 یا نه یعنی زمان را بخورد پس خورده مرد نامحرم شفاء و درست است
 یا نه ارشاد شد که مراد از مؤمنین مؤمنین صالح اند نه فاسقین زیرا که
 پس خورده فاسقین صالحین را درست نیست که از خلط لعاب که جزو
 آدمی است انحطاط طبع می شود لهذا زمان را سوره مؤمنین بجایز نیست

سوره المؤمنین

که جزئیت می آید فقط روزی حافظی که قراءه او شان بحدوث
 بود و نماز عشاء و تراویح مردمان او شان ترا پیش کردند چون شنا زده کعبت
 تراویح خواندند صاحب علیه الرحمه از ایشان پرسیدند که شما نیست اقامت کردید
 گفتند حضرت علیه الرحمه خیلی برهم شده با عاده ما ادعی ارشاد کردند
 ظاهر معلوم می شود که این امر احوط است یعنی امر با عاده ما ادعی با امام دیگر
 برای احتیاط است زیرا که چون مسافردو گانه را چهار گانه با قاعده اولی
 ادا کند جایز شود و للفصل بین الناقله والقریضه بعد از معلوم شد
 که امر حضرت برای اعاده مالوی از قرایض و تراویح برای احتیاط نیست
 بلکه اعاده واجب است زیرا که در شفعه ثانی اقامتین بسیار جایز نیست بسبب اولی
 شفعه ثانی در حق مسافر نفل و در حق معتین فرض پس اقامت منقرض متقبل جائز
 نیست و جواز آن با قاعده اولی در حالت انفراد است چنانچه از تمام کتب معتبره
 مستفاد است پس گویا تراویح قبل از فرض واقع شد و این صحیح نیست و اگر
 قاعده اولی نگیرد جایز نباشد اختلاف الناقله بها و چه در ادراک آن چهار گانه مسافر
 لا احد اضرع عن صدقة الله تعالی یعنی شارع چهار گانه را که دو گانه
 کرده این تخفیف صدقه الهی است که بعلت مشقت بر حمت و شفقت سهل
 گردانیده پس اگر چهار گانه گذارد گویا از این تسهیل که صدقه الهی است
 روگردان شود و بخلاف صوم که قصر در آن مشروع نیست یعنی وقت صوم

از قرایض و تراویح

فاز سال

صحیح است

معیار است در وقت صلوة طرف اگر چه در سفر افطار و نخت است و علم
 آن احب کما بسط فی الاصول ۱۲ معمول عوام افغانان است که در ایام
 عیدین بیدان و صحراروند مسلح و فریق فریق قبایل جدا شده برکوه و کریه
 برآیند و کوه و کان نشان بیدان در آمده بهلاخن و غیره سنگ بازی کنند و
 دیگر طرف زنان و دوشیزگان او نشان بسرو و وترانه و نعمات و
 چخانه طرب نمایند اگر در کوه و کان جنگ و خلاف افتد و سجدال بزرگان
 در آن زمان کسانیکه از طرف صاحب صدقات علیه الرحمات و البرکات با
 معروف مقرراند بر تنبیه و تادیب ایشان می پروانند و صاحب علیه الرحمات
 در این باب در ممانعت بسیار تاکید میفرماید چنانچه روزی در بناب
 ارشاد کردند که زن جوان مشتمی را از خانه بیرون رفتن روا نیست
 مگر برای سوال مسند صوم و صلوة و حج و زکوة یا برای خدمت و ایلد
 زمین اگر ارشاد نشان را خادم و قائد نباشد و برای عیادت او نشان
 و هرگاه که بیرون خانه رود باید که تمام بدن بجا و ز پوشد مگر دست
 تا آرنج و پاناشمالنگ که کشاوه داشتن این هر دو رواست و یک
 چشم برای دیدن راه کشاوه دارد و در چشم سرمه نکشد و عصا رود
 گیرد و پشت کوز کند و زیاده از قصنامی حاجت در رنگ نکند و اگر خلا
 این کند گنهار شود و مرد اگر تقیه نکند و از صبیله همی عار نکند و پوشا کرد

و چند موجبات دیانت از کتاب مسلک المتقین بیان فرمودند و نیز
 از آن کتاب ارشاد فرمودند که بر دیوت بوی جنت حرام است و
 باید که بر دیوت سلام نکنند و اجابت و عره اوته نمایند و عیادت او نکنند
 و در صفت اول نمازگذارند و در آن موجبات دیانت این هم بود که اگر
 شخصی در پشت خانه و ریجی گذارد که زن او از آن تماشای راه کند
 یوش کرد و فقط اگر چه در خلوت صاحب علیه الرحمات دوسه صد کتاب
 بیاشد مگر اکثر در تداول و عطا و نصیحت این چهار پنج کتاب می باشند
 مسلک المتقین. یعقوب چرمی طریقه محمدیه خزینه الاسرار تفسیر روح البیان
 و را غیر جمعه رمضان المبارک قضای عمری گذاروند و در ایض پنجگانه نماز
 یعنی قاعده باضم سوره در هر چهار رکعت و فرض مغرب و وتر چهار رکعت
 با سه قاعده گذاروند چهار رکعت بسبب احتمال نفل بودن گذاروند زیرا که
 نفل سه رکعت مشروع نیست و سه قاعده بسبب احتمال فرضیت که قاعده
 بر رکعت سیم در فرض مغرب و وتر قاعده اخیر می شود و قاعده اخیر فرض
 است و وتر سیم علی هذا القیاس یعنی و تریم چهار رکعت با سه قاعده
 گذاروند چون چهار یا پنج هزار کس بودند و عوام نیست کردن نیستند
 بهر کس ارشاد شد که عوام را تعلیم نیست باین طور کنند که نماز این امام
 پس این امام می گذارم چون نماز گزارده شد ارشاد شد که کسی

قضای عمری

بر غیبر برآمده اعلام کند که این قضای عمری که گذاریم قضای آن نماز است
 که از ثواب نجس یا سبیه و ضویا یا فسادات نماز یا بر جای ناپاک یا نجس از آنها
 یا نماز که فوت شد و قضای آن فراموش گذاریم نه قضای آن نماز
 که از آن بخیر فراموش نیست فقط باری نماز فجر دوباره اعاده فرموده
 باری امام در قرارت بند شد و سلام داد اعاده کردند و بار دوم بجای آن
 والذین خوانند مگر چون از نماز فارغ شدند بعضی کسان عرض کردند که قربان بجای
 ان الذین والذین خوانده شد باز حکم اعاده فرمودند اگر چه صاحب علیه الرحمه
 نزدیک امام تشریف می دارند مگر بدون اخبار مردم واقف نمی شوند زیرا که
 صلوة حالت استغراق و معراج اولیاء است که در حدیث شریف الصلوة
 مصراج العارفين وارد است امام فخر الدین رازی می فرمایند که بد آن
 بنی علیه الصلوة والسلام ما دو معراج بود یکی از مسجد حرام تا مسجد اقصی
 و از اقصی تا اعلی و این معراج ظاهری است و معراج باطنی که تعلق بعالم
 ارواح دارد و آن سیکه از عالم شهادت تا عالم غیب دوم از عالم غیب
 تا غیب الغیب و این نیز له قاب قوسین مستاصقین است و این است مراد
 از قوله تعالی مکان قاب قوسین او ادنی و او اولی اشاره الی فناء
 فی نفسه و اما انتقال از عالم شهادت بعالم غیب آنکه هر حقیق ^{بشوق} جسمانیات
 باشد پس آن از عالم شهادت است پس انتقال روح از عالم حیا و بطرف عالم

الصلوة معراج الی ارضین
 معراج ارواح

نصف در پیشانی کبریا
که در کلاه نازک او
نصف نور ایشان
و در اجابت و انوار
ایشان محبت الهی است
و انت این نشان
و در وقت اول است
مع در آن روز و در
قال انه یوم یوم
از عبادت او
نصفی که در پیشانی
و در کلاه نازک او

ارواح سفرست از عالم شهادت بعالم غیب و اما عالم ارواح عالم است
لا نهایت له زیرا که آخر مراتب ارواح بشری است پس اینها در عالم
کمالات و مصاعدات مساوات ترقی کنند تا آنکه برسند بارواح متعلقه بسما و دنیا
پس از آن باسما نمانی همچنان تا سکان درجات کرسی رسند و آنها هم مستقل
مساوات اند پس از آن هم بلند روند و آن ملائکه مشاریهم بقوله تعالی و تری الملائكة
حافین من حول العرش پس از آن نیز بلند تر شوند و آن مشاریهم بقوله تعالی
و یجعل عرش ذبک فوقکم یومئذ ثابته ط و از آن هم ترقی کنند و منتی
شوند بارواح مقدسه از تعلقات باجسام و ایشان امانند که طاهر ذکر الله
و شربهم محبة الله و انتم هم بالثناء الله و لذتتم فی خدمة الله و بشر
ایمان است ایشانند بقوله تعالی و من عمده لا یتکبرون عن عبادته
و بقوله یسبحون الیل و النهار لا یفترون پس ایشان راهم با هم درجات
تفاوت و مراتب متباعدند اند که عقول بشری از احاطه آن قاصر است و
همیشه باشد این ترقی و تصاعد تا آنکه غیبی شوند بنور الالوان و بسبب الاسباب
و مبداء الكل و غیوب الرحمة و مبداء الخیر و هو الله تعالی پس ثابت شد که
عالم ارواح عالم غیب است و حضرت جلال ربوبیت غیب الغیب است
لذا نبی علیه الصلوة و السلام فرموده ان الله سبعین حجبا من النور
لو کشفوا لاحترفت سموات و جهه و معراج دوم از عالم غیب عالم
بنه کشفان بر او را بر آینه بسوزد و انوار ذات او ۱۲

غیب الغیب است هرگاه که نبی علیه الصلوة والسلام اراده رجوع از معراج
 فرمودند بجناب رب العزت عرض کردند که یا رب العالمین چون مسافر
 اراده عود کند بوطن خود بگردد و بدایا رجوع بکنند برای اصحاب و احباب
 پس از جناب رب العزة خطاب شد که تخف اتمه شما صلوة است و صلوة
 بیامع است در میان معراج جسمانی و روحانی معراج جسمانی
 باعمال و معراج روحانی با دلگشا پس هرگاه که اراده شروع
 کردی ای عیب در این معراج پس طهارت کن که مقام قدس است لِأَنَّكَ
 يَا لَوَادِيَّ الْمُقَدَّسِينَ طَوِيٌّ وَتَبِيْرٌ تَرَوِيْكَ تَوَلَّكَ شَيْطَانٌ هَيْتَ بَيْتِ نَظَرٍ
 که در مصاحبت کدامی و تیز دین و دنیا و عقل و هوئی و خیر و شر و صدق
 و کذب و حق و باطل و علم و طیش و قناعت و حرص و همچنین در هر اخلاق
 متضاده و صفات متناقضه نظر کن که در مصاحبت کدامی فاذا استحكمت
 المرافقة تعذرت المفارقة لیا ننی بینی که صدیق اکبر اختیار صحبت
 محمد صلی الله علیه و سلم فرمود پس لازم گرفت در دنیا و در قبر و در
 قیامت و در حشر و لهذا قال الله تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
 وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ پس چون طهارت آوردی رفع یدین کن و
 این رفع اشاره بتوابع دنیا است و توحید قلب و روح و سر و عقل و
 فهم و ذکر و فکر خود بطرف الله کن پس بگو الله اکبر و معنی اینکه الله بزرگ

بزرگ است من کل الموجودات و اعلى و اعظم است من كل المعلومات بعدتق
و نحو ذکر در آن اسرار بسیار است سوره فاتحه خوانی و آیات فاتحه هفت
و اعمال محسوب هم در نماز هفت اند قیام رکوع قومه سجده اولی جمله سجده ثانی
قده پس این اعمال مانند سجده اند و فاتحه مانند روح و کمال و فائده و جود
از اتصال روح است پس تشبیه مقابل قیام است بامی بسم الله هر گاه که
بسم الله متصل شود کشیده و قیام باشد قَدْ فَتَحَ مِنْ تَزَكِيٍّ وَ ذَكَرَ
اَسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّ تَسْبِيحَ بِرَامِي بِدَايَةِ اَمْرِهُ بِجَنِينِ قِيَامِ بِرَامِي شُرُوعِ
اعمال پس مناسبت بین التسمیه و القیام حاصل شد الحمد لله رب العالمین مقاب
بر رکوع است زیرا که عبد در مقام تحمید ناظر الحق و الی الخلق است زیرا که تحمید عبارت
است از ثنا و بر الله تعالی سبب الثام صادره از و تعالی و بنده در این مقام
ناظر الی المنعم و الی الممت است پس این حالت متوسط است بین الاعراض و
بین الاستغراق و رکوع نیز حالتی است متوسط بین القیام و السجود و نیز
حمد و ثناء بر نعمت کثیره می کند و نعمت کثیره موجب گرا بناری است پس
سخنی می شود پشت در رکوع و الرحمن الرحیم مناسبت می دارد و از قومه
زیرا که هر گاه بنده تضرع می کند بسوی خدا و در رکوع پس لایق است بر رحمت
او که او را حکم انصاف دهد زیرا که در حدیث شریف آمده که هر گاه بنده
سبح الله لمن حمده گوید نظر الله الیه بالرحمة و مالک یوم الدین مناسبت

سجده اولی دارد زیرا که مالک یوم الدین دلالت بر کمال قهر و جلال و کبریا
 باری تعالی می کند و این امر موجب خوف است و خوف بنده را در خضوع می آرد
 و سجده حالت خشوع و خضوع است **وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ه
 مناسبت می دارد و بجاست زیرا که قوله **إِيَّاكَ** تعبد اخبار از سجده ما تقدم و
 ایماک نستعین است برای سجده ثانی و قوله **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**
 سوال است با هم اشیا پس لایق است باین سجده ثانی که حال است بر
 نهایت خضوع و قوله **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** الی آخره مناسبت
 بقصد می دارد زیرا که چون بنده در رعایت تو اضع اید الله تعالی بفضل
 و اکرام خود تو انعم او قبول کند و امر بقعود کند و این انعام عظیم است زیرا
 چون الله تعالی بر نبی علیه الصلوة والسلام انعام کرد و در مقام قاب
 قوسین بر حضرت علیه الصلوة والسلام التحیات خواندند پس قاعده
 حالت التحیات شد زیرا که این تنبیه است بر اینکه این عراج شعله است
 از شمس معراج محمد صلی الله علیه و سلم قطره است از بحر او و این است
 تحقیق قوله تعالی **قَالَ لَيْسَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ**
 الایة بدانکه هفت آیه فاسته بجز روح است برای این اعمال سببه
 و این اعمال سببه بنزله روح است برای مراتب سببه خلقت انسان
 مذکوره و در این آیه کریمه **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ**

سجده اولی

طین ثم جعلناه نطفة في قرارٍ مكنين ثم خلقنا النطفة علقة
 فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم
 انشأنا من خلقنا اخر فبارك الله احسن الخالقين ۵ مراتب ارواح
 وحب و بسیار است و روح الارواح و نور الانوار هو الله تعالى كما قال
 سبحانه و تعالى ان الى ربك المنتهى و اما معراج جہانی آنکه قیام
 در نماز قیام روی خداست مثل قیام اصحاب کعبه قوله تعالى
 ارذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض من بل قایم شو مثل قیام
 اهل قیامت قوله تعالى يوم يقوم الناس لرب العالمین پس ازان
 سبحانك اللهم بخوان و بعد از آن سوره فاتحه و بعد از آن مائیس
 من القرآن دوران حال نفس خود مانند چوب خشک دان که عرضه
 کرده آزار بر آتش خوف جلال پس نرم شد پس منحنی کرد ان در رکوع پس
 ازان به نهایت تواضع نفس خود را بر زمین انداز یعنی در سجده رو چون
 سجده ثانی هم سجده آوردی پس ترا حاصل شد سه نوع طاعت یعنی یک رکوع
 و دو سجده پس سجدات از عقوبات نکتہ یافتی بر رکوع سجدات یافتی از عقاب
 شہوات و سجده اول سجدات یافتی از عقوبت غضب که رئیس مملکت
 است و سجده ثانی سجدات از عقوبت هوا که داعی است بطرف کل مملکت
 پس چون در گذشتی از این عقوبات و خلاص یافتی از این درکات

پس تحقیق در رسیدی بدرجات عالیات و مالک شدی باقیات صالحت
 را و منتهی شدی بطرف عتبه جلال مدبر الارض و السموات پس بگو در قعه العتیقا
 لله بسان والصلوة بالارکان والطیبات بالیحیان وقوة الایمان پس
 در این مقام نور روح تو ظهور کند و نور روح مبارک محمد علیه الصلوة والسلام
 نزول پس هر دو ملاقی شوند پس حاصل شود ترا روح و ریحان و راحت پس
 ضرورتی برای روح طیبه مبارکه محمد علیه افضل الصلوة والسلام تحفه محبت
 و هدیه تحیت پس بگو السلام علیک ایها النبی رحمت الله وبرکاته و بفرماید
 بخی علیه الصلوة والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین پس گویا
 ترا پرسیده شود که این خیرات و برکات بکدام یافتی پس بگو بقول اشهد
 ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس گویا پرسیده شود ترا
 که محمد بایت فرمود باین طریق پس چه هدیه آوردی برای محمد صلی الله علیه
 وسلم پس بگو اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد پس گویا پرسیده شود ترا
 که ابراهیم آنکس است که بخت بنی آخر الزمان برای تو از خدا خیر است که گفت
 رَبِّیَا وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُوْلًا مِنْهُمْ پس چه تحفه آوردی برای او پس بگو
 کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم پس گفته شود ترا که این همه خیرات
 از محمد است یا از ابراهیم یا از الله پس بگو من الحمید الحمید انک حمید مجید
 پس چون یاد کردی الله تعالی را باین طریق یاد کند الله تعالی ترا

در معنی طایف بدلیل حدیث بنوی حکایتی عن الله عز وجل اذا ذکرنی عبدی
 فی بلاء ذکرته فی صلاه خیر من صلاته پس چون طایف بشنوند که الله تعالی
 بنده خود را یاد کرد و مشتاق او شوند برای زیارت او آیند پس گویند
 راست و حسب السلام علیکم ورحمة الله پس طایف بعد دخول جنت که جزا
 این اعمال است جواب سلام گویند فیقولون السلام علیکم كما صابون تم فنعم
 عقبی الدائم این است نماز او یاد الله شد همچو مایان که شب چه
 عند نماز می نیدم چه خورد یا بد او فرزندم مرتبه اولی تطهیر از دنس است
 است بتوبه کما قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتوبوا الی الله توبة نصوحا
 وکسیکه در مقام زهد است طهارت او از دنیا است عطاها و حسرها
 وکسیکه در مقام اخلاص است طهارت او از التقات است بطرف احوال
 خود وکسیکه در مقام محسنین است طهارت او از التقات بطرف جنات خود
 وکسیکه در مقام صدیقین است طهارت او از ماسوی الله است و با جمله
 مقامات کثیره و درجات متفادته است کاینها غیر متناهیست مشفقینیک
 ایمنیهای - زنگ ترقول من کی زدود قلب المؤمن شر البقاع
 کالمراءاة فی الصفاء یعنی دل مومن مانند آئینه است در صفائی بلکه در
 صفائی از آئینه زیاده است زیرا که چون آئینه را حجاب عایل شود
 هیچ شکر در آن مرئی نگردد و قلب مومن را هیچ شکر حجابین نمیتواند

در معنی طایف بدلیل حدیث بنوی حکایتی عن الله عز وجل اذا ذکرنی عبدی
 فی بلاء ذکرته فی صلاه خیر من صلاته پس چون طایف بشنوند که الله تعالی
 بنده خود را یاد کرد و مشتاق او شوند برای زیارت او آیند پس گویند
 راست و حسب السلام علیکم ورحمة الله پس طایف بعد دخول جنت که جزا
 این اعمال است جواب سلام گویند فیقولون السلام علیکم كما صابون تم فنعم
 عقبی الدائم این است نماز او یاد الله شد همچو مایان که شب چه
 عند نماز می نیدم چه خورد یا بد او فرزندم مرتبه اولی تطهیر از دنس است
 است بتوبه کما قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتوبوا الی الله توبة نصوحا
 وکسیکه در مقام زهد است طهارت او از دنیا است عطاها و حسرها
 وکسیکه در مقام اخلاص است طهارت او از التقات است بطرف احوال
 خود وکسیکه در مقام محسنین است طهارت او از التقات بطرف جنات خود
 وکسیکه در مقام صدیقین است طهارت او از ماسوی الله است و با جمله
 مقامات کثیره و درجات متفادته است کاینها غیر متناهیست مشفقینیک
 ایمنیهای - زنگ ترقول من کی زدود قلب المؤمن شر البقاع
 کالمراءاة فی الصفاء یعنی دل مومن مانند آئینه است در صفائی بلکه در
 صفائی از آئینه زیاده است زیرا که چون آئینه را حجاب عایل شود
 هیچ شکر در آن مرئی نگردد و قلب مومن را هیچ شکر حجابین نمیتواند

جزوینح و حسرت و افسوس و اندوه و ملال و فلاتعزذکر المحیوة اللہ
 ولا یغفرکم باللہ العزیز - یعنی فریب ندید شمار از زندگانی دنیا و باید
 که مغرور نسازد شمار شیطان بظن و کرم خدا بیگانه و مہلت و اذن
 او یعنی باید که شیطان در اول شمار این بنیاد از که هر چه خواهد گفت
 اللہ تعالی غفور الرحیم است یا ایہا الذین آمنوا لا تعلقوا بالکم
 ولا اولادکم عن ذکر اللہ و من یفعل ذلک فاولئک ہم الخاسرون
 مطلب متمسک این نیست که شمار ترک کرد و گرشه نشین شوید -
 عرض اینکه دنیا را بروین ترجیح داده غافل نشوید فاذا ذکر واللہ
 کذا کرکم آباءکم او اشد ذکرا یقینہ چون بجای این الذین یحییون
 و یحیون بالعباد للذین - خوانند شمار را عاودہ فرمودند طابہرا
 معلوم میشود کہ این اعادہ براسے احتیاط است نہ از روی وجوب
 زیرا کہ فساد و در معنی چنین نیست کہ فقہا بر تفسیر معنی حکم کرده اند چنانکہ
 فاعل یا مفعول کند چون قوله تعلقوا - فاعلی ادم و مفعولی -
 لضمیم ادم و فتح باسی رہ یا قلب معنی نشود مانند قوله تعالی
 وهو یطعم ولا یطعم لضمیم یا و فتح عین در اول و لضمیم یا و
 کسر عین در ثانی یا یداع الیتیم بکسین قال خوانند نماز فاسد شود زیرا
 تفسیر فاحش و معنی ادم و اینچنین تفسیر نیست مگر تفسیر من حیث لغوی است

تعلقوا

تعلق و لغویت حرف لام که در خبر آن واقع است که کم
 مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ است می آید که واو در وَالَّذِينَ برای عطف
 است و تعلق در معطوف و معطوف علیه که هست فوت می شود
 زیرا که این حرفی است از حروف شبهه بالفعل او را صدر کلام است
 با زیادہ تاکید بخلاف اِنَّ مَقْدُودٌ که برعکس آنست زیرا که اِنَّ مَقْدُودٌ
 مقتضی عدم صدارت است که با اسم و خبر خود در تاویل مفروض است
 پس لابد است اورا تعلق بشی آخر تا تمام شود از روی کلام و مراد
 از عکس اقتضای عدم صدارت است نه عدم اقتضای صدارت
 ۱۲ و اِنَّ در یازده جا مسکورا است و را ابتدا چون اِنَّ غَفُورٍ رَحِيمٍ
 و و هم بعد قول مانند قل اِنَّ صالوی و منکی سویم بعد
 القسم نحو والعصران الانسان چهارم بعد اقم نزل
 اهلینا بیانه پنجم بعد کلا چون کلا انهم عن ربهم
 ربهم ششم بعد الامر نحو ذق انک انت العزيز الکریم
 بنعمم بعد انتمی نحو لا تحزن اِنَّ الله معنا ششم بعد النله
 نحو بالوط انا ارسلنا نهم بعد الدعاء نحو ربنا انک جامع
 الناس و هم بعد الخیر نحو و الله یعلم انک لرسول الله
 یار و هم بعد موصول نحو جاء فی الذی ان اباه قائم -

اِنَّ مَقْدُودٌ

شرح مولوی سید رضا بخلاف واو که از حروف عاطفه است و
 برای جمع است مطلقا که در آن ترتیب نباشد یعنی در معطوف و
 معطوف علیه وجودا و عددا پس از این رو فرق در **إِنَّ الَّذِينَ**
وَالَّذِينَ بسیار است و از تحقیق و تقریر صاحب علیه الرحمه بیان
 مفہوم میشود که اگر بجای **إِنَّ الَّذِينَ وَالَّذِينَ** خواند احوال و آن
 نامرواجب آید و دستر روز در این باب تحقیق و تقریر و بیان و بیان
 معانی قرآن و وجوہات تفسیر و تفاوت معانی و جزئیات قواعد
 صرفی و نحوی و قرادست و اختلافات و اتفاقات قراء و غیره
 بیان میفرمودند بے تامل و خوض و بے تفکر و غور که مصرعہ
 لبش در سخن موج طوفان زندہ حافظہ انسانی از حفظ آن و مدرک
 بشری از ورکدان عاجز **إِنَّمَا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَنِزَامِ شَاد**
 کردند که از هر یک حرف قرآن قاری را درجه و مرتبہ مقرر است
 روزے صالحی بجای **مَا لِكِ يَوْمَ الدِّينِ** **مَلِكٍ** بخند الف
 خواند بوقت مشاہدہ درجات و مراتب خود و دید که یک درجه
 از ثواب کم است چون بجناب ماری عرض کرد **وَالِهَامْ** شد که از
 قرآن حرفی کم کردی یعنی بجای **مَا لِكِ** **مَلِكٍ** خواندی لهذا این
 یک درجه کم شد اگرچہ یک درجه و ثنا ابلغ است زیرا که در ملک

و مالک عموم و خصوص مطلق است کہ ہر مالک مالک است و ہر مالک مالک
 نیست مالک قرابت عاصم و علی است و قرابت دیگر قرابت مالک است
 مدارک ہذا اور ما نحن فیہ کہ بجائے اِنَّ الَّذِیْنَ وَالَّذِیْنَ خواندہ شدہ
 اِنَّ کہ از حروف مشبہہ بالفعل است و مشابہت لفظی او در ربایہ عت
 و ثلاثیت است و مشابہت معنوی او در معنی یعنی معنی فعل کنندہ کہ معنی
 اِنَّ و اَنَّ اکت است و کان شبہت و لیکن استدرکت و لیت
 تمینت و لعل شرحیت است پس ثابت شد کہ اِنَّ الَّذِیْنَ اَرْوَالِیْنَ
 اَرْوِیَا و معنوی و لفظی ہر دو وارد پس مشویت ہم اَرْوَالِیْنَ ناید
 شد پس این ہم وجہی از وجوہات اعادہ شد و اللہ اعلم بالصواب
 حاصل ایکہ کار عارفان و راہی فہم مزمان است کہ در خدمت مولی
 شاطر اندزہ شکستہ خاطر قول حضرت علی کرم اللہ وجہہ است کہ لَوْ
 خیرت فی الجنة لاخترت المسجد لانه امر الخدمۃ
 و الجنة و امر النعمۃ یعنی اگر اختیار و اوہ شوم در جنت و مسجد
 ہر آیتہ اختیار کنم مسجد را کہ مسجد مکان خدمت است و جنت مکان
 نعمت پس خدمت از نعمت اولی شد حسنات الابرار سیئات
 المقربین حسنات المقربین سیئات العاشقین حسنات
 العاشقین سیئات الواصلین نظم محب واری از سالکان ^{طریق}

ہر مالک مالک
 نیست مالک

که باشند در بحر ماضی غریق : بسر وقت شان خلق کے رہ برند : کہ چون
 آب حیوان بظلمت در اند : پس آنان کہ در وجود متفرق اند : چنین
 دان کہ منظور عین الحق اند : ولی اہل صورت کجا پے برند : کہ ارباب
 معنی بلکی در اند : نہ سودای خود شان نہ پروای کسی : نہ در گنج
 توحید شان جای کسی : روزے کسی **استرشاد** نمود کہ
 قربان تقیل ایها مین بوقت شہادت ثانی و را اذان چگونه است -
امرشاد شد کہ تقیل ایها مین بوقت رویت آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم در عین شہادت بود کہ در حدیث من سرائی و تقیل ایها
 فقد وجب له شفاعتی یا وجب له الجنة آمده است و قرۃ عینی
 یک یا رسول گفته ز انگشتان بی بوسہ بر چشم بہا دن مستجب است
 روزے صاحب علیہ الرحمۃ از فقیر استفسار فرمودند کہ در شہر
 شمار و افض باین صفت اند کہ حالا در کتاب خواندیم عرض کردم کہ
 قربان در وقت خواندن کتاب حاضر نمودم فرمودند کہ تو چگونه
 شخصی کہ حاضر نبودی نام شدہ عرض کردم کہ قربان در مقامی قاضیان
 نوشتہ کہ اصول ایشان سہ فرقہ اند **سبب** **تفضیلیہ** **غلات** **اقتدا**
 نماز بہ **تفضیلیہ** و **وجہ** شان رواست و **اقتدا** **روزیچہ** **سبب** **و غلات**
 روانیت **امرشاد** شد کہ **تفضیلیہ** **البتہ** از دیگر قرہای ایشان

بهتر اند فقط شب بخت و سیم رمضان المبارک چیدان الحنان مله
 المدین العرفان فرزند کلان صاحب علیه الرحمة و در حضور ممدوح سوره
 عنکبوت و سوره روم خوانند حضرت علیه الرحمة و و کاسه کلان پر از آب
 طلبیده دو بار استیاب مبارک خورا در آب فرو برده امتصاص فرموده
 بر پیدان و حاضرین عنایت فرمودند همه جرعه جرعه نوشیدند تبرکات کثیره
 در چه از آب حیات بهتر بود که حیات الحنان بود و آب حیات حیات
 الایمان ۱۲ فقیر چندی خورا خدمت نعلین برداری ممدوح معین ملام
 ساخت مردمان انجا برای این خدمت چندان حریص اند که اگر لحاظ و
 خوف حضرت علیه الرحمة نباشد با هم جنگ و خصومت نمایند فی الجمله اگر
 کسی خورا شب در روز حاضر و ملازم دارد و این خدمت میسر شود و الا
 دست رود فقیره دو از ده روز خورا باین کار گذاشت زیرا که
 باختیار این خدمت قربت بوقت ارشادات حاصل نمی شود زیرا که
 قربت بوقت ارشاد کسی را حاصل است که در صف اول باشد لهذا
 تفاوت در صف ثانی و ثالث و اهل این صفوف را این خدمت
 اعیان دست نمیدهد زیرا که ممدوح بعد تراویح براسه و تر بوضو و تازه
 میروند آنان که در صفوف اخیر اند نزدیک جای نعلین که قریب دروا
 خوة پر برکت است بیباشند تا ز این خدمت سعادت اندوز شوند

و آیه سوره عنکبوت سوره

چنانچه در آیه

و نیز براسه این خدمت خیل شب بیداری میباید زیرا که مدوح براسه
 تعجب و غیره در شب دوسته باز وضوی تازه میکنند چون زائرین که از
 اطراف و کناف زیارت پر فضیلت حضرت میبایند انواع و اقسام
 میباشند از کابل و قندهار و بلخ و بخاره و سمرقند و غرغرن و قشغار و لغمان
 و بعضی از روم و ترک و عرب و از پنجاب و هندوستان نیز مکرّم و از
 دکن بسیار کم بلکه معقود کسی و کهنی اینجا دیده نشد که اکثر مردمان اینجا
 کم است و کوتاه جرات میباشند آنان که از نزدیک می آید زیاده
 از دو دو سه روز نمی ماند و علی هذا القیاس مدت کثیف او شان
 حسب مسافت او شان است بهر حال اقامت طویل کردن نمیتوانند
 که جای قید و مشقت است اگر کسی بجاعت نرسد طومر گردد و اگر
 نماز خوف کند به تعزیر رسد یعنی بدره زود شود لهذا مردمان که زیاده
 حضرت آیند خدمت و حضور سی را از نعمتات انکار نند و بس و چشم و
 دل و جان متوجه سعادت شوند ملک افغانان از ولی حالی نباشد زیرا که
 اکثر افغانان سخت دل و بیرحم می شوند پس ولی را در او شان اندک
 پیدا میکند که از خوف او در بد معاظمی مباردت کردن نمی توانند چنانچه
 سبب شدت کفر در عرب اند تقالی بنی آخر الزمان را در عرب مبعوث
 ساخت مردمان بر استماع ارشادات که بعد نماز ظهر و عشا میشوند چنان

بچو ہم آرنڈ کہ نوبت بریکہ گزافتا ون میرسد این همه برای اشباع ^{یہ} _{سما}
 از ارشادات است فقیر سوالی در دل داشت و اتفاق استر شاد
 نمیشد بسبب از و عام خلائی کہ فیج عمیق می توان گفت روزی بعد نماز
 ظهر سبقت خواستم قریش و ست مذا قدری و لتنگ شدم صاحب
 علیہ الرحمۃ در آن از و عام خود یاد فرمودہ آواز داد و اند کہ مولود ^{لقد}
 کہ از حیدرآباد آمدہ اند کجا اند و حضرت علیہ الرحمۃ لفظ صاحب را چنانچہ
 مکتوب می شود و لفظ میفرمایند یعنی با و اسے حرف صادر و جانہ مثل ^{و ک}
 کہ ساب میگویند و صاحب مینویسند و صاحب علیہ الرحمۃ این لفظ
 را کرده میدارند و میفرمایند کہ ساب یعنی سب کنندہ یعنی دشنام
 دہندہ است چنانچہ بالا ذکر رفتہ بعد یاد خود را بقربت بارکت ^{ندم}
 و آنچه مرکوز داشتیم استر شاد و نمودم چنانچہ بالا در ارشادات گذشت
 ۱۲ روزے صاحب صدقات علیہ الرحمۃ و البرکات بطرف فقیر تلفت
 شدہ فرمودند کہ شما میگوئید کہ من ہندستانی ام و زبان پشتوی شامل
 ہندوستانیان نیستیم ہمہ مانند اہل لسان است عرض کردم کہ قربان
 در حضور حضرت کلام با مذاہ می شود و عالی از روادات و جملات
 بیابا شد لہذا قدری بدستگی ادا میشود ۱۲ روزے بطرف فقیر خطاب
 کردہ فرمودند کہ شایدہ خود نپروید و انستم کہ حضرت می فرمایند کہ شما

میکان خود نمیروید و گمان برودم که شاید حالارخصت میدهند عرض کردم
 که قربان برای گزرا تیدن رمضان المبارک خدمت شریف حاضر شده
 بعد رمضان خواهم رفت **امر شاد** شد که مراد از ده کالا که جا
 ابای شماست عرض کردم که قربان از بدگمانی اقربا میترسم که چنان
 گمان نکنند که بدعوی اطلاق خود آمده اند **امر شاد** شد که البته
 دعوی خواهید کرد و آن از روی کتاب و نه من است از روی
 شریع هر چه خواهم جاری کردن بی تعارض فقط روزی بیطرف فقیر التماس
 فرمود **امر شاد** کردند که آنچه بعضی مردمان میگویند که من درین
 اجداث کرده ام عرض کردم که قربان آمان حقار وین اند ما اورا
 گردانی کرده ایم و حضرت حقیقت دانی ظاعنان مثل کلاغ دریده
 زبان و سگان زبان آویزان اند **لا یسمع الا دعاء و نداء**
 یعنی نمی شنوند مگر خواندن و آواز را ۱۲ روزی بسبیل ذکر طریقه
امر شاد فرمودند که در حالت تفرقه و لطلان حضور قلب که
 حلاوة ذکر بحضور است باید که در ذکر سستی نکند بلکه زیادتی و پستی
 نماید که فایده و نفع آن آسوده معلوم شدنی است فقط یعنی چنان
 گمان نبرد که حضور مفقود و عود نکند که وقت جمعیت لذه ذکر یافت
 عامه مومنین در مقام خوف و رجاء اندوسا لکین در قبض و بسط و

کاملین در زمان بقا و ۱۲ وقتی در جای ارباب گرفتار شده بودم
 در کار و بی که در اختیار بی و بیان بود چندی بضرورت و خیل بودم
 چون از دخل فقیر دریافت و فتوحات او شان نقصان و دخل بودم
 خدا و عداوت شروع کرد و ندوخلی در کار مذکور شدند چون فقیر دخل
 من و نقصان فاحش در آن کار دید بر هم شده و از دست اختیار
 خواست که به تنبیه ایشان پرواز و چون او شان سه چهار کس بودند
 و فقیر تنها بشت و گریبان تقابل شدند فقیر در آن وقت اعدا
 کثیر داشت بلکه هم فقیر در آن بعضی را با میرا اعدا و بعضی را بسلطان
 المعاندین و بعضی را بر رئیس الحاد و مسمی کرده بودم و بعضی اتباع ایشان
 بودند هر یک بسر بلندی شامت می نمود و برایش خندق طعنه میفرود
 و میگفت که این جزای آن است که از من مخالفت کرده یعنی اگر از
 من مخالفت نیکرو این سزای منی یافت گو یا این کرامت من است
 و فقیر را بر این قول شان خنده میاد و در دل خود میگفت که کرامت
 کرامت این عداوتها چگونه خواهد شد که اعدای دیگر بدعوی
 خدا بپند برخواست که از زبان هم مخالفت و عداوت میداشت
 سراسر مخالفت که از زبان کرده هم هست پس باید که کرامت
 تقسیم شود و حصه پایقدر شدت ایشان و عداوت رسد

جای ارباب

یعنی فقیر که در مخالفت از ایشان زیاد تر عدالت او برتر پس حضرت
 او بزرگ تر و طرفه ترا که امیر الاعداء و غیره بین ذلتهای خود پرده انداخته
 مثل نسج العنکبوت که حایل آفتاب کند و این ماجرای حقیر را که محض کار
 دین بود به ذلت و بی عزتی منسوب کرده و نعوذوا باللّٰه من ذالک اینها
 و اولیای ابراهیم استعلا می دین و کار شریعت از ارزال و جهال دنیا
 کشیده اند الحمد لله علی ذلک از جفاها و بی شرمنه های امیر الاعداء
 و غیره خیل تنگ و مجبور بودم که بیان آن کرده است **وَلَا یُضِلُّ**
سَابِقٌ وَلَا یُتْلَىٰ چون در خدمت شیخ علیه الرحمۃ رسیدم و از
 شایستگی اعداء منعم بودم که در حدیث شریف آمده است که
أَشَدُّ الْمَلَائِكَةِ شَهَادَةً الْأَعْدَاءُ كَفَنِي بِاللهِ شَهِيدًا -
 یعنی سخت تر از بیات خوشی دشمنان است پس است الله شاهد
 که بے ذکر شایسته این ماجرا حضرت **امیر شاد** کردند که جفا
 ارزال کشیدن هم یکی از لوازم طریقه است و این ارشاد چنین بود
 که وقت رخصت فقیر آیه کریمه **لَا یُعَاذِرُ عَنْ صَغِيرَةٍ وَلَا كَبِيرَةٍ**
إِلَّا أَحْصَاهَا خوانده تفسیر این آیت میفرمودند و در آن میبود
 و شروط طاعت طریقه بیان میکردند و آن بیان این هم بود که جفا
 ارزال کشیدن هم از لوازم طریقه است که امتحان الهی است فقط

چون خدمت شیخ علیه الرحمته رسیدم برای حفاظت سامان و دستم
 تقید فرمودند عرض کردم که قربان متاع محفوظ است که شیخ رباط
 حجره مع قفل و بساط خالی کرده داده اند اسر شاد شد که
 شیخان اینجامان انداخته و بکنند و سامان محروس و اربید عرض
 کردم که صاحب سامان محروس است اسر شاد شد که اگر زنده شود فریاد این
 ناریه اختیار بزبان فقیر رفت که قربان بهتر است فریاد نخواهم کرد که
 چون بسخت شده بجان خود بیایم قریب شهر لاهور سامان مشرق شد این هم از کرامات است که قبلاً
 آن خبر فرمودند ۱۲ بوقت برآمدن فقیر از مکان دختر سه ساله
 فقیر با سهال بیایم بوده اتفاقاً کیفیت مکان فقیر نرسید از صبیبه مذکور
 متفکر شدم و دخت جگر گشت بوقت راهی شدن فقیر فرمایش با دام
 کرده بود که برای من با دام بیاید در دل گفتم اگر فرزندم بصحت
 وزنده باشد حضرت علیه الرحمته فرمایش او عطا خواهند فرمود که این
 دلیل بر صحت و زندگی او خواهد بود همان گاه صاحب علیه الرحمته
 سفر گروگان نزد فقیر فرستادند و در دل گفتم که سبحان الله کرامت
 الالهیاد حق روزی که علما و فضلاء و خدائین و غیره حاضر بودند
 اسر شاد کردند که مروان هندوستان اگر چه در دین جالان
 نیستند بلکه مشایخ و مولویان گویند و در مسکرات و منہیات غلطی

باشند و ریش تراشند مگر نرم دل میباشند و این اقنان اگر چه
 در دین چالاک باشند نازی و ذاکر و قرآن خوان بودند مگر سخت
 میباشند همه با تسلیم و تصدیق می نمودند که قربان همچنین است ۱۲
 بوقت رخصت فترت را امر شاد کردند که چون بشهر خود
 حیدرآباد برسید این خبر فاش کنید که هر کسی که دعوی خلافت من
 کند و مریدان گیرد و حصول دنیا کند یا از نام من کدامی حیل و
 بهانه ساخته متاع دنیوی فراهم کند او کاذب و فاسق و فاجر است
 مرا از کسی بکسی نوع حاجت نیست در اور قاضی بر کیوت مسمی لعیدی
 یا دیگر نام که در شهر شما یعنی حیدرآباد است او هم کاذب و فاسق
 و فاجر است کسی بر قول او اعتماد نکند فقط چون فقیر در اینجا رسیده
 امثال امر نمود ۱۲ شخصی بد مذہب قصیده در وازه و سنی در مذمت
 صاحب صوات علیه الرحمات و البرکات نوشت آن نامہوار گویا
 در حقیقت مذمت خود کرد زیرا که او بیاد الله مثل شی شفاف اند
 که در آن صورت نمایان شود پس هر شخص صورت حال خود در آن
 بیند اگر تعریف ولی کند گویا تعریف حسن اعتقاد خود کرد و اگر
 مذمت کند گویا مذمت خود کرد زیرا که در آئینه اگر صورت حسین است
 حسین بیند و اگر قبیح است قبیح بیند و زسے ابو جهل قصیده در

امثال

حسین

خدمت حضرت نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام پیش حضرت آورده خواند
 حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ خوب گفتی برابر
 است در آن وقت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ حاضر بودند آن قصیدہ
 بر صدیق رضی اللہ عنہ بسیار ناگوار آمد خود قصیدہ و نعت نبی اللہ
 خواندند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ خوب گفتی برابر است
 حاضرین اصحاب عرض کردند کہ یا رسول اللہ تصدیق ہر دو صدیق کردی
 و تسلیم ہر دو مختلفین این چگونه است نبی اللہ فرمودند کہ من مثل آئینہ
 ام ہر کس صورت خود در آئینہ بنید پس ابو جہل صورت خود دیدہ
 گویا مذمت خود کرد و صدیق صورت خود دیدہ گویا تعریف خود کرد
 پس تصدیق صدیق با خلاف محلیں موافق آمد شعر کہ عَاثِرُ
 لَا تَخْضَعُ عَجَابِيهَا كَمَا تَخْضَعُ الْيَتَامَىٰ وَالْذِيَمَ ^{سہ تصدیق} کسی ان
 پیش حضرت علیہ الرحمۃ من اولہ الی آخرہ خواند ما مریدان کہ حاضر
 بودیم خواستیم کہ بہ تہیہ و تادیب اور پروازیم ۱۲ حضرت علیہ الرحمۃ
 فرمودند کہ اورا ہیچ گویند اگر کسی اورا چیرے گوید من از و از رو
 خواہم شد فقط از او ہریرہ رضی اللہ عنہ ہر وی است کہ روز
 ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ در مجلس رسول اللہ صلی علیہ وسلم بودند
 کہ شخصی آمدہ صدیق رضی اللہ عنہ را نا ملایم و سخت گفتن آغاز کرد

تواضع صدیق

و صدیق اکبر خاموش بود و ندونی علیه الصلوٰۃ والسلام برگزیده او
 تبسم میفرمود و مذمتی بشری صدیق اکبر رضی اللہ عنہ بعضی کلمات
 ناخایم اور پروردگروندی اللہ در غضب شده از مجلس برخاست
 رفتند چون صدیق اکبر این حال دیدند بزودی و شتابی روان
 شده رسول اللہ را در راه دریا رفتند و عرض کردند که یا رسول اللہ
 من بعضی کلمات گفته اورا پروردگروندی نکرده ام پس روح
 غضب آنحضرت چسبیت نبی اللہ فرمود و ند که چون تو ساکت بودی
 فرشته همراه تو سخنان ناخایم اورا پروردگروندی چون تو خود
 کردن رفتی فرشته ساکت شد شیطان در میان آمد پس جانگ
 شیطان در میان آمد و در آنجا کار نامند یا ابابکر بشنوا زمین
 ستمه چیز را که آن هر ستمه حق و ثابت اندیدانی که هر کسی که ظلم کرد
 شود و او بر آن مبر کند عزت و بد خدا تعالی اورا بنصرت خود
 و هر کسی که بر خود در وانه سوال کشاید برای زیادتی مال اللہ
 تعالی افلاس او زیاد کند و هر کسی که در وانه سخا و صلہ رحم
 کشاید اللہ تعالی برود و وانه کثرت کشاید ۱۳ کذا فی العوارف
 چون بروز دوم عید الفطر از صاحب علیه الرحمۃ رخصت خواستم
 منظور شد خیر متفکر شدم که موسم سرما رسیده بود و در دل گفتم

که بے رغبت از حضرت رفتن ممکن نه و خدا و اندک رغبت کی میسر شود
 بار دیگر به بهانه راست رغبت خواستم فرمودند که خوب است رغبت
 شود پیشتر چای بنوشیدند یک کاسه الشربتی نیم خورده خود بفقیر عشاء
 فرمودند و نیز یک عماره مستعمل که بر سر مبارک داشتند مرحمت شده
 فقیر چون رغبت شده بشهر پشاور رسید معلوم شد که خرج راه از مکان تا پشاور
 است گفتم که باعث رغبت ندادن صاحب علیه الرحمه این بود
 منظور حضرت آن بود که تا رسیدن خرج در حضور ما باشد پس انتقام
 بے صبوری فقیر آن شد که تا شانزده روز در شهر پشاور مترو و ماند چون
 دید که خرج هم با تمام رسیده دو سه روز برای نوشتن عرایض و خطوط
 و غیره باجرت در بازار پشاور نشست آخر الامر بتائید حضرت علیه الرحمه
 خرج راه از مکان بر تار انگریزی آمد مختصر اینکه چون به تنگ آمده بعد از
 عشاء از حضرت علیه الرحمه دو خواستم گوینده در خواب اهل خانه فقیر
 گفت که خرج راه بر تار انگریزی بفرست پس بوقت چهار ساعت عصر
 از اینجا تاروان شد و بوقت هفت ساعت مغرب در صدر شهر پشاور
 رسید و باین فقیر بگراست حضرت با اتفاق ما در رسید که بیان در آن
 است راهی مکان شده بتاریخ ششم ذی قعدة سال ۱۲۸۶ هجری قمری در آن
 مکان شدم و ترتیم این ارشادات بعد مفارقت از خدمت بابرکت

حضرت یک سال اتفاق افتاد ۱۲ حق مومن بر مومن یازده چیز است و بر آن تصور نباید کرد اگر فاسق و بی شرم و ساعی بالفاس و فتنه انگیز نباشد بوقت ملاقات سلام کند اگر او سلام کند جواب گوید اگر دعوت طعام کند اجابت نماید اگر شبهه حرمت نباشد اگر بار شود عیادت کند اگر بمیرد و هر جنازه حاضر شود و جواب شکر عطا دهد اگر نادار باشد و بمیرد بر جمیع مومنین چیزی و کفن آوست و صلح ذات البین و امر معروف و نهی منکر و تعلیم مسایل دین و اطاعت کسی که یوکر او باشد کند اگر چه نوکر وارنده کافر یا فاسق یا فاجر باشد مگر در محاصی اطاعت نکند که حدیث بنوی لا اطاعت للخلق فی معصیة الخالق وارد است یعنی نیست فرمانبرداری مخلوق در امریکه در آن فرمان خالق باشد - اطاعت مخلوق در امور اینکه در آن معصیت خالق است روانیت مدبر اتم نواب مختار الملک بیاورد ام اقباله حکم اجرا سے قوانین انگریزی که برای عدم قیام حرف و بیخه مخالفین حسباً و برای رفاهت خلق و قرار ریاست حسن التعلیل فرموده اند خیر مصرعه امور مملکت خویش خسروان دانند - الله تعالی همچنین کند - ع که این سیه کاسه در آخر نکشد بهمانا سه چو دریای ثالث نمط شوی خاک : ثالث ثلثه جهان شوی پاک

همواره مخالفین این ریاست دست بسته و دیده دوخته و زبان سوخته باشند سه سال وصال مال و حال و اصل و نسل و تحت ریخت با دست اندر ملک برقرار و بر دوام به سال خرم فال بیکو مال وافر حال خوش به اصل ثابت نسل باقی تحت عالی نعت رام

اللَّهُمَّ انصُرْنَا لِاحْتِکَامِ الشَّرِيعَةِ آمین

برخی احوال ممدوح علیه الرحمة پوشاک حضرت صاحب صوات علیه الرحمة و البرکات پارچه کنده است که در این ناک کها دی گویند بلکه از کهای هم کنده میباشد مگر بر حضرت چنان مرین نماید که شاهان و سلاطین در جواهرات و لباس فاخره هم چنان مرین نشوند بالا مذکور شد که صاحب علیه الرحمة در بعضی اوقات بقطع خصومات میپرد و از نگر باین طور نیست که بر دو قدح و بحث و تکبر از متخاصمین سر دروی کرده شود بلکه باین طور که دعوی مدعی نشینده و شنیدنی هم بشرح و تفصیل نه بلکه از تمهیدات و مقدمات مطالب میسرند و هر که از متخاصمین بزم باشد وجه الزام او بیان فرموده و میفرمایند که بهترین است که چنین کنی و چنان کنی بلکه بعضی اوقات با جراسه او را بتفصیل بیان میفرمایند و ارشاد و کنند که تو چنین کردی و چنان گفتی باین گفتن و کردن تو الزام می آید پس بهتر که چنان کنی و چنین کنی پس اگر آن شخص عاقل

بمچنین این قوت ابدال حق هم زحق دان نر طعام در طبق

وطا عنان ممدوح علیه الرحمة همچو سگان اند که در هیچ حالت ایشان از اقران
نیست مثلهم کمثل الكلب ان تحمل علیہ یلکث او تذرک یتلث

نظم

زانکه از بانگ و علالای سگان هیچ و اگر دوز راهی کاروان

یا شب هتایب از غوغای سگ سست گرد و بدر را در سیر تک

مه فتاز نور سگ عود میکند هر کسی بر خلقت خود سستند

بر بزرگان طعنه کردن چون خاک بر آسمان انگندن است

ز خاکی که بر آسمان انگنی : سر و چشم خود را ز میان میکنی -

بان و بان ترک حسد کن با هان : در نه ایچیه شوی اندر جهان -

جایکیش شرح و تفریح و تتبع ارشادات خطائی بشیند بدین عاطفت پوشند و اگر

در ارشادات غلطی معاینه کنند از سهو و نسیان فقیر و اند و مقام ممدوح

علیه الرحمة را از چنین غلطی و خطای بی بر ترا نگارند اللهم ربنا لا

تواخذنا ان کسینا و اخطانا الله تعالی جمع مومنین را از غلطی

ظاعات و عبادات و بد و در طلب خیرات و مرضیات حریص کند

و خاتمه بخیر نماید اللهم اختم لنا بالحسنى وبلغنا المقام الاوسطی

امین و الله الموفق و المعین ارشادات در و به اول وقت

بمچنین این قوت ابدال حق هم زحق دان نر طعام در طبق
وطا عنان ممدوح علیه الرحمة همچو سگان اند که در هیچ حالت ایشان از اقران
نیست مثلهم کمثل الكلب ان تحمل علیہ یلکث او تذرک یتلث

اللهم ربنا لا تأخذنا ان کسینا و اخطانا الله تعالی جمع مومنین را از غلطی
ظاعات و عبادات و بد و در طلب خیرات و مرضیات حریص کند
و خاتمه بخیر نماید اللهم اختم لنا بالحسنى وبلغنا المقام الاوسطی
امین و الله الموفق و المعین ارشادات در و به اول وقت

ارشاد و اثبات پنجگانه

فصل کنایه

موتات اربعه

تعلیم طریقہ ارشاد و شد کہ گاہی بے وضو نباشی اگر عذر سے واری تیمم ساری
 و چون وضو سازی دو گانه شکرانه وضو هرگز فرو نه بے مگر و اوقات
 سه گانه یعنی وقت طلوع آفتاب و استغای ان و عزوبان و بعد از نماز
 پنجگانه یعنی و اشبات بد و ضرب سه گانه و اشبات بضر سه گانه لازم
 و اری و نماز هاسے فریث را اواسازی بعدیکه یک نماز ذمه گیر شد
 و وقت ذکر شکل مراد اول گذرانی فقط چون این ارشادات پنجگانه
 بعد غسل کناییدن و در خلوت پر برکت داخل نمودن بود و کنایه
 از غسل غسل بیت است یعنی چون مرشد مرید را امر بغسل میکند امر
 بمیرانیدن نفس کرده است بلکه اشاره بان است که **إِنَّكَ مَيِّتٌ**
وَإِنَّمَا مَيِّتُونَ و موت حالتی است که قطع از ماسوی السد و خروج
 الی الله است همچنین از موت نفس بموتات اربعه رجوع الی الله
 ضروری آن است که **الصوفی من صغی من الکدر** و **امتلا**
من العکر و **انقطع الی الله من الشر** و استوی عند الله الذهب
 و **المدیر** ثابت است موت اول ابیض است و آن **کرسنی** است
 و موت دوم موت احمر و آن مخالفت نفس است و موت سیم
 اسود است و آن تحمل اذی است یعنی بر ایدای مردم صبر کردن
 موت چهارم موت اخضر و آن طرح الرقاع یعنی گویا پاره پاره

دوخته پوشیدن بشرطیکه لباس شهرت نباشد که این هم منہی عنہ است

مولانا جامی علیہ الرحمۃ فرمودہ **نظم**

جوع باشد غذای اہل معافا محنت و استیلائی اہل ہوا

جوع تویر حشاہ دل تست اکل تعمیر خانہ گل تست

خانہ دل گد اشنی بی نور حشاہ گل چہ می کنی مسور

روح البیان شیخ سعدی علیہ الرحمۃ فرمودہ **نظم**

باند از چو نژاد اگر مرویے چنین پر شکم آدمی یافنے

درون جانے ذکرست تو نفیے تو پذاری از بہر نان بہتیں

محب ذکر گنجد در انبار آن بہ سخته نفس میکند یا دراز

دارند تن پر وزان آگے کہ پر معادہ باشد ز حکمت تہی

و چشم و شکم پر نگر و بیچ تہی بہتہ این رودہ پیچ بیچ

چہ دوزخ کہ سیرش کند از عید دگر بانگ و ارد کہ ہل نمی

ہمین میروت علیہ از لایعی تو در بندانی کہ خر پرورے

بدین اسے فرو ماید دنیا مخر تو خرابان باخیل علیہ مخر

مولانا سے روم فرمودہ **نظم**

نہین خورشہا اندک اندک زہر کین غذای خرابو دنی ان حر

تا خدا سے اصل را قابل شوی لقمہا سے نور را آکل شوے

کین خرابو دنی

و کنایه از خلوت شیخ قبر است که قبر بر رخ است و منزل اول
از منازل آخره و جاسے ظهور تجلیات جلالی و جمالی همچنین خلوت
پر که جاسے تجلیات و موجب میرا نیدن نفس است نظم
چونکه خواب غفلت آید شان لبر راست بپنید و چه سو دست از نظر
بس بگوستان فریو افتاد آه تا قیامت زین غلط و احسرتاه
سیت پس ای خاک زرگنه عنقریب سفر کرده خواهی بشهر غریب -
بران از دو سر چشمه دیده جوی بی در لایسه داری از خود بشوی
و قول حضرت علی است کرم الله وجهه الناس تیا ما اذا صالتوا
انبتھوا یعنی مردمان خندنگا نیز چه بپنید بیدار شوند یعنی حقیقت
الا مر بعد مردن معلوم می شود و امر عالی بدوام طهارت که فضیلت
ان از بسیار احادیث و عادات و اقوال ثقات ثابت است من
تذکار علی مکر کتب احد له عشر حسنات - الوضوء علی الوضوء نور علی
نور و حدیث غمرا محرابین و حدیث آدم علی الطھامسۃ بوسع
عیسای الرزق یعنی مداومت بر طهور موجب مزید رزق است
یعنی همیشه با وضو باش که رزق بر تو کشاد و شود و رزق هر کس
مناسب حال اوست یعنی رزق عوام رزق ظاهری اکل و شرب
است که البته ایشانرا همیشه با وضو بودن موجب کشادگی رزق

بیان ارشادات
ارشاد اول

ظاہری ایشان است و رزق باطنی که ذوق محبت و قرب و وصلت
 الهی است رزق انبیاء و اولیاء است که جایجا در اعادیت دعای
 توسع رزق واروست و آن رزق و رزق شان همین رزق دوم
 است زیرا که از حال و شان انبیاء بعید است که از انقد تعالی زیادتی
 طعام و انبار غلہ خا امندان اگر حوام سوسنین از توسع رزق رزق ظاہری
 مراد دارند البتہ شاید کہ این ہم نوعی از جمعیت خاطر است و فکر کس
 بقدر است اوست بکبر برای یعنی خواص توسع این رزق ظاہری در
 ضمن رزق باطنی داخل است و روز فتح او اسے نماز پنجگانہ بیک وضو
 برای تعلیم جوڑا بودہ بیان فضیلت نقل است کہ در عہد سلطان محمود
 غزنوی دیوانہ یود کہ اورا محمود دیوانہ می گفتند پیلے کلان پھیل کہ اورا
 پیل محمود دیوانہ می نامیدند رہا شد جملہ خلق غزنین در ہا بستند و سواران
 بیرون شہر رفتہ خلق را از در آمدن منع میکردند اتفاقاً در کوچہ محمود
 دیوانہ با پیل ران مقابل شد خلق فریاد و نعرہ بر آوردند کہ دیوانہ
 کشتہ شد چون پیل نزدیک دیوانہ آمدہ خرطوم دراز کرد و شیخ محمود
 دست بران خرطوم زد پیل نعرہ زدہ افتاد و بمر و گفت خیر شد کہ
 محمود دیوانہ بے وضو بود اگر با وضو بودی پیل و خصم پیل سرد و دندان
 الوضو و سلام المؤمنین این است بشرطیکہ متوضی بر اشارتہا

اگر در وضو

تعداد شایسته حکمت عامه

وضو و نظر فرماید و در عمل ارد و در شستن که چشم بسته می شود و اشارت
از ندیدن غیر حق را در دست شستن اشارت است از غیر حق باز
داشتن و گنه در مسح سر آنکه سر خود نزو غیر فاش نکردن و سر نزو غیر
حق فرو نکردن و پارا بشوید از غیر محل رفتن محلا این است و نیز در حق
وضو در حصن حصین وارد شده یعنی قلعو ایست استوار که در اخلت عدو
مبین شیطان اجمال نمی تواند نام شیطان وضو و لمان است و
شیطان نماز خرب و شیطان دیگر اعمال جناس و در تجدد وضو
برای تئویر باطن اثری است ظاهر و حکمت عامه در دوام طهارت که
مشایخ طریقت بان امر میفرمایند سبب پوشیده نیست که در ضمن آن
طعام مضمر که بکثرت آن را اس الشهوات است و موجب کسل و کبروت
سبب امراض و تولیده یاج است و با وجود این امور استقامت بر وضو
امر است مشکل پس ناچار کم خوردن لابد شود و کم خوردن موجب کم نوشیدن
آب است و کم خوردن آب سبب کم خفتن شود و در این دو حالتین
قلت و قاع لازم است پس با ضرورت طبیعت مایل بذاکر و عبادت شود
و در میان طبیعت بذاکر و شغل البته کم خفتن ضرورت شود پس در دوام
وضو و قلت مثلثه که کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن است داخل شد که
این هر سه رؤس الشهوات اند که موجب بلاکت ظاهری و باطنی می شوند

حدیث شریف إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ قَبْلَكَ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ بِفُتُورِ
 الطَّعَامِ وَفُتُورِ الْكَلَامِ وَفُتُورِ الْمَنَامِ و در این نیست که پاک شدن
 و ناکه پیش از شما بودند بسبب چیز زیادتی طعام و زیادتی کلام و زیادتی خواب
 حدیث دیگر من و فی شریفة و ذممة و لقلقة فتد
 و فی الشرح کله یعنی هر که بازماند از شر شکم و از شر کبر و از شر زبان
 پس بازماند از تمامی شرها - هر که نخواست خود را از شر شکم که بسیار
 خدای است و شر کبر که بسیار جوئی است و از شر زبان که بد بسیار
 گهذاشت از همه شر در روایت است که بارون الرشید را پیش
 حاذق نصرانی بود از علی بن حسین بن و اقد پرسید که در قرآن شایسته
 از علم طب است که العلم علمان علم الادیان و علم الابدان
 جواب داد که آری در نصف آیه قرآن تمام علم طب جمع است
 گفت آن چیست گفت قوله تعالی کلوا و اشربوا و لا تسرفوا
 یعنی بخورید و بنوشید و زیاده را مکنید در آن - پس طیب نصرانی
 گفت که از بنی شام هم چیزی در طب با تو هست یا نه گفت آری بنی شام
 صلی الله علیه و سلم جمیع علم طب در چند الفاظ جمع فرموده گفت آن
 حدیث المعدة بیت الداء و الحمیة ماس کل و واد و عود
 و اکل جسم ما اعتاد نصرانی گفت که ما توك كذا بكم و لا بنیکم

بسیار

الجالیئوس طباً یعنی کتاب شامی شامی برای جالیئوس طبی نگذاشت
 معنی آیت کریمه اینکه بخورید و بنوشید و اسراف نکنید در خوردن
 و نوشیدن و اسراف در لغت زیاده و بیجا و بیجا حجت خرج کردن را
 گویند در ماکول و طبوس یعنی بخورید بقدر ما یحتاج الیه البدن و قوام
 خود که با فراط و تفریط ما یحتاجه افراط آنکه زیاده از حاجت ضروری بدن
 بود یا برخلاف شرع یا بر وفق طبیعت و شهوت و غفلت باشد و
 تفریط آنکه کم از حاجت ضروریه که آن حفظ قوت و طاقت است
 بخورد یا با واسعه حق عبودیت یا با بخله در ادای حق ربوبیت یا
 بپاک نفس کند که این هم ناجایز نیست که حق نفس هم از حدیث شریف
 ثابت است و فقها خویش را سه درجه بنهادند درجه اول
 فرض و آن بقدر دفع پلاکت است دوم استسحب و آن بقدر طاقت
 قیام در صلوات و قوت صوم است سیم بخل و آن سیر خوردن است
 برای تقویت جهاد یا کتاب شامی که المؤمن القوی خیر من
 المؤمن الضعیف هم در حدیث آمده و زیاده بر سیری حرام است
 اگر چه یک لقمه باشد مگر برای قوت صوم فردا یا براسه دفع شرم
 همان اگر زیاده از سیری خورد جایز است و بدون آن جایز نیست
 بیک تغذیلت نیمه شکم در حدیث آمده البسوا الصوف و کلاوا قنبراً

درجات خویش

تغذیلت خویش

فی انصاف البطون فانه جزء من البقوع حدیث دیگر
 لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام والشراب فان القلب
 کالزمره یوموت اذا اکثر علیه الماء یعنی میرانید دل
 خود را بزیاده خوردن و نوشیدن زیرا که قلب مانند گشت زار است
 چون آب بر گشت زار زیاده شود بمیرد همچنین دل شما از زیاده خوردن
 میرد و مردن دل آنست که در آن فراست و نور ایمانی نماند چون
 فراست ایمانی نماند بر وقایق علوم و حقایق اشیا و گماهی آگهی نیابد
 خلاص از ملامت دست نهد چون خلاص از ملامت حاصل نشود و وقایق
 و عناصر علوم و حقایق اشیا مفهوم نگردد و ذوق ذکر و تلاوت و
 شوق اعمال و عبادت ناقص ماند لغو و باطل من ذالک **هـ**
 الاهی الاهی خلصنا عن الاستغفال بالملاهی : و ارضا
 حقایق الاشیا و گماهی - پس چون شوق اعمال کمال
 نماند و در این حدیث بنوی که من عمل بما علم الله ما
 یعلم کجا پیدا آید یعنی هر که عمل کند بر آن که میداند بداند خدا
 تعالی او را آنچه نداند یعنی هر کس که عمل بر علم خود کند اگر چه علم او
 ندرک بود معلوم کرد و اندامد تعالی او را ان اسورات و مقاصد
 و بینی که معلوم او نبود یعنی از فیضان الاهی شعبه از علمنا ه من لدنا

علماً بر دل او کشف شود الحمد لله علی ذالک در
 ابتدای امر ازین بے خبر بودم بمین دعای بزرگان و فضل ایزد
 مستعان بر این آورد اللهم ثبتنا و احسن عاقبتنا و سبب
 الاعمال الجوع نیز مروی است و هم در حدیث آمده ثلث
 البطن لطعام و ثلثه لشراب و ثلثه لنفس یعنی در شکم سه
 حصه باید کرد یک حصه خوردنی و یک حصه نوشیدنی و یک حصه دم
 زدنی و اگر این نتواند برینهمه شکم صبر نماید و پر شکم نخورد که پزی دهد
 معده را پنج پنج بر معده بسیار گران آید و در کیلوس خامی بماند پس
 ضرورتاً موجب امراض و بلاوت شود پس در شمار یا کلون حکما
 تا کل الانعام داخل بود یعنی میخوردند چنانچه میخوردند چهار پایه و نیز
 در حدیث شریف آمده که الکافر یا کل فی سبعة امعاء و
 وحده و کم خوردنی میداند مگر کسیکه عادت کند و تنویر باطن و تصفیه
 زمین و صفائی عقل معاینه کند **سه** گرچه خدا گفته است کلو ادا
 و لیکن گفته کلو تا کلو - نیز اطباء صوم متصل بود و زکو که بینها فقط
 نماید در تحمیل مواد قایم مقام سهل داشته اند حضرت شیخ شهیر باقی
 انندی فرموده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آنچه
 نظر در باکل و شرب میکرداخت محض برای امت ضعیف بود و آن

در شکم پزی

و الا حاجت باکل و شرب بجناب نبوی کاتب نبوده و آنچه مراد است
 که بروز خندق از کرسنگی بر شکم مبارک سنگ بسته بودند فی الواقع بسن
 سنگ از بی طاقی کرسنگی نبود بلکه برای آنکه از کمال لطافت و نورانیت
 جسد عنصری مبارک بطرف ملکوت صعود نماید و در عالم ارشاد یعنی
 در دنیا قرار گیرد و در حدیث شریف الجوع یبس الضمیع نیز آمده یعنی
 بسیار کرسنگی بد خواب است و این در صورتیست که کرسنگی زیاد باشد
 از حد اعتدال در گذر و پس طبیعت با کلیه مایل بطرف غذا شود و از تغل
 باز ماند این هم محل اوقات شود نظیر خواجه را این که از سحر تا شام
 دار و اندیشه شراب و طعام حکم از خوشدلی و خوشحالی : گاه پر میکند
 گهی عالی : فارغ از غله و این از دوزخ : جای او مرتبت با مطبخ :
 یک جو اثر که خیر دایم داشت : پند میداد راهی بود در
 گای پس خیر نیست در اسراف : گفت اسراف نیست اندر خیر :
 و نیز در حدیث شریف حکایتی عن التوریت آمده که ان الله تعالی
 یبغض جوار السمین یعنی الله تعالی دوست نمیدارد و عالم فریه را
 زیرا که فریبی از بسیار خواری است و بسیار خواری موجب کسستی و
 غفلت است اللهم انما نعوذ بک من القسوة و العفلة و
 العیلة و الذللة و المسکنة یعنی ظاهراً میان و کوتاه نظر

در بعضی آیات قرآنی از ظاهر مبنی خود راه کم کرده اند همچنین در
 احادیث اینه کریمه قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و
 لا اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا
 ما یوحى الیّی - اینه کریمه قل انما انا بشر مثلكم یوحى الیّی
 آینه کریمه سبحان ربی هل کنت الا بشرًا من سوکلا چون
 کفار قریش ابتدا عای امور معاش از توسع رزق و تسیر خیال و
 اجرامی نیایج و غیر ذلک از منزل ملائک و نزول عذاب از رسالت
 پناه می نمودند و میگفتند که ان کنت مر سوکلا فوسع علینا منافع
 الدنیا و خیر لہا خطاب شد که قل لا اقول الا زیرا که سوال ایشان
 سوال مناهت بود و سجلی ورنه خزاین الهی که علم حقایق اشیاء و
 مایات آن است نزد حضرت رسالت پناه بود و مسدودت دیگر
 بدعای حاصل می توانند مگر تکلم و التامین علی قد یعقولہم رس
 در لایح است باسفل گفت از علوم بی که ضایع شود و تخم در شوره بوم
 و نیز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بکرات از ماکان و ما یکن
 یا اعلام حق خبر داده اند اگر چه علم غیب خاصه الهی است و دانستن
 و خبر دادن انبیاء و اولیاء از غیوبات کثیره همه تعلیم الهی است
 و نیز حضرت فرموده اند که لیسلة العرب تطرت فی خلقی قطرة

علمت ما كان وما سيكون فمن قال ان نبي الله لا يعلم الغيب
 فقد اخطأ فيما اصاب ولا اقول لكراني ملك الخليفة خير نبي
 شما با از مقام و حال خود که بے فایده است ما و شما را زیرا که حکایت
 حسن و جمال و بیان الوان به نام بیان کردن لا حاصل محض است چون
 اینست در محل کوران **س** شامی در میان کوران است به معنی
 در میان زندیقان به ورنه حدیثی مع الله و حدیث من رانی
 بر فضیلت حضرت بر انبیا و رسول و آل است چه جائی ملائکه سینه
 چنان گرم در تیره قرابت بر اندیشه که در سدره جبریل از و باز مانده
 حضرت علیه السلام راسته صورت بود اول صورت بشری قل انما
 انما بشر مثلكم چون بعضی افراط کرده اند و قایل بالو هیئت انبیا شده
 عزیز ابن اسحق ابن اسد گفتند و بعضی ازین است بعضی قدس
 نبوی رسانیدند که ما یا ترا اعزازت شود که ذات قدسی صفات حضرت
 ما مسجود و معبود گردانیم که آنحضرت را می بینیم و معبود حقیقی خود را
 نمی بینیم پس آیت مماثلته نازل شد که قل انما انما بشر مثلكم یعنی
 بگو ای محمد که من مثل شما بشر ام در اکل و شرب و دیگر لوازم بشری
 و پروردگار شما از این صفات بشری منزله و مبرا است لایق
 عبادت و سجده اوست پس آیات مماثلت برای نفی توهم الهیست

صورت انبیا
 صورت اول

است که قوم را و هم الوهیت اختیار پیدا شود و نه اینکه ادبیا و علیهم الصلوٰه
 و السلام در عدم قربت و معرفت و در عدم وصال و حال مثل
 دیگران اذنعوا و باند مهنا که هیچ عقل سلیم این را مسلم نخواهد داشت
 مثلاً اگر پادشاهی شخصی معتد خود را که متصرف و مختار بعضی امور مملکت
 باشد بطرف رعایا برای نهادن جزیه و یادداشتن خدمتی که آن
 فرستد و رعایا از آن شخص طلب انعامات و قربات شاهی کنند و بگر
 منافع و فواید خود را در پیش نمایند و معتد جواب گوید که من محکوم و
 مختار این امورات نیم محض با مور بجزیه نهادن شده ام پس این قول
 او دلیل بر عدم اختیار و تصرف او که در مملکت شاهی است نخواهد شد
 و نیز ظاهر است که در امور اینکه سلطان معتد خود را اختیار تصرف
 داده هم از آن امورات اختیار و قدرت سلطان زایل و باطل نگردد
 بلکه بجای قدرت شاهی با وجود اختیار معتد لازم است در نصوت
 هیچک ذی شعور از رعایا نخواهد گفت که این معتد در اعما و قربت
 شاهی همچو مایان است زیرا که قطع نظر از توجهات و قربات باطنی
 سلطان متحمل بار امانت رسالت شده بر دانهای دین بلکه بر دانهای
 دنیا هم پوشیده نیست که ازین رسالت چها قربت و اعتماد رسول
 معتد ثابت میشود مگر و پده عقل و با بیان ازین دوخته شده اند

هدایت و توفیق دهد و گریز و لاین عقل و نقلی که بسیار اند و درین مختصر
 گنجایش ندارد و نیز بحدایت الهی منتج نیست اللهم اهدنا
 سبیل السلام آیتة اخری قل لا اقول لكم عندی خزائن الله
 ولا اعلم الغیب یعنی گوی ای محمد که ای کافران من نیگویم شمارا
 که نزدیک من خزاین الهی اند و نیز نیگویم که غیب میدانم و نیز
 نیگویم که فرشته ام که این دعاوی از عقول شما بعید اند بلکه دعوی
 امری میکنم که از عقول شما بعید نباشد و قبول نماید و ان دعوی
 نبوت است زیرا که همه انبیا سابق بشر بوده اند شما هم میدانید
 نبوت از بشریت و عقول بعید نیست و نیز قوم از نبی علیه الصلوة والسلام
 طلب مصالح و دفع مضار و وسعت و اسعال دنیوی و رزق و غیره
 میکردند و میگفتند که ان نومن لك حتى تقبر لنا من الامراض ینبوعا
 الایة یعنی ایمان نمی آریم تو ای محمد تا آنکه بکشای برای ما از زمین
 چشمها تا آخر که قل سبحان ربی هل کنت الا بشر ارسولا است
 پس از طلب ایشان این امر شد که قل لا اقول لكم عندی خزائن
 الله الایة پس ازین آیت در بیان دعوی نبوت دینی طلب امت
 است نه در نقلی غیب دانی و عدم تصرف در خزاین الهی چنانچه آیت
 کریمه جزاء السیئة سیئة مثلها و ربان مماثلت است نه امر

بر سواخذة و حدیث اللص اجعل ثاءه رفاعی من ظلمنا و بریان
 حصر موضع است نه امر و عا در شمار پنجمین معنی بعضی آیات و احادیث
 که ماول اند موقوف بر قراین اند زیرا که امتام احادیث موافق
 اقسام آیات اند از خاص و عام و مشترک و ماول و غیره که جمله شام
 امتام اند چنانچه در اصول تفصیل آن است نه اینکه بر ظاهر اقوال
 همچو و ابیان حمل تواند کرد قطع نظر از آیات و احادیث بر بعضی قول
 دیگران که قابل تاویل و قراین باشند هم حمل بر ظاهر قول نتواند کرد ^{مثلاً}
 اگر استادی شاگردی را که سبق یاد کرده است گوید که هرگز ترا
 رها نخواهم کرد یا مادر کو در کسیر را گوید که گاهی ترا خورش نخواهم داد
 اگر چه این هر دو قول دلالت بر نفی تا بید کنند یعنی بازداشت ^{بیشکی}
 مگر هیچ عاقل پند بر همیشه این قول نخواهد برد ^{ما لعلوا و القوم لا}
 یکادون یفقهون حدیثاً اللهم نجنا من الظلمات الی النور
 هیچ عاقل نخواهد گفت که غیب دانی انبیاء و اولیاء بے تعلیم و تائید
 الهی است بلکه تائید الهی هیچگاه از انبیاء و منک نیست و غیب دانی
 پنجمین نیست که ^س گهی بر طارم اعلی نشینیم؛ گهی بر پشت
 پای خود نه بنیم - غیب را مراتب است غیب اهل زمین در زمین
 و آسمان و آدمی را امکان تحصیل آن است و آن بر دو نوع است

شمال

را تائید

کچه آنکه غائب باشد از تو در زمین صورتی و سواد آن مثل غیبت شخصی
 از تو یا غیبت امری از امور از تو و نیز امکان تحصیل آنست که آن شخص
 را حاضر کنی و بران امر اطلاع یابی و غیبت آسمان صورتی مانند علم نجوم
 و علم هیئت و ترا امکان تحصیل آنست که علم نجوم و هیئت بخوانی
 و خود را آگاه گردانی و هم آنکه غایب باشد از تو چیزی در زمین معنی و آن زمین نیست
 زیرا که در زمین نفس فرمیدگانند از اوصاف اخلاق که آدمی را بر آن اطلاع نیست
 از کمینه و کیفیت آن و ترا امکان و قوف است بیان بطریق مجاز
 و ریاضت و ذکر و فکر و آسمان معنی و آن آسمان دل است و در آن
 پیشیدگیهاست از علوم و حکمت و معانی و آن از تو غایب است و ترا امکان
 وصول بانست بسیر از مقامات نفس و سلوک در مقامات قلب و غیب
 اهل زمین در زمین و آسمان و غیبت ترا امکان وصول بان مگر باراد
 حق تعالی چنانچه گفته است او سبحانه تعالی سنین لهم اياتنا فی الافاق
 و فی انفسهم حق بتین لهم انذ الحق یبینه زود باشد که تکلیف ایشان
 نشانهاست حقیقت قرآن در کنارها و در نفسهای ایشان تا ظاهر شود
 ایشان را که قرآن حق است و مراد از نشانهای آفاق خبر دادن
 نبی الهدست از حوادث آیه و آثار نوازل ماضیه مانند غلبه روم
 بر فارس و غیره که از تواریخ ظاهرست و مراد از نشانهای نفس ایشان

فاسده و باین معنی است اند اول تقلید ائمه اربعه را بدعت میگویند
 یعنی ائمه اربعه مجتهدین که استخراج مسایل بدلائل اربعه اصولیه که کتاب
 الحدیث رسول الله و اجماع است و قیاس است که در اندیعت
 است که در زمان نبوت نبود فقط عمل بر حدیث می باید دوم
 و سوم تابع نبوی اجازت است که در هر مسئله که خواهد متابعت امام دیگر
 نماید زیرا که حقیقت مذاهب برابرست ششم آنکه طعام فاخته و فاخته
 بر مردگان بدعت است که در زمان پیغمبری نبود چهارم استخوان
 و توسل از ارواح انبیاء و اولیاء ممنوع است زیرا که بعد موت
 اوست ترا هیچ تصرف و طاقت نیست پنجم جانوری که مشهور بنام غیر
 خدا گردد حرام شود و بعد بسمیه هم حلال نیست و ششم زیارت
 قبور انبیاء و اولیاء و صلوات و غیر هم حرام است هفتم شفاعت بر او
 الهی موقوف است هرگز خواهد شفیع ما گرداند - دلایل ایشان بر
 عقاید خود در اینجا بسبب اختصار نیامد و در جواب عقیده اول
 تقلید ائمه واجب است در مذہب اهل سنت زمان اجتهاد و برقراری
 خلافت که مراد از زمان صحابه و تابعین و تبع تابعین است ختم شد
 که قربت بزمان رسالت و از او پر ظاهر است که چون دوران
 حقیقت امری معلوم نمایند از حکایات و روایات و نقول و اقوال

نزدیکیان معلوم میسازند پس حقیقت احادیث چونکه صحابه را معلوم
 است تابعین را معلوم نیست و چنانکه تابعین را معلوم است تبع تابعین
 را معلوم نیست و چنانچه تبع تابعین را اطلاع است خلف ایشان را اگر
 نیست امام محمد غزالی رح در احیاء العلوم فرموده اذالم ینیب
 احد من المحصلین الی المجهد فله ان یعل - با جهاد و غیره و دیگر دلایل
 اقوال سلف و خلف بسیار که درین مختصر گنجایش نیست از مطولات
 باید جست چنانچه میزان عبد الوهاب شرانی و رساله ملا علی قاری
 و برهان امام الحرمین و غیر هم است و نیز در رساله تحفه الوهابیه تألیف
 فقیر در این محل خلیه بساطت داده جواب عقیده دوم در ابتدا
 امر اختیار است که یکے زان از ذهاب اربعه متابعت کند چون تابع
 یکے شد تمیز باطل گردید همین مصون شیخ عبد الحق و طوی در شرح
 سفر السعادت و جلال الدین محلی در شرح الجوامع آورده جواب
 عقیده سیم غرض از فاتحه ایصال ثواب و طلب مغفرت مرگان
 و این از حدیث ثابت است که السلام علیکم یا اهل القبور
 یغفر الله لنا و لکم حدیث صحیح مسلم که انی نصبتکم من زیاده
 القبور فزورواها و در فتاوی عالمگیری از تمارغالی منقول
 است که بتصدق الوالی سبعة ایام وان لم یستطع فثلاثة
 پس ملاحظه کن
 تصدیق کن و در حدیث معتبره از شیخ زبیر بن عوف

ایام و ان لم یستطع فبومًا تا آخر عبارت و در بدایت است که ان

الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغيره صلواة او صومًا او صدقة

و همچنین است در بحر الرائق و خزائن القنادی و غیره و در صباح مروی

است که لایاتی علی المیت اشد من اول لیلة فامرهم اموالاً

فیثی من الصدقة جواب عقیده چهارم شیخ علی قاری در شرح عین العا

از ابن مسعود روایت کرده اذ اخیس تمرفی الامور فاستعینوا

باهل القبور و در بیان عین العلم است که السفر اما دینی او دنیوی

و هو علی فصل القدر و ملاقات الکبراء من المشایخ و العلماء

الاستفاداة و زیارة قبورهم فانهم لا یموتون بمنزلة الشهداء

بل ینقلون من دار الفناء الی دار البقاء و از امام محمد غزالی

سندل است که من یستمد به فی حیاته لیتمد به بعد وفاته

و همچنین در احیاء است که من یتبرک بشاهدته فی حیاته

یتبرک بزیارته بعد وفاته و علی هذا بسیار دلائل اند -

جواب عقیده پنجم مختصر اینکه از کل تفاسیر تفاد است که مراد از و ما

البحر لغير الله ان است که بوقت فوج نام غیر خدا برده شود و سابق از

فوج هیچ نوع حرمتی بلکه گراست هم در مذبح نمی یابد چنانچه از تفسیر ابن

عباس که بزبان نبوة مرتب گردید همین استفاد است و فقیر این

در جواب صراط مستقیم مولوی اسماعیل قدری طوالت داده -
 جواب ششم این جواب یحیو اب سیم و چهارم که استجاب فاتحه مردگان
 و استمداد از قبو یحیی بن یساک است و تعلق بسیار وارد بلکه همان و وجوب
 کافی است و الا این دو حدیث اکفی است حدیث من حج بیت
 الله ولم یزرنی فقد جفانی حدیث دیگر من حج قمراس قبری
 و حیث له شفاعتی و در این باب احادیث بسیار اند - جواب
 هفتم از علی کرم الله وجهه روایت است که قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم - اشفع لامتی حتی ینادی ربی تبارک و تعالی
 رضیت یا محمد فاقول ای رب سرنیت یعنی فرود رسول
 صلی الله علیه وسلم که من امت خود را شفاعت کنم تا که خدای تعالی
 ندا کند که راضی شدی ای محمد من گویم که ای پروردگار راضی شدم
 و سواسه از این بسیار دلائل کتاب و سنت اند بر ثبوت شفاعت
 حضرت که حضرت صلی الله علیه وسلم در باب شفاعت ما ذون منطلق اند
 و در این دیار هندوستان فرقه و بابیه چهار اند اسماعیلیه اسحاقیه و
 خرمیه محمدیه - اسماعیلیه مولوی اسماعیل دهلوی دارند و اسحاقیه
 تعلق مولوی اسحاق که برادر اسماعیل است دارند و خرمیه تعلق
 فخرم علی و محمدیه تعلق به محمد علی که پسر و نایب اسماعیل اند و مولوی

در
 این
 باب

اسماعیل متبع ابن تیمه و عبد الواب بخدی است اللهم ثبتنا
 على صراطك المستقيم و در صورت بشری بکلمات مرکبیه مثل قل یا
 فافرض مخاطب اند صورت دوم صورت ثانی است که انی لست
 کاحدکم انی ابیت عند ربی وهو یطعمه و یستقینه یعنی من
 نیستم مانند یکی از شما میباشم نزد پروردگار خود که میخورد مرا و میوشاند
 یعنی در لطافت و نورانیت جسم مبارک و صبر بر طاعات و عدم
 میلان بر شهوات و لذات دنیوی مشابهت بآنکه میدارد طعام طاعت
 و شراب انس و محبت میخواند پس درین صورت با مشابهت بآنکه است و در فضیلت
 قربت از آنکه بقبرین بدرجات درگذشتند که در سدره جبریل نزو باز ماند و گفت سه
 اگر یک سر سوزی بر ترپریم نه فروغ تجلی بسوزد پریم نه در صورت ثانی مخاطب بمفردات اند
 مثل الم طعمه کلیم و امثال این مروی است که چون
 جبریل علیه السلام وحی آورد و گفت کاف بنی علیه السلام فرمود
 علت چون گفتند که ها فرمودند علت علی هذا بر سر خود
 علت فرمودند جبریل علیه السلام گفتند کیف علت و انا ما
 علت یعنی بر موز این حروف من علم نمیدارم و شما چگونه نمیدانید
 یعنی من که خود را آورنده ام نه انستم و شما از علم لسانی دانستید و این قول جبریل علیه السلام طریق
 استجاب نیست که بر دانستن خود و دانستن حضرت علیه السلام تعجب کرده اند زیرا که علم و فضیلت و قربت

صورت دوم
 حدیث

حضرت بحضرت الهی سابق دانسته بودند بلکه این قول ایشان بر اے
 انظار فضیلت حضرت است **س** یتیمی که ناکرده قرآن درست
 کتب خانه چند ملت شبست **س** سیم صورت حقی که من برائی نقد
 سراء الحق ولی مع الله وقت لا یسع فیہ ملک مقرب
 ولا نبی مرسل است و در صورت کلام بهم است -
 فاوحی الی عنده ما اوحی **نظم** خیمه بیرون زد حدود
 جهات **پ** پرده او شد شوق نور ذات **پ** تیرگی هستی از دور **گشت**
 پرده گوی پرده آن نور گشت **پ** کیست کزان پرده شود پرده ساز
 زمزمه گوید از آن باز **پ** دور اینجا اضرار قبل ذکر بسبب نهایت
 ظهور ذات است سبحان من اختلفی عن الخلق لشدة الظهور
 واحتجب عنهم باسراق انوار الارشاد و هم را
 تحیت الوضوء یعنی دو گانه شکرانه و ضو که فضیلت آن بسیار
 و این دو گانه را صلوات الاستغفار میگویند که بعد گذاردن آن
 گفته می شود ثواب بشمار دارد و مروی ان رسول الله صلی
 الله علیه وسلم قال السبلال یا بلال حدثنی با رجبی عمل
 عملته فی الاسلام فانی سمعت دق لعلیک بین یدی
 فی الجنة قال ما عملت عملاً ارجی عندی من انی لم اظن

صورت کتب

اضرار قبل الذكر ارشاد و هم

طهوراتی ساعة من لیل او نهار الاصلیت بذالك الطهور ما
 کتب لی ان اصله یعنی رسول اللہ صلی علیہ وسلم فرمود بلال را که ای
 بلال بیان کن از افضل اعمال خود که کرده در اسلام زیرا که من شنیدم
 کوب نعلین تو رو بروی خود و در حینت بلال گفت کرده ام من علی
 امیدوار تر از تو و یک من از اینکه کرده ام من وضو تا زه و دعا حتی
 از ساعات روز و شب مگر که بان وضو گذارده ام نماز آنچه مقدار کرده
 است که از ام ۱۳ و مراد از این گذاردن همان دو گانه شکر است
 وضو است و دیگر احادیث در فضیلت این بسیار وارد شده
 و اهل طریقه بجواز گزاردن این دو گانه در اوقات مکروه اهل شرع
 که بعد طلوع صبح صادق و بعد نماز فجر تا طلوع آفتاب و بعد نماز عصر تا
 غروب و قبل از عیدین در عید گاه رفته اند و ارشاد حضرت علیه السلام
 هم بفقیر همین بود یعنی ارشاد شد که در اوقات ثلثه محرمة
 یعنی وقت طلوع و غروب و استوار گذاری پس ازین تخصیص نفی تا
 عدم استفاد میشود ارشاد سوم بعد نماز این پنج گانه نفی
 و اثبات که مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله است و ضرب الا الله و تکرار
 الا الله در مرتبه سیم سه بار که ذکر ملکوتی است و بحث در این مطول
 است از مطولات کتب سلوک مثل عوارف و فتوحات مکیه و غیره

ارشاد و تفهیم

ارشاد چهارم

ارشاد پنجم

باید جست و بعد از این ضرورت محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله
 و اصحابه و سلم باید گفت ارشاد چهارم نمازهای قنوت را
 او سازنی بحدیکه یک نماز ذمه گیر نباشد فقط زیرا که فروع ذمه از
 فرائض هم از ضروریات طریقیه است زیرا که مستحبات شرعیست فرائض
 طریقت اند تکلیف که فرائض شرعیست باشند و گنایه از ابتداء الولایه
 انهما النبوة هین است الا صار علی الصغائر یقفه الی مباشرت
 الکبائر و الا صار علی الکبائر یودی الی الکفر و قال اهل
 المعاملات من ابتلی بترك الآداب وقع فی ترک السنن
 و من ابتلی بترك السنن وقع فی ترک الفریضة و
 من ابتلی بترك الفریضة وقع فی استحقاق الشریعة
 و من ابتلی بذالک وقع فی الکفر کذا فی سراج البیان
 یعنی هر کس که ترک مستحب کند در ترک سنت واقع شود و هر که
 ترک سنت کند در ترک فرائض افتد و هر که ترک فرائض کند در استحقاق
 شریعت افتد و هر که استحقاق شریعت کند در کفر افتد بعد از اینها
 پس طریقت و تقوی کجا ماند ارشاد پنجم وقت ذکر شکل مرا
 در دل گذرانے فقط زیرا که تصویب کمال مانع خطرات و وسوس
 است و تنویر باطن بغیر نفی خواطر و ازاله وسوس محال است چنانچه

سابق در ارشادات گذشته ۱۲ و این ارشادات بخگانه بیعت
 صاحب صوابت به تقوین و ائمه و متک کاتبه حضرت جناب صاحب
 بعد او بود مقدس الله سرهما العزیز الحمد لله علی ذالک سے
 چه غم دیوار است را که دارد چون تو شستیان به چه باک از موج
 بحران را که دارد نوح کشتیان به یعنی مشایخ کبار فرموده اند که
 هر که دعوی کند که من صاحب قلب دارم بشا و ام بغیر تزکیه نفس و
 معرفت مبدار و معاد برای حصول دنیای و نیت یا برای شهرت
 و نام پس او ضال و مفصل است عذاب او مانند عذاب زمان
 رانیات است بسبب دعوی باطله بے دلیل او فکر معقول فرماید
 که دعوی کاوزه در اموال دنیوی کنیا کبیره و موجب ندامت و
 ذلت است و آنکه در دین باشد کفیف حاله اللهم انا نفوذ
 من فتنه مضلة و مرید و تابع اینچنین کس را شایسته بود الزام کرده
 بسبب عدم مزبے یعنی چنانچه ولد الزمار بسبب بے پوری او تربیت
 معده است همچنین این کس را بسبب بے لیاقت مرشد او تربیت
 نبی اسد و زمان خود مرید و مرکی بودند هو الذی بعث فی
 الامم من سولاً و بعداران علماء و اسخون که از علم شریعت و
 طریقت بهر مند بودند و این هم فی الحقیقت تربیت آنحضرت است

مسائل و مفصل

صلی الله علیه وسلم **نظم** در طریقت رهبر و انا کرین : زانگبره
 دور است رهبرین در کین : رهبر باید معنی سر بلند : از شریعت
 در طریقت بهره مند : اصل و فرع جزو کل آموخته : شمع از نور علم آید
 ظاهرش از علم کسبی با خدا : باطنش میراث دار مصطفی : هر که از
 دست عنایت برگرفت : روز اول دامن رهبر گرفت : هر که
 در زندان خود را می نماید : بند او را سالهاستوان کشاد : ای سلیم
 انقلاب و شوار است کار : تانہ پنداری که پند درست کار : -
حکایت شیخ صدرالدین تبریزی فرموده اند که شخصی در تبریز
 بود عارف نام روزی در مجلس بعضی عارفین آمد پرسیدند که
 است چیست گفت نام من محمود است و عرف من عارفین
 یکجه ازان میان گفت که بل عرفت نفسک دانستی نفس خود را
 گفت بسیار کعب و مقالات مشایخ و صوفیه دیده ام گفتند ذلک
 لهم فیما لک ان اول اوشان راست ترا چست سے
 به برخوش باید کرد و پر دار : بیال دیگران نتوان بریدن :
 نظم مرغ بر بالا پران و سایه اش : میدو و بر خاک پران مرغ
 و شش : ایطی صیادان سایه شود : می دو و چندانکه بے مله شود
 تیر اندازد و بوسے سایه او : ترکشش خالی شود از حست جو :

حکایت

سرى قدس سره فرموده که مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ بِمَا لَيْسَ فِيهِ سَقَطَ
 مِنْ عَيْنِ اللَّهِ يعنى هر گاه مزین کند خود را بر آسے فریب مردمان بان چیز
 که در خود نیست پس او بافتد از چشم رحمت الهی اللهم انا نعوذ بك من
 السمعة والرياء والعجب والتكبر سعدى عليه الرحمة گفته نظر اگر مردی
 از مردی خود گوید : نه پر شهسواری بدر برود کوی : گنگار اندیشناگ
 از خدای : بیسے بهتر از عاید خود نماید : اگر مشک خالص نداری گوی :
 و اگر هست خود فاشش گرد و دیوی : نعم با قبل - جو ز خالی در میان جزا
 می نماید خویشتن را از صدا : روح البیان بدون هدایت الهی این کار
 دشوار است الله تعالی مشایخ خدای این زمانه را هدایت نیک دهد که
 فقط نظر بر کل و تباشم و دور و پیسالیانه میدارند اللهم ارحمنا
 و ارحم عبادك برحمتك الواسعة چیزے از دعائیات و اسما
 الهی و غیره برای رجوع خلق و اطاعت کبر او عمل کرده خلق را رجوع کنند
 و این در طریقت ممنوع است طریقت محض برای رجوع و مطیع گردانیدن
 نفس است و لعمری انهم فی هذا الزمان اعز من الکبیریت الاحمر
 چون در امر سے برای مردی بخدمت حضرت علیه الرحمة عرض کردم مقبول
 نشد و امر شاد شد که این نمی شود و برای تو البته بسیار و عا
 کرد که الله تعالی ترا برکتی کند پس امیدوار اثران دعا هستم چون

از عتد عالییه مرخص شدم در اول گذشت که از حضرت سوال حق الامم
 کردم که در حدیث آمده که حق مادر از پدر زیاده است و در کدام
 زیاده است در حرمت تاخف و تهیر و وجوب تکریم هر دو برابر اند
 که وَلَا تَقْلُ لِهَآءِ اُمَّةٍ وَلَا تَقْلُ لِهَآءِ اُمَّةٍ وَلَا تَقْلُ لِهَآءِ اُمَّةٍ وَلَا تَقْلُ لِهَآءِ اُمَّةٍ
 و در تحسین نیز هر دو مساوی که وصیبا الا انسان بوالدیه یحصنا
 است و در اخفاض جناح نیز علی بن ابا و انخفض لهما جناح الذل من
 من الرحمة و در وعاد هم هر دو مشرک اند بلا ترجیح که قل رب انما
 کما ربیانی صغیرا است متامل بودم که کدامی خدمت و حق است
 که مادر و در آن مخصوص است چندی بر این گذشت که در روح البیان
 دیدم و ترجمه آن این است که فقها گفته اند که اگر نزدیک ولد نفقه زیاده
 از یک کس موجود نباشد آن نفقه مادر را دهد بسبب کثرت شفقت و
 شفقت مادر می برای ولد بوقت حمل و رضاعت و خدمت و تربیت
 و غیره ^{تفصیلا} ضعیف عصا گرفته نزدیک بنی علیه الصلوة والسلام آمده
 شکایت از پدر خود کرده گفت که چون من قوی بودم و او ضعیف
 و من غنی بودم و او فقیر مال و خدمت از من در بیخنداشتم اکنون که من ضعیف و او
 قوی من فقیر ام و او غنی از من مال خدمت در بیخندارونی ای بجز استماع این شکوه بیایان چشم
 و فرمودند که هیچ سنگ و گواهی نیست که با استماع این گریه کند پس پسر او را فرمودند

حق الامم

روایت

که انبث و ممالک لایک از بعضی عرفا حکایت کنند که گفت مدت
 سه سال شده که فرزند خود را هیچ چیز امر نکردم بخافت اینک اگر می
 گذرستوجب عذاب گرد و پدر مرحوم فقیر هم بدین عمل فرمودند اگر چه
 فقیر مقتضای عمر و ناوانی در بعضی امور از والد مغفور مخالفت نمود
 مگر آنکه مدتی که خدمت آخرین و دوم و اولین شانرا دریافته بخوشی
 و خرمی مرحوم مغفور گردیدم و مادر مرحومه از فقیر خشنود و رفته اند
 اللهم ارحمنی ارحمهما کما ارحمینی صغیرا **سه** جنت که سر آ
 مادران است بزیر قدمان مادران است بزور کعبن اس
 خدای ما را بزچیزی که رضای مادران است بزآمین معمول امام
 حضرت علیه الرحمه بود که بعد فرایض براسه و عادت تحویل وجه بطرف
 جنوب می نمودند این فعل مخالف عادت دیگران دیده در تامل بود
 و به یقین دانستم که موافق کتاب است که مسلم علیه حضرت است لهذا
 در جستجوی منبع نیکردم اتفاقا در فتاوی شامی شرح در المختار و
 فتاوی در الاحکام فضیلت این معایشه گردیدم و نیز امام حرین شریفین
 را موافق این دیدم زیرا که جنوب جانب راست قبله است و تپان
 در هر چیز مستحب است و در دیگر ابواب مثل اذان و اقامت و عادت
 انفرادی مقتضای یمن مصلی مراد است و در عادت یمن قبله است

اشاره تحویل

جناب است و دیگر فواید و علت آن از مجلد مذکورین جویند اگر خواهی
 در ماه رمضان المبارک دیدم که صاحب علیه الرحمه برای وتر و حضور
 نماز سیکر و نذمتا مل بودم اتفاقاً در کتب فقهیه و حدیث معاینه کردم
 که صلواتان فی ظهارة الشمس و صلواتان فی ضوءها و صلواتان
 فی غسل اللیل یعنی دو نماز در ظهور آفتاب است که نماز پیشین و نماز
 دیگر است و دو نماز در آفتاب است که فجر و مغرب است و دو نماز
 در تاریکی شب که عشا و وتر است پس در حدیث لفظ صلواتان مانع شده باعتبار
 زیرا که واجب بنفیه مستقل است پس با وتر و عشا دو نماز علحده شدند و باعتبار وقت یک نماز
 وقت تر و عشا یک است پس در حق و ضویر شایع طریقت اعتبار و نماز مرعی داشتند و همین
 است اشارت اقول مشایخ طریقت که مستحبات الشریعه واجبات
 الطریقیه - و انهماء النبوة ابتداء الولائیة - والمرید
 لامذاهب له چون راهی خدمت فیضدحت حضرت علیه الرحمه
 شدم شخصی همراه بر نمودم که الرفیق ثم الطریق و طیفه تان لشکر شریف هم
 میاورد وقتی در دلم گذشت که این هم نوع رعونت و معنی است که
 گاهی بر لشکر شریف بذات خود نزوم پس او ند خودش در دست
 گرفته باین نیت بر لشکر مبارک رفتم که آهی این فقیر ورتو و محتاج حضرت
 خاص تو برای زندق ظاهری بر در شیخ خود آمده باین نیت و دعا که

حضور و سیکر

اروینگی

اولاد مرا محتاج نگرانی و پروردگار این نرانی این و از در ای دیگر مستحق
 سازی این چون نایز باب فیضاب نگر مبارک شدم مان و علو امیر
 شد شخصی و بابی که حافظ قرآن و امام مسجدی بود بعد ظهور زینبیه حضرت
 علیه الرحمه او را از امامت منع فرمودند او در حضور پر نور حاضر شده بحضرت
 و الحاج عذر نمودت می نمود و انکار میکرد و میگفت که حضرت اگر پیش
 ازین کافر بودم اکنون سلمان میگروم و کلمه طیب بر زبان میراند -
 همچنین سه چهار روز در گذشت و صاحب علیه الرحمه گاه گاه جواب
 میفرمودند که هر چند که سستی امامت نکنی وقتی درین حضور حضرت در
 و لم گذشت که این کس چندین میگردد که بتجدید اسلام میگراید و حضرت
 قبول نمیفرمایند و دیده بوده باشد نوراً حضرت بطرف فیه التفات
 فرموده گفتند که نمیدانی که عقیده ایشان عدم تعظیم نظم قرآن است
 یعنی میگورند که باعتبار معنی راست نظم که لغزش محضه است چه اعتبار دارد
 و نزد ما قرآن نظم و معنی هر دو است از علم اصول و عقاید مستفاد
 می شود که بحث آن طولانی است ۱۲ پس از این اوشاد شد که
 این شخص مورد مزمل برهان نوشته بگذاشته است لفظ وثابت است
 با اتفاق فقها که هر فرقه از فرقه و ابیه و هدی و شیه و زنا و قه که در ارکان
 ظاهری صوم و صلوات و حج و زکوة و غیره از اهل اسلام موافقت دارند

و در اعتقادات باطنی مغایرت اسلام ایشان بعد موافقه و معاومه معتبر
 نیست زیرا که از اهل اسلام چگونه میخوانند شد زیرا که ارکان ظاهری وحدت و البته قبل از موافقه که
 در غیرت و با اسلام ایشان است عند الشرح که در اطنان و نه احتمال معادرت نیست که اثنی عشری
 و در حکام و غیره با و فرقه همد و یه و ابیه و کتب عقاید و غیره متقدین
 داخل ایشان نیست زیرا که مذہب ایشان اختراع حادثه عبد الوهاب
 نجدی است و رنگ و بوداده مولوی اسمعیل و اسحاق دملوی است
 و سید محمد جیونپوری بعد از همد و بیان است و مقیس علیه این فرقه از آن
 اند زیرا که متحد العتد اند یعنی در ارکان ظاهری با اهل اسلام موافقت
 دارند و در عقاید باطنی مغایرت از بعضی عقاید فاسده البته بر اودی حکم کفر
 می شود چنانچه عرش را مقرا الی دانند و بنی علیه الصلوات و السلام را افضل
 بشر ندانند و ختم نبوت بر محمد صلی الله علیه و سلم گوید و قیاس مستنبط از کتاب
 و سنت را یکی از دلائل شرعی ندانند و الله تعالی را دست و پا و چشم گویند
 قرار دهد چنانچه بعضی و با بیان این اعتقاد دارند زیرا که درین امور تصور
 قطعیه وار دارند و نیز معمول مسجد حضرت علیه الرحمه است که دعاء که
 بعد نماز فجر می کنند و بار می کنند یعنی کیبار دست برود و گرد آید بر
 پا و دوم دعای خیر یا دعای حاجات گفته دعای می کنند و این تکرار البته
 از اقتضای حدیث نبوی ثابت است که الدعاء من العبادة است

عقاید فاسده

تکرار دعاء

پس در مباحثات مستحبہ مکرر و از وی افضل و اولی است و تخصیص
صبح بسبب فضیلت وقت بوده باشد ۱۲ حضرت صاحب قدس سره
در روز دوشنبه بار تقید زنگذاری و قرآن خوانی بر فرزند خود
عبدالحق کمالی میفرمودند اگر چه برای تدریس کتب است و مقرر بود و مگر چندین
تقید بر اسے درس و دیگر میفرمودند ۱۲ بر روز جمعہ و عیدین دیدم کہ خطیب
مسجد حضرت عصار گرفته خطبہ میخواند و بعد عبارت عربیہ بایات فارسی
بر زبان ترفیب و تحریف می نمود برخی کہ از حال محابره صاحب قدس سره
کہ زبانی ساکنان انباشتہ ام البتہ نسبت اینجا درازی درود
و تقید حضرت رضوی ساختند و فقیر ہم در حضور فیض گفتند بود و حالیکہ
اورا حافظ عاشق مینامیدند مینا بود عاشق زلف بر آوازش یا گفتار
مفتون شدہ حاضر بود صاحب علیہ الرحمۃ لطف فقیر متوجہ شدہ قسم
فرمودہ بطور تقنین ارشاد کردند کہ مولوی صاحب چیزے افسون
کہ بر این حافظ بد میدعرض کردم کہ قربان افسون نمیدانم و معمول حضرت
علیہ الرحمۃ بود کہ در میان تراویح و وتر و گانہ میگذاردند چنانچہ از قول
بعض فقہا مستفا میشود ۱۳ اندکی از ماجراے خود برای تبنیہ و عبرت
اولاد نوشته می شود کہ عمری دراز در حسد و عداوت و عناد
و مخالفت مردمان گذرانیدم کہ رہائی از ان مستعد بود و سرکشی بد

ماجرای خود

بر امری ناحق و ناروا که بسته از این فقیر قبولیت در واداری آن
 مینخواست و فقیر واداران بنود بسنان و تفنگ و نیزه و انگ لاف
 گزاف مینمود فقیر هم مقتضای عمر و جوانی از تیغ و سیخ و شمشیر و خنجر بخلال اسد لاف و گزاف مینویشتا ندکه
 سه بزرگی بزرگان توایم است که بر بیل خیزد بیل را شکست بدین سگباز و این کین گیم بد که این باین
 توان گرم نرم بدستیننده را داد و آزر مست بد خوار زیر بالان کپ
 درست بد چند سکه الله تعالی او را بچون گرفتار کرد و بعد از آن باز
 شخصی خبر و روزی علم فقه کار افتاد و مخالفت او بجدی رسید که اگر فقیر
 روایتی صاف و صریح مسئله مفتی به و معتبر علیه می گذشت نمایان طعن و
 تعرض کردی و انواع و سواس و ردول نا و اقلین انگندی که نزد
 ایشان بی اعتبار شوم و این حدیث بمرتبه رسیده که بر دیوار پاش
 و دشنام مینوشت و انواع و اقسام فتنه و فساد و بدت ده و دوازده سال
 می نمود که اگر مفصل بکارم کتابی ساخته شود آخرت امر حاجی فتنه او
 خدمتی رسیده رخصت شد چون تکفیر و تزیق و فحش و دشنام بر
 دیوارهای نوشت که سحر لطلان است  جو حجت نمایند
 چنانجوی را بد پرخاش و رزم کشد روی را بد و دیگر مخالفت شرع
 بسبب خدا این عاجز می نمود و بدیکه از بعضی اندیشه کفر بود و دیده
 دانسته عهدا و علامته میکرد با صراحتی که پیشگی که بدت ده و دوازده سال

بود آن شخص نمازی و خیر و ارو و ذمی و ظایف بود در صورت فقر
 و رعاش متاع بود و حیرت و تعجب می نمود که الهما این امورات از
 حال ظاهرش منافات کلی دارند و در یک دل این امورات و ایمان
 و احتساب چگونه جمع آیند در این خوض و تامل بودم که شبی در خواب
 دیدم که پشت بقبله نماز میگذازد در همان خواب نزدش رفته پرسیدم
 که ای شخص این فعل را چگونه روا داشتی جواب داد که روا داشته‌ام
 و همچنین می‌کنم در آن حال بنده پناه بردم که اعوذ بالله من هذا
 الحال فان للشيطان توسيع المحال و چون فقیر حسد او میدید بنده
 پناه می‌جست که اللهم اجعلني محسودا لا حاسدا زیرا که حسد
 چنان مهوم و مضطرب بود که بتم و اضطراب از رعاش هویدا بود که مردمان
 را نیز از حال او تاسف بود و چونکه مخالف و مقابل فقیر و مسائل و احکام
 شرعی بود لهذا صبر و سکوت فقیر را روانه نمود که خلل امورات شرعیه
 واقع میشود و بر بعضی زیاده‌های او که خارج از او میشود عیب بود و عیب
 بقواسی قوله تعالی و ان تصبر و اتقوا لایضراکم شیئاً
 شیئاً یعنی اگر شکیبائی کنید بر آزار قلبی و فعلی او شان ضرر نخواهد
 رسانید شما را مگر او شان قطعه الاثام نخواهی بیاورد و بدینکه او نسبت
 برگشته خود در بلاست و چه حاجت که با وی کنی دشمنی و که امر اجتناب

و شمنش ورقها است ؛ چون نزد مردمان هم بے اعتبار و حاسد
 شد غم او دو بالا گردید و حال او بطوری انجامید که بیان آن دراز
 گروه است چون از دنیا رحلت شد فقیر بر قبر او رفته گفت که یا ایها
 الرجل قد علمت ما فعلت لو كنت تعلم فی حال میاتک لکان
 خیر اللک ہا شب و در خواب آمده حال خود بیان کرد کہ ستران بہتر
 است در حالتش بہین متاسف و متامل بودم کہ خلفای او شد ^{و غلط}
 از او پیدا شدند کہ بعضی از اقربای فقیر و بعضی تلامذہ و برخی غیر تلامذہ
 جہت نزد تن بلکہ زیادہ بودند و ظاہر حال بعضی از ایشان بارگاہ
 اسلام آراستہ بود چنانچہ فقیر را باور نبود کہ ایشان در امورات دینی
 مخالفت و عناد کنند و مسائل شرعی حجد و جد از فقیر و رزند زیرا کہ
 تمیز و تربیت یافتہ فقیر و والد فقیر بودند و نیز ظاہر حالشان معتد
 بودم کہ ^{سے} ہر کرا جامہ پارس بینی ؛ پارساوان و نیکو د انگار
 و بہ یقین دانستم کہ اگر چندے عداوت و عناد و رزند اخرا لا مر حق
 رجوع کنند و برستی گرایند زیرا کہ حق واضح بجانب فقیر است کہ البتہ
 ایشان ہم در دل قائل و مقرب بودہ باشند بمقتضای قولہ تعالی
 الْمَرْءُ لِنَفْسِهِ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَ كَوَالْتِی مَعَاذِ نَوْءٍ یٰعِیْنِ اَوْ حٰی بر نفس
 خود و اناستہ کہ بر حق ام یا بر باحق اگر چه عذرات و بہانہای ظاہری

در پیش کند و زین صورت فقیر برخی در شسته از ایشان روا داشتند
 بزحی واضح بود و نیز ع دل آزرده راست باشد سخن بی مدتی با
 و احادیث و مسایل شرعی با ایشان مواجبه و مکاتبه نمودنی بلکه شمره
 و نتیجه ان این ظاهر شد که **س** مازیا ران چشم یاری داشتیم بی خود
 غلط بود آنچه ما پنداشتیم بی بعض و عداوت و حسد و عنادشان بجهت
 و روینا و در بل من مزید حتی که در پی اذیت و آزار ضعیف شدن
 و کمر بر حیرتی بستند و عاجز که خانه نشین و زاویه گرین بود و ترک ملاقات
 امراد و حکام کرده ایشان را استواری بر استواری فرود و نیز
 کثرت خود نصرت خود و انمود **س** بود و شغش تازه و دوست
 ریش بی که کش بود و دشمن از دوست بیش بی مگر فقیر سبب بودن
 خود بر حق بجز و نرمی نیگر ای که **س** اثنی یعلو و کالیعلا و نیز جای نرمی
 بنود زیرا که اگر نرمی و سکوت کردی جرم و قصور بجانب فقیر ثابت
 کردندی که من استغفیر بلا جرم فقد لزم الجرم علی نفسی این هم
 نازیبا و نارواست **س** تو هم جنگ را باش چون فتنه خاست بی
 که بر کینه و رهبرانی خطاست بی چو با سفله گوی بلیغ و خجسته بی فزون گرد
 کبر و گردن کشی بی و نیز ان امور ثبوت و اثبات بود که بر فقیر دعاوی کا
 کردند و بهتان و افترا بستند و اکاذیب و اباطیل خود را با انواع دروغ

آریستند بخواهی قوله تعالی یوحى لبعضهم الى بعض من حرف العقول غرقند
 و چون فقیر مقابله و مواجهه میخواست که شخصی معتدل را حکم قرار داد و
 بامتشافه از این فقیر سوال و جواب کرده چه قصور ثابت می کنید بکنید
 هیچ نمیگفتند و از فساد و افترا و نمود هم باز نمی آمدند **س** حدود یک یک
 جو خیانت ندیدند بخارشن نیامد چون گندم طپیدند و چون فقیر خاموش میماند
 میقتضای آنکه **س** آنکس که بقرآن و خبر زو نرهدی و آن است **س**
 که جوابش ندی **س** هم از افتراها و امانی خود باز نمی ایستادند و در هیچ حال
 قرار نبود مانند شتر مرغ که **س** چون پیر گویش گوید اشتر مرغ **س** چون
 پیر گویش گوید طارم **س** ز من رخت این بهر آن بود با و **س**
 از بانم باین نکته معذور باد **س** ازین آشنایان بیگانه خوی **س** و دردی
 به بین یک زمانه محوی **س** بگیتی بترزین نباشد بدی **س** جفا برون از
 دست همچون خوی **س** فقیر را بجدی تنگ کرده بودند که چون پیر
 در دوازده شد می یک تیز تیز دیدی کنظر المعشی علیه من الموت
 و دیگرے بسر فراتر اشیدی اناهم لفی سکر تمام بعبون و یکے
 بطعن خراشیدی فذره هم فی حوضهم بلعبون پس ازین بخش
 کلامی و دشنام و تکفیر و تزلزل کتبوی بر محراب و منبر مسجد چسبیدند
 که اخذات سبیه بر محراب و غیره تسلی خود می کردند مگر آتش حسد

و عناد ایشان باین هم فزودن شستی بمقتضای الوزق مقسوم و المعز
 بحر و بحر و المعز و المقوم و المعافد مقوم **س** چون در آنجا
 دهم در حدیث : **ب** باید هم اندرون خبیث : تا بعدیکه شخصی را که در
 دوستی فقیر میکرد و خود را تمیز فقیر میگوید باید بقابله فقیر را بگفتند و چشم
 آورده باشد چهار کس در شایع به بجزستی مقابل شدن خیر کن **ب**
ا اما کتب الله لنا مشقوی که گزینت رسد ز خلق مرغ : که در آن
 رسد ز خلق مرغ : از خدا دان خلاف دشمن و دوست : که دل هر دو
 در طرف دوست : گرچه تیر از کمان همین گذرد و نه از کمان و آریند
 اهل خود : اگرچه از صفوات و همزات شان رخ و طالی عاید حال فقیرش
 مگر خور از حال زانیا ن و زمانه بقول حافظ تسلی میداد : **س**
 حافظ از باد خزان در چین و هر مرغ : **ب** فکر مقول بعزما گل بنیام کجا است
 و او شان را معذور میداشت و هم حد و عم معنا و برای ایشان کافی
 میداشت قطعه یا و فا خود نبود در عالم : یا مگر کس در این زمانه کفر
 کس نیاموخت علم تیر از من : **ب** که مرا عاقبت نشانه نکرد : **س**
 و گر عمره نوازی سفله را : **ب** به کمر تنزی آید با تو در جنگ : **س**
 چند گویی که بد اندیش سووید : عیب گویان من سکینند : که بخون
 ریختم بر خیرند : **ب** که به بد خواستم به نشینند - به سببی از اسباب شرعی

از حدیثی است که در آنجا
 آمده است که هر کس
 در دوستی فقیر
 کند و خود را
 تمیز فقیر
 میگوید باید
 بقابله فقیر
 را بگفتند

از شخص ذی رحمی کناره کرده بودم که **سه** چون بنود خویش را
 دیانت و تقوی به قطع رحم بهتر از بودت قریب به هزار خویش که
 بیگانه از خدا باشد به فدای یک تن بیگانه گاشنا باشد چنانچه در
 گلستان سعدی است و این موافق قرآن و حدیث است باین سبب
 از فقیر بسیار به حرمتی کرده و بر بیزئی آئینه گریسته بود تا آنکه
 لیقتلوك او خیر جوك او یثبتوك رسید و با شتر اک
 همه قل مکر و اکر هم و عند الله مکر هم بود فی الجمله باین سرگذشت
 فقیر که تفصیل و راز و لا حاصل است جماعت اعدا دشمنان شورسایان
 و مخالف و مجاس ساخته عوفا و زوز می نمودند و همان کی ماند این رازی
 که و سازند مغلها به و این امر البته موجب تنقص و طلال و اندوه و
 پراگنده حال فقیر می شد که در حدیث آمده اشهد الیله دشمنان
 الاعداء شکوه بخدا میکرد انما اشکو بیثنی و حرینی الی الله و
 میگفت اللهم انا بخلک فی خورهم و نعوذ بک من شرورهم
 و بنفس خود رجوع میکرد که این همه شامت اعمال است **سه** چرا ز غیر
 شکایت کنم که بچو جباب به پیشه خانه خراب هوای خوشیتم به بنا خلق
 زمانه غره مشو به مرد چو سامری از ره بانگ گوساله به مدتی دین
 متر بودم مخزون و قول صاحب عوات که در ارشادات و در بحث

اللهم اجعلنا من المتبعين المستقيمين الثابتين مقام عبرت است
 وشکر گذاردن و پناه جستن که اگر فضل و هدایت الهی شامل حال ما بودی
 حق عین باطل نمودی سه گرت منع کردی دل حق نبوش : حقیقت
 عین باطل نمودی بگوش سه بی عنایات حق و عصیان حق : کر ملک
 باشد سیاحتش ورق : برای آگهی اولاد خود نوشته ام که هر حال
 صبر و رضا پیشه خود کنند و در هر وقت بنزوی و خوش کلامی گرایند و
 حقیقت خود را خیال کرده و بنام روز و دیانت ظاهری مردم
 فریفته شده بسختی و در سختی نگرایند و بشاگردی و دوستی ایشان اعتماد
 نکنند شعرا ای کبک خوشخوام کجا میروی بالیست : غر و مشکو که گریه
 عابد نماز کرد : و حقیقت خود بسبب خلاف ایشان نم نگذارند و
 مستقیم بر حقیقت مانند و اگر ایمان تهر و دالکار و حسد و عناد گمراهند
 شما بر قوه تعالی و اذا خا طهم الجاهلون قالوا سلاما و سلاما
 علیکم لا ینتغی الجاهلین عمل کنند که ایمان خود بعبود الله خوار و
 شده پشیمان شوند عما قیل لا یصن نادمین : سه باندک نشانی
 برار و خروش : که اویخ چرا حق نکر و مگوش : زیرا که از بسیار
 احادیث ثابت است که در آخر زمانه دین ضعیف گردد و اسم و رسم
 اسلام در مردمان باقی ماند و نماز و روزه ایشان بطور عادت و بیاد باشد

نه بر وفق عبادت درجیا اللهم انما نعوذ بك من هذا الحال ودر هیچ
 حال تعلق و حاجت که امی کس رواندارند و پیرمی و خوش کلامی و کشاوره
 روی از مردمان معاشرت کنند و بعضی علماء گفته اند ان فی هذا الامة نفة
 تبغض العلماء و تقاد الفقهاء و النقیة اذا كانت مبعوضا بین الناس
 فما ظنك بالعالم بالله یعنی در این است فرقه اند که بد میدارند علماء را
 و عداوت میدارند از همتا چون فیه هرگاه مبعوض باشد در میان مردمان
 پس چیست گمان تو با عالم باشد یعنی عالم باشد را چگونه مبعوض ندارند
 پس در همه حال طلاقت وجهه و طیب الکلیت را لازم دارند و معاندین و
 اعداء که بر ناحی عداوت و مخالفت کنند از خدا دانسته بر صبر و ریاضا
 ثابت باشند و حق از دست گذارند که الله تعالی از قدر خود مخالفین اعداء
 را حذر و پشیمان کند قوله تعالی **وَ اِنْ لَّصَبْرٌ وَّ اَوْ شَقْوًا اَلَا یَصْرُکُمْ کَلِمَةً**
شیا **ه** عدو شود سبب خیرگر خدا خواهد بود خیرمایه دوگان
 شیشه گرنگ است؛ بلکه اعداء را از فضل و انعام و تعلیم الهی دانند
 و نظر بر قوله تعالی **وَ کَذَّالِکَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا وَّ اِلٰهًا وَّ اَرْضًا**
نظم بیاموزی از عالمان عقل و خوی؛ بخند آنکه از جاهل عیبجوی؛
 ز دشمن بشویرت خود که دوست؛ هرا آنچه از تو آید عیش پیش نکوست؛
 ستایش سرایان نه بار تو اند؛ ملاحظت کمان دوستدار تو اند؛

بنزد من انکس نکو خواه تست ؛ که گوید فلان خار و راه تست ؛ و
 بر علم که خوانند و هر کتاب که بییند در معنون و وقایق خوش و خیال خوبی
 کرده در عمل خود دارند زیرا که علم با عمل معتنی است لا حاصل و زینوری است
 با عمل و نیز وبال آخرت که از عالم بی عمل جاہل بهتر است اعمال و
 عادات و افعال و حرکات خود موافق فقه و حدیث دارند و بر
 شریعت استقامت و ثبوت حاصل نمایند الله تعالی ما و شمارا در بعد است
 حقیه و شرعیه استقامت عطا فرماید آمین فاحفظوا وصیتی الیکم
 و الله حفیظ علیکم فقیر و زاویل عمر مقتضای سن صبا و شباب از
 ضروریات دینی از مسایل فقهی و عقاید و قواعد و ضوابط اصول و حدیث
 و تفسیر و غیره در غفلت عبود اگر چه خوانده بود مگر در کتاب مانده چون
 مقابله و مخالفت از فقهی که بالا ذکر رفت افتاد فقیر در هر مسئله عبادات
 و معاملات و عقاید که هر وقت کار میآفتا و بطلان کتب فقه و عقاید و اصول
 و حدیث و تفسیر و غیره بخوش و دریافت و تامل و تحقیقات در روایات
 و جزئیات می نمود که بهیچ وجه طعن و اعتراض خصم و مخالف نماید و اگر اید
 باین جواب دفع نماید و باین دلیل اقتناع ببرد ارم و آن مقال
 در هر فعل و عمل فقیر طعن و تعرض میگرد اگر چه صاف و صریح موافق حدیث
 و آیت قطعی بودی مگر بدیده حسدش قبیح نمودی **قطعه**

کسی بیدیه انکار اگر نگاه کند: نشان صورت یوسف و درینا خوبی
 و اگر چشم ارادت نظر کند در رویه فرشته اش نماید چشم گردونی
 و اگر فقیر قباح و نامشروعیت امری که او عامل آن بودی از ناگرمی
 ظاهر کردی در روایت فقه و حدیث نمودی بر این امر نامشروع
 ثابت شدی و در مشروع بودن آن امری بیفایده کردی -

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِتْمَانِ قَطْعَهُ

چشم بد اندیش که برگزیده باد: عیب نماید بهنرش در نظریه و در هنری
در این گفته شدی او را که چشم از خدا بگیرتی او با عار و شد بهر گناه ۱۲۳

داری و به عیب: دوست نه بنید بجز آن یک هنر: چون این

مقابلات و مخالفت اسباب تامل و تحقیقات و خوض و مطالعات

فقیر شد بدت مدیده نوعی قوه و بلکه در قواعد و ضوابط علمی و استعداده

و حفظ و رسایل شرعی پیدا گردید که در ضروریات دینی محتاج دیگری

نگر و دید احمد مدعی ذالک و این محض از روحای والد مرحوم فقیر بود

زیرا که فقیر در تحصیل علوم مانند دیگران محنت و مشقت نبرده پس

این عداوت و مخالفت او شرعی نمود و در حقیقت خیر بود -

قول تعالی عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم شمر عدو شود

سبب خیر خدا خواهد: خیر مایه دوکان شیشه گرسنگ است

همچنین از دیگر اعدا خیریت دیدم که بیان آن سبب دراز بود

آن دراز است همین یک آیت در بیان بس است و لو شاء الله
 ما فعلوه فلهم و ما یفترون یعنی اگر خدا خواهد که ایشان با تو
 عداوت و افرات کنند ای محمد نخواهند کرد مگر افرات و عداوت
 ایشان با تو خدا خواسته است که در حق تو خیر است که روزی
 تو و زمان اتری او شان بهم شود و شره عداوت ایشان با ایشان
 نمودار گردد اللهم اجعل عاقبتهم امورنا باخیر پس باید که ایشان
 امورات دنیوی خود را باسد بسپزند و در امورات دینی سعی بلیغ بکار
 برند و توکل علی الله کنند و هرگز گمان نبرند که اهل حسد و عناد حق بشوند
 بلکه از حق گفتن حسد و عناد ایشان و وبالاشور که کلام زبانی بر این
 است قوله تعالی و لیکن اکثرهم لیلین کارهون و حدیث یا قول
 بزرگ است که انجی مزلوکان در مگر خیال عداوت حق از دست
 ندهند و آنان که دیدار و حق شنوند خود از ایشان میزدند زیرا که
 خصوص در دین امریست عجیب بسیاری صلاحیت خود از دیگران ممتاز
 شود شعر نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه
 سازد سکذری داند نه هر که طرف کلج بناود و تملشت نه
 کلاه داری و آئین سروری اند نه هر از نکته بار یکتر ز مو اچا است
 نه هر که سدر تراشد قلندری داند نه همچین عداوت و عناد و حسد

ترجمه

ترجمه

مردمان نایق شناسان که از پدر مرحوم فقیر بود و دیدم و شنیدم هر
 حال صبر و شکیبائی پیشه کنند برای تقید فرزندم عزیز الوجود محمد میر تقی
 بصالح و عمر در اطفال اند عمره و اصلح الله شان و ظهر الله بطنه و اعدل الله عدله
 و خلد الله من شر اعدائه آمین مکرر نوشته ام الله تعالی او را و هر نظر
 بحق این رساله را ازین مستفید و تمتع گرداناد مینه و کرمه و بطنین بنیه و پیوسته
 صیبه محمد صلی الله علیه و علی اله و اصحابه اجمعین در و دله اول شخصی احمد خان
 نام پشاور سی غیر مقلد چند روز رفیق راه فقیر بود چون دید که شخص همراهی
 ملازم فقیر را مولوی صاحب میگوید فقیر گفت که همراهی خود را از گفتن لفظ
 مولوی صاحب شمارا باز دارم دید که اخوند صاحب بر این لفظ مردمان را
 و بابی میگویند مبادا که شمارا با همراهی شمارا و بابی نام نهند علماء را خلیه بسوی
 میدان فقیر گفت که خانصاقر شاعری است اولیا علماء را مغویان از شد شاخه بر ولایت صورت قابل اطمینان
 خون فقیر باز شد فیض حیات شد حضرت علیه الرحمه بغور طاقات باین لفظ فقیر را
 مخاطب کردند که مولوی صاحب از کجا آمدید فقط در و دله اول بغور طاقا
 حضرت از فقیر پرسیدند که از کجا آمدید و چه نام دارید چون از مسکن و نام
 خود عرض کردم و گفتم که قربان مولد خادم هند است و مولد ابایی فقیر
 اینجا است یعنی ملک صوات قریه کالاکه قریب سید و شریف است حضرت
 سکوت فرمودند و دیگر حاضرین از ادب و لحاظ با داریت از نام پدر

در
 این
 کتاب

نور باطن

فقیر و مسکن و مولد و وطن استفسار کردند فقیر از زبانی والد مرحوم و
 مغفور شنیده بود که بر بان طالب علی با حضرت علیه الرحمۃ مدتی رفاعت
 داشتیم در آن زمان حضرت مینه یا کنز بنحو اندک پس از چندی بطریق رجوع
 کردند چون حضرت از نور باطن دریافتند زیاده از نام مسکن نبردند
 و در اول اتفاق مادر و داد که حضرت از خلوت خود بعد زوال
 تعلین خود در دست گرفته تشریف فرما شدند شخصی شتافت که تعلین از
 دست حضرت بگیرد حضرت ندانند فقیر هم حاضر بود در دل خود گفت
 که اگر فقیر هم خواهد بخواند داد پس مبارک نکرده پیشانی این امر
 در دل داشتم تا آنکه در و به دوم اختیار خدمت تعلین برداری کردم
 که در بحر اناسرار و غیره کتب سلوک معاینه کرده بودم که در تعلین برداری
 اولیاء اعداد مراتبات مقرر اند ۱۲ بار باشنیدم که از زبان فیض ترجمان
 حضرت علیه الرحمۃ بوقت وضو در حالت استعراق با اضطراب تمام میفرمودند
 که خدا یا عمر من ضایع شد از روی پیمبر خود بر من فضل کنی فقط بروا
 پوشیده نیست که این قول حضرت شعبه الیت از حدیث لیغان
 علی قلبی و حدیث انی لا استغفر فی الیوم سبعین مره که حضرت
 رسول الثقلین بوقت ترقیات میفرمودند دست راست فقیر از
 آرنج تا بند و بست از دست هفده هفده سال مخدر بود یعنی خوابیده

که آنرا پسندی سخن پیری میگویند از هیچک معالجات و تنقیات به نشد
 چون فایز خدمت بابرکت حضرت علیه الرحمه شدم روزی دیدم
 که بعد فراغ وضوی حضرت کرده ابنوه بر موضع وضو گود آمده اند
 و بر یکدیگر پیش دستی میکنند پرسیدم که این چه معاطه است مردمان آنجا
 که فضاله یعنی آب پس مانده وضوی حضرت تقسیم میشود فقیرم خود را شتابی
 در آنجا رسانیده مسابقت نمودم از فضاله وضو در بود و اشایید و
 تری که در دست بود بر جای محذر مالید و شفا یافت فقیر در و به دوم
 در منزل آخر راه گم کرده مترود و پریشان مانده دو چند آن مسافت
 طی کرده فایز خدمت و الاثرات گردید و از کسافت بدرجه اتم دامان
 چون شریک تراویج کلان شدم خود را مقصر گمان بردم که مبادا که حرمان
 دست دهد در این اثنا شخصی چای جوشی پراز چای چوشیده آورده
 مردمان می نوشانید بخشی بفقیرم رسید چون یک پیاله از آن چای نوشیدم
 کسافت دور ماندگی را چنان زائل و در و در دیدم که بعد المشرقین باید
 گفت و در خود چنان طاقت و توانائی یافتم که اگر تمام شب قیام نمایم در این
 نشوم سجان اند چه چای بلکه مار معین بود روزی بر سبیل کس
 ذکر سلوک و طریق ارشاد شد که در این زمان لقمه جلال کم یاب است بلکه
 معقود عرض کردم که قربان امر سلوک متعذر شد ارشاد شد که بقدر

در آنجا

و در آنجا

طاقت خود کوشیدن برای لغز حلال شرط است فقط در مدت اقامت
 خود دیدم و از مقیمین اینجا شنیدم که حضرت برای هر یک نماز پنجگانه و صوم
 نازده پیش از در آمدن وقت میساختند و این از مستحبات شریعت است
 که در طریقت مثل واجبات ادا می کنند بر این قیاس هر یک مستحبات شریعت
 را مثل واجبات ادا می فرمودند نقل رومی مشهور و معلوم شنیدم که رومی
 براسه زیارت حضرت آمد و سمول حضرت بود که بعد نماز شام براسه
 خوردن طعام بزبان خود میفرمایند که بروید براسه خوردن طعام چون
 موافق عادت فرمودند همه مردمان رفتند و رومی بر جاسه خود نشسته
 ماند متفکر و پریشان حال حضرت پرسان حال او شدند عرض کرد که من
 مدتی معین نهاده زن خود را گفتم که اگر من در این مدت نیام تو طلاقی
 چنان واقعات و موافقات در پیش شد که از رفتن بازماندم همین یک
 شب از مدت مذکور باقی مانده ازین سبب متفکر و پریشان خاطر ام
 طعام خوردن نمی توانم حضرت ارشاد کرد و مذکوره امر خود بخدا بسیار و
 طعام بخور چارناچار امثال امر نموده از عشا و عشا فراغت شده بخسبید
 چون همه مردمان جایجا ما و ای خود گرفتند حضرت نزد رومی تشریف
 آورده فرموده که برخیز و دنبال من بیار رومی برخاسته پس حضرت
 روان شد حضرت علیه الرحمه بیرون آبارانی در دامن کوه رفته روی

ارشاد فرمودند که چشم خود بپوش و قدم بر قدم من بنه و بسم الله گو
 یومی چون چشم خود بپوشید و قدم بر قدم حضرت نهاد و بسم الله گفت
 کردشی در خود یافت پس حضرت فرمودند که چشم خود بکشای چون چشم
 بکش و دید که بر دروازه خود ایستاده است این گرامت از قبیل
 مکانی است که برای اولیاد الله قبض مکانی و قبض زمانی و بسط مکانی و بسط
 می شود ازین قبیل است که حضرت علی کرم الله وجهه فرمودند که من پادشاه
 نهادم تا سوار شدن ختم قرآن می کنم مروان گفتند که شاه پید جناب امیر
 سه بار سوره اخلاص میخوانند که در آن ثواب یک ختم است امیر میز
 سلطان الرجال منظر الوار و اول الجلال فرمودند که نه بلکه کلمه کلمه یادای
 شد و در وقف آیات از الحمد تا والناس میخوانم ۱۲ این را بسط زمانی
 میگویند چون دیوارهای مسجد حضرت بر پا کردند و تنه آسمانه مسجد یعنی
 چوب سقف آوردند و خواستند که بر دیوارها نهند دستی از آن کم آمد
 مروان متفکر شدند که مشقت لا حاصل کرد و پدید حضرت هم غیبی دلگیر
 شب گذشت روز دیگر حضرت از نماز با دعا فارغ شده ارشاد
 کردند که بسم الله کرده این استوانه را بر دیوار بنهید عجب نیست که از
 اسم الهی برابر آید فقط چون نهادند برابر آمد این گرامت از قبیل بسط
 مکانی است ۱۲ چون در جمله دوم اسباق بنگاه تعلیم فرموده فارغ

است قبض مکانی

بسط زمانی

است بسط مکانی

شدند حضرت علیه الرحمه دست مبارک برداشته دعای خیر در حق فقیر کرد
 که انهد تعالی ترا بر شریعت استقامت عطا فرماید فقیر آمین گفت و عرض کرد
 که قربان در حق اولاد من هم دعا خیر فرمائید ارشاد فرمودند که در حق اولاد
 تو هم دعای خیر خواهیم کرد پس امیدوارم و تضرع بر آن دعا میدارم -
 اللهم اناسئلك من ضائلک و مرضا جمیعک محمد صلی الله علیه
 و سلم آمین انهد تعالی دوستان را از این ارشادات بهره اندوز
 و عاصد انرا شان جگر و روزگرو اندامین خدا یا بعزت که خوار و مکن
 بذل گنه شر سارم مکن ؛ مسدظ مکن چون منی بر سرم ؛ ز دست توبه کر
 عقوبت برم ؛ بگیتی بترزین نباشد بدی ؛ بخا برون از دست بچیزت
 خودی ؛ مرا شرمساری ز روی تو بس ؛ دگر شرمسارم مکن پیش کس ؛
 گرم بر سر افتد ز تو سایه ؛ پهرم بود کمترین پایه ؛ اگر تاج بخشی سرافرازم
 تو بر در تا کس نمیدارم ؛ آمین - رب لا تزرنی فردا و انت
 خیر الوارثین آمین اللهم اناسئلك فضلا دائما آمین ربنا
 واجعلنا مسلمین لك و من زمرتنا امة مسلمة لك و انا
 مناسکنا و تب علينا انک انت القاب الرحیم آمین
 رب اجعلنی مقيم الصلوة و من ذریعتی ربنا و تقبل دعای آمین
 ربنا هب لنا من افواجنا و ذریعتنا قره اعین واجعلنا

دعا

للمتقين اما ما امين اللهم ارضنا وارض عنا واغفر لنا وارضنا
 انت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين امين ولا تجعلنا
 فتنه للقوم الظالمين امين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله
 واصحابهم بركاتك يا ارحم الراحمين - ربنا لا تؤخذنا ان نساوا واطننا ان

ببخش آنکه در پیوسته فرستی مگر حتی در پیوسته که بر کرده خویش و اتق نسیم این امانی است که

عبارت صحیح نوشته اند این راه **لقر لیظ** بجز لا تقنطوا من رحمة الله

محرره جناب مولانا مولوی سید محمد میر حسام بن مولوی سید عبدالقادر

حامدا و مصليا این کتابی است مثل برعل و فایق و کشف حقایق بعضی آیات الهی
 و احادیث نبوی که حل عقدان از تقاسیر می شد جناب مولف مدظلہ حل آن از حضرت صاحب
 صوات علیه الرحمه و البرکات فرموده و نیز مستغنی بر حکمت های عملی و حکمت و نکات عمیق
 لطایف غریبه محمدی بر کرامات حضرت دیگر اولیا را در قواعد و ضوابط سلوک
 طریقه و برخی نکات مسائل فقه و عقاید سچان اید بنیاد این کتاب کلام فیض انصاف شد
 الا نام اعنی صاحب صوات علیه الرحمه و البرکات محکم و حصاران در تقریبات جناب
 مولف مدظلہ مزین و مشین آوازه کرامات حضرت علیه الرحمه در حدود دار اربعه و دنیا
 اشتهار و از سبک تا ساک خرق عادات اظهر یافته از تحفه آئینه اسن لذنا علما
 معزز و ممتاز و تبرک ما سوی اید بچگون فرط حبی کمال ایمان با عد کفره علیه السلام
 لن یومن احدکم حتی یقال انه یحون سرفراز و ببقام سکریت مع صحبیت که

عبادت است از استعراق در وحدت باستقامت جزئیات و کلیات شرع
منتهی - والدینا ملعونین و صاینها الا ذکر الله تعالی طریق ایشانت -

ترکهار اس العبادت چهار اس الخطا : اندکش هم بسین ملا و فهم هوشیارانه : ورد
ایشان است عالم نکات خرافات شرعی و واقف اسرار طریقت مخفیان لیسبت راتبع ابد اس

مکارا طریقت را خیر خوبار و برتره اعلی المدونی الملکوت علیها و هو العالم بالهدی و حل ایات استودع
عزوجل قلبه عزایب و اطلعه علی اسرار طوابع عنونه اصطفاه و اجتباه و جذب الیه رقا و الی باب

براه شرح صدر بقول تک لا سرار و العلوم و جعله جهیدا و واعیا للعبا و نذیرا لهم و حجة فیهم یا یا
جهیدا شافعا مشفعا صا و قاصدا یهدی الی الرسله و ابنا علیهم صلوا فی سلامه تحیاته و برکاته

سازگشته چه بهره ناست که وصف نگاری حضرت قدس سره نایم مناقبه علیه لایسها اودا
الریاحین لا یجلبها انحصار البساتین یوهی التحریبا اقدام اشجار الدنیا لغت کتبتها الا نامل لای

جناب لقا یعنی حضرت قبلگای و اف اسرار منقول کاشف دقائق معقول عالم بی نظیر حامی شرع
بشیر و زید علیه السلام جامع اسرار شریعت طریقت حید الدیر فرید العصر مولانا و الدنا و استا و ناسولوی

سید عبید الله قادری نخله علی رؤسا ایضاح عوامضا ارشاد اول حل مشکلات منقول فیض الی
حضرت مدوح قدس که عودین معاینه مجله الفاظ مستور بود و مجلوه ظهور در کور و ذکا شرف

تصف النبا اگر شایقی این کتاب سابقا خزانده ای استعدا من اول الی آخره مطالعه کنده
از فضل او قیاسه از علم و فضل بی بهره نماند بنا امیدارین مروزن فایه بود که عمر

بنام ما افتد - کتبه راجی الی رب القدر سید محمد میر ابن سید عبید الله صاحب

نظم در طبع تاریخ رساله ارشادات وحید العصر الزمان
 شیخ الشیوخ مولانا حضرت شیخ عبدالغفور صاحب حسابات علیہ الرحمۃ و
 الغفران من تاریخ افکار جناب شیخ احمد رضا مخلص احمد میرنشی در تاریخ
 شیوہ راج دہرموت بہاؤ

کہ عبدالغفور اسم عالیست بود
 بخاطر خود شنس ہر چہ پیدا یافت
 نراہ ارادت بخدمت شتافت
 صحیح کرد تا پیرہ یا بند زمان
 بیفتا و در سلاک آورد آن
 کہ ارباب عرفان بجانش خرد
 ز بہر طبع وقت فرصت مذا
 نمودند مقصودہ دل مشکیش
 ز بہر طبع ہمت خود نمود
 پیہ سالش احمد شدہ فکر سنج

ولی زمان صاحب کشف وجود
 ہر آنکس کہ بر آستین شتافت
 جناب علیہ اللہ عالی صفات
 بوقت حضوری مقالات شان
 چہ در یکہ از کجہ صدق اللسان
 نہ در یکہ مردم زیور بر بند
 مرلف موزہ بیک سوہنہاد
 چو احباب از بہر نیار شیش
 بدل کردہ بیو دئی خلق زود
 چہ سلبس گشتان بر اسرار گنج

۸۱۵۸	بر آن فکر او واد ہا تف جواب
۲۶ الف	نصاب و ارشاد طائر کتاب ۱۳۰۹

غلطنامہ کتاب شادوات صبا صواعب الرحمة والبرکات

صفحہ	غلط	صفحہ	صحیح	غلط	صفحہ	صحیح
+	تعلیم	"	"	تارہ	۲	۴
ورعالت	حالت	"	۵۹	تارہ +	۱۳	"
آن شد	آن	۱۳	"	تغیر	۳	"
مسلمانے	مسلمان	۳	۶۱	ذو	۱۴	"
شناختہ	شناختہ	۲	۶۳	بلیغ	۱۰	۹
جست	جست	۳	"	شفیع	۱۱	"
القباض	القباض	۹	۶۳	تشفہ	۲۷	۱۵
تنتقل	تنتقل	۱۰	۶۶	الواحدہ	۵	"
فتور	فتوری	۱۱	۷۰	تقررت	۲	۱۷
باؤکار	باؤکار	۷	۷۱	صیروت	۹	"
باللسان	بلسان	۳۲	۷۵	صدق	۱۷	"
ظہر پاند	تقراسد	۷	"	تدبیر	۱۱	۱۹
صبرتم	صا برتم	۵	۷۶	اللہ	۳	۲۰
حجابا	کاہا	۱	۷۷	سلوک	۳	۳۲
تغییر	وتغییر	۱۱	"	سلوک	۹	۳۵
حسرت	+	۱۹	"	کسبی	۱	۳۶
دنیا	+	۷	۷۸	سرزمی	۱۱	۳۷
تغویت	نوب	۱۷	"	+	۹	۳۸
سکور	سکور	۹	۷۹	تغویت	۲	۳۹
ان اللہ	آن	"	"	مکالمہ	۳	۳۹
الحساد	الحاد	۹	۸۷	آب گروہ	۳	۵۲
گوانند	گویند	۱۷	۸۹	چون از آب گشت	"	"
سختیدہ	فشتیدہ	۱۲	۹۵	پدر شود ہوا گروہ	"	"

صحيح	فعل	شماره	شماره	صحيح	فعل	شماره	شماره
تزين	تزين	۱	۱۲۵	.	در	۱۷	۹۷
تأنيف	تأنيف	۲	۱۲۶	بليب	سبب	۹	۱۰۲
مغفور	مغفور	۳	۱۲۷	كثرت	بكثر	۱۰	"
رمني	رمني	۴	"	اين	از اين	۱۵	۱۱۱
ضيق	عسل	۵	۱۲۸	پي	.	۱۷	۱۱۲
دونماز	ونماز	۶	"	الاستفاوه	الاستفاوه	۹	۱۱۷
واولاد	اولاد	۱	۱۲۹	+	تعلق	۱۳	۱۱۸
بگرداني	بگرداني	"	"	تعلق	+	۱۵	"
بررو	بررو	۱۵	۱۳۰	علت	علت	۱۳ و ۱۴ و ۱۵	۱۱۹
نماز	+	۳	۱۳۱	تفق	شوق	۷	۱۲۰
مگر	مگر	۱۶	۱۳۳	لبلال	البلال	۱۵	"
زباني	زباني	۱۱	۱۳۴	بگذاري	بگذاري	۱۳	۱۲۱
سبي	سبي	۱۷	"	اله الا الله	اله الا الله	۱۵	"
شبي و حرنی	شبي و حرنی	۱۲	۱۳۸	زانيات	زانيات	۹	۱۲۳
انبار	انبار	۱۵	۱۳۹	بود	بود	۱۷	"
حقيقت	حقيقت	۸	۱۴۰	وز	در	۲	۱۲۴
همه	همه	۹	۱۴۱	دار	دارد	۲۷	"
بود	جود	۱۰	۱۴۲	كتب	كتب	۱۲	"
بران	براین	۳	۱۴۳	خا	خا	۱۳	"
ظهر	ظهر	۳	۱۴۵	اقوال	اهل	"	"

نمبر	عنا	صحیح	نمبر	عنا	صحیح	نمبر	نمبر
۱۲۵	۳	اعداد	۱۵۱	۲	اعداد	نشی	نشی
۱۲۶	۱۳	در	۱۵۲	۳	در	در	در
۱۲۸	۱۲	+	"	۹	عشا و عشا	طیبه	طبیه
"	۱۶	فرموده	"	۱۳	فرمودند	غوامض	غوامض
۱۲۹	۸	میز	"	۱۵	منیر	نبا	نبار

٨ ١ ٥ ٨	١٥
٢٦	١٥
٢٩.	١٥

اشتهار

اطلاع باد که این کتاب از تبرکات و ارشادات حضرت

صاحب صوات علیه الرحمه والبرکات است لهذا کسی را اجازت

نیست که بدون اجازت مولف طبع نماید پس برکتا بیکه هر مولف

یافته نشود مسروق شمرده خواهد شد و اتباع آن ناجایز مقلد



المشتهر
محمد عزیز الدین مالک و مهتم مطبعه دار